

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

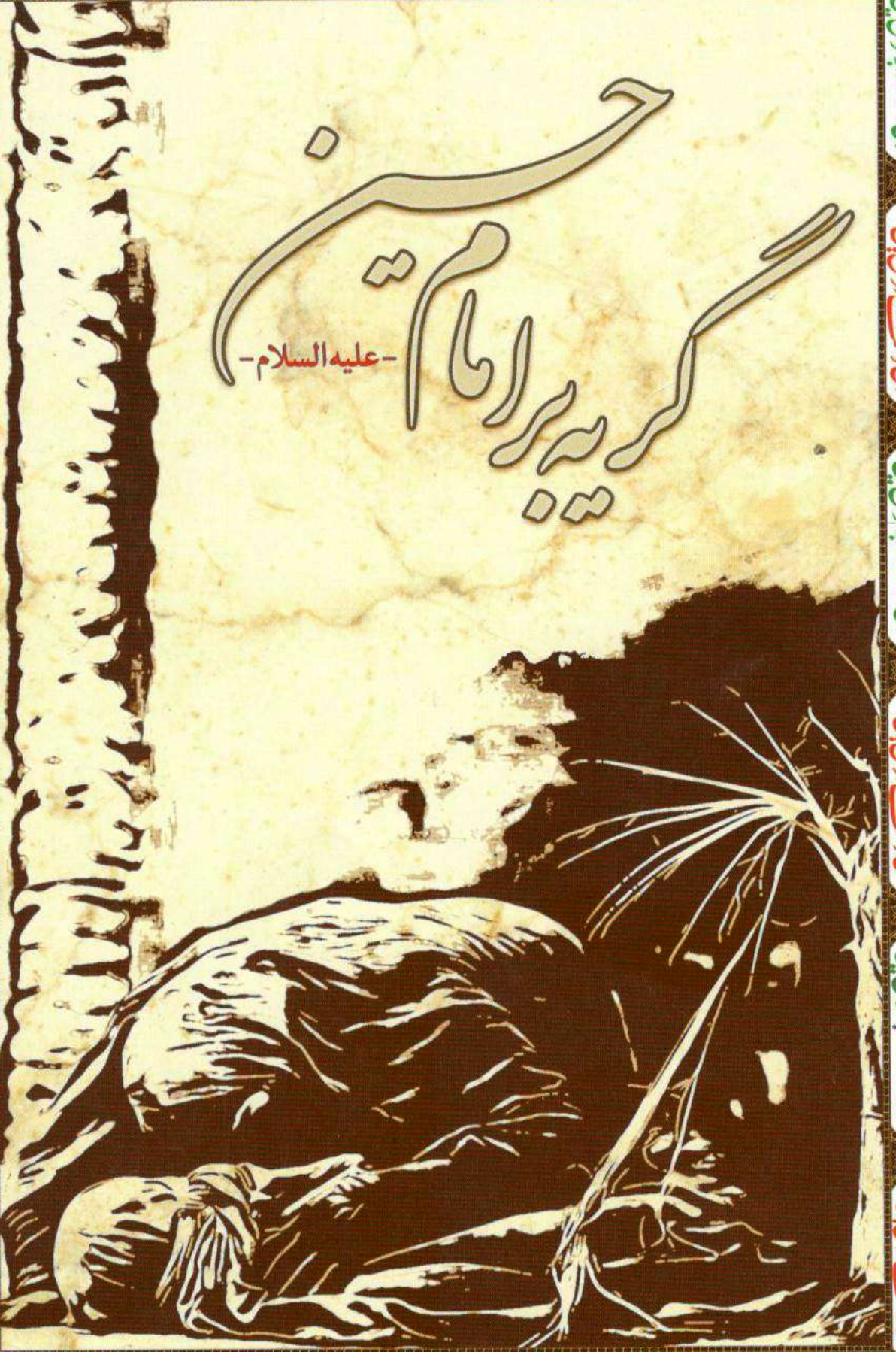
این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

این شفا و پادشاه و رحمت
صیدک زرد و خون حین

کریم راما

- علیه السلام -



علی عطائی اصفهانی



گریه

بر امام حسین علیه السلام



علی عطائی اصفهانی

سرشناسه: عطائی اصفهانی، علی، ۱۳۱۷ -
عنوان و نام پدیدآور: گریه بر امام حسین علیها السلام/ علی عطایی.
مشخصات نشر: قم: آیین دانش، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۹-۲۲-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: چاپ قبلی: امیرالعلم، ۱۳۸۴.
موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ هجری -- سوگواری‌ها -- فلسفه
Hosayn ibn Ali, Imam III, 625 - 680 -- Laments -- Philosophy: موضوع:
موضوع: گریه -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع: Islam -- Religious aspects -- Crying
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۳/ع/۳۶۰ BP
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۴
شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۸۴۰۳۴

شناسنامه

نام کتاب: گریه برای امام حسین(ع)
مؤلف: علی عطائی اصفهانی
ناشر: آیین دانش
شمارگان: ۱,۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول ناشر، پاییز ۱۳۹۶
چاپ: دانش - ۶۶ ۹۷ ۲۲ ۳۷ (۰۲۵)
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۵۹-۲۲-۶

قیمت: ۷,۰۰۰ تومان

مرکز بخش: قم، بولوار شهید دل آذر، کوچه شماره ۴، پلاک ۱۴ (انتشارات آیین دانش)

تلفن: ۷ - ۲۶ ۶۱ ۶۱ ۳۶ (۰۲۵) و ۶۱ ۶۱ ۲۲ ۳۷ (۰۲۵)

پیش گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النَّجَبَاءِ، سَيِّمًا الْإِمَامِ الشَّهِيدِ،
ابْنِ الشَّهِيدِ وَالشَّهِيدَةِ وَأَبِوَالشَّهَدَاءِ.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران / ۱۶۹)

قال الصادق عليه السلام :

كُلُّ الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ، سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى
الْحُسَيْنِ؛^۱

هر بی تابى و گریه، مکروه است، جز بی تابى و گریه برای
حسین عليه السلام.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۵؛ ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۰ و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

هیچ گاه حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام یاد نشد، که امام صادق علیه السلام آن روز تا شب لبخند بزند، و می فرمود:

أَلْحُسَيْنُ عِبْرَةٌ أَكُلُّ مُؤْمِنٍ.

حسین علیه السلام مایه اشک ریختن هر مؤمن است.^۲

امیر مؤمنان علی علیه السلام حسین علیه السلام را نگریست و فرمود:

يَا عِبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ.

ای مایه اشک ریختن هر مؤمن.

حسین علیه السلام عرض کرد: آیا من چنین هستم؟

علی علیه السلام فرمود: آری، ای پسرم.^۳

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود:

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ.

من کشته شده اشک هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نکرد مگر اینکه در

چشمش اشک افتاد.^۴

أَمْرٌ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ فَقُلُ لِعَظْمِهِ الزَّكِيَّةِ

يَا عَظْمًا لَا زَلَّتْ مِنْ وَطْفَاءٍ^۵ سَاكِبَةٍ^۶ رَوِيَّةٍ

۱. عَبْرَةٌ، از واژه (عَبْرَ) به معنای اشک و اندوه و پند گرفتن است.

۲ و ۳ و ۴. کامل زیارات.

۵. (وَطْفَاءٌ): از واژه (وَطَفَ) ابری که به زمین نزدیک و پر باران است.

۶. (سَاكِبَةٌ): از واژه (سَكَبَ) آبی است که پی در پی جریان دارد.



وَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ فَأَطِلْ بِهِ وَاقِفِ الْمَطِيَّةَ^۱

وَإِنَّكَ الْمَطْهَرُ لَلْمَطْهَرِ وَالْمُطَهَّرَةُ النَّقِيَّةُ
كِبْكَاءٍ مُعْوَلَةٍ^۲ أَتَتْ يَوْمًا لَوْ أَحَدَهَا الْمَنِيَّةُ^۳

ای رهگذر! به قبر حسین بن علی گذر کن و پیام دوستان و عاشقان
آن حضرت را به او برسان.

ای رهگذر! پیام دوستان و علاقه‌مندان حسین را به استخوانهای
مقدس و پاکش برسان و بگو:

ای استخوانها! شما دائماً با اشک چشم دوستان حسین سیراب
هستید، اشکها می‌ریزد و شما را سیراب می‌کند.

اگر روزی شما را از آب منع کردند، اگر حسین را با لب تشنه سر
بریدند، شیعیان، دائماً اشک خود را نثار شما می‌کنند.

ای گذرکننده، اگر به قبر حسین گذر کردی، تنها به رساندن پیام اکتفا
مکن، بلکه در کنار قبر آن حضرت توقف کن، مرکب را نگهدار،

خیلی هم نگهدار، بایست و مصائب حسین را یاد کن و اشک بریز،
اشک بریز و اشک بریز، نه مثل یک انسان عادی، بلکه مثل آن زنی

که تنها یک فرزند داشته و آن فرزند را از دست داده است، چنین
زنی چگونه در مرگ تک فرزندش اشک می‌ریزد، تو هم برای

حسین علیه السلام مثل آن زن، اشک بریز، اشک بریز، برای آن پاک، فرزند
پدری پاک، فرزند مادری پاک.

۱. (مطیة): از واژه (مَطَوٌّ) مرکب سواری است.

۲. (مُعْوَلَةٌ): از واژه (عَوَّلَ) شیون و گریه و زاری است و مقصود از (مُعْوَلَةٌ) در این شعر، زنی
است که با صدای بلند گریه و شیون می‌کند، برای مرگ تنها یک فرزندی که داشته است.

۳. اشعار از سید حمیری است که در محضر امام صادق علیه السلام خوانده است.

گریه بر امام حسین علیه السلام در نماز

برخی از فقها و مراجع عظام فرموده‌اند:

گریه بر سیدالشهدا علیه السلام، در حال نماز، اشکال ندارد، زیرا گریه بر آن حضرت از افضل طاعات است.^۱

برخی دیگر فرموده‌اند:

گریه بر آن حضرت در حال نماز اشکال ندارد، زیرا گریه بر آن جناب از افضل قُرَبات است.^۲

اشکال تراشیها

چون ماه محرم، ماه عزا و مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرامی‌رسد، برخی افراد نادان یا مغرض، شروع به اشکال تراشی و چون و چرا می‌کنند، مثلاً می‌گویند: گریه چه فایده‌ای دارد؟ گریه‌کننده‌ها و عزاداران، به نماز و واجبات اهمیت نمی‌دهند، تا نیمه شب عزاداری می‌کنند و نماز صبحشان قضا می‌شود. شعرهای نامناسب و احیاناً دروغ و یا برخلاف شئون امام حسین و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام خوانده می‌شود. مخارج بیش از حد و چه بسا اسراف و تبذیر صورت می‌گیرد. در عزاداری‌ها از آلات لهو و لعب استفاده می‌شود.

۱ و ۲ و ۳. (العروة الوثقی): مبطلات الصلاة، حاشیة مسألة ۴۳.

یادآور می‌شوم: یکی از مبطلات نماز، گریه کردن برای امور دنیا است.



آمزش گناهان و ترتب آن همه ثواب بر گریه و تباکی و بر شرکت در مجلس عزاداری سیدالشهدا علیه السلام، بعید و غیر قابل قبول است. و خلاصه از ترتب آثار بزرگ بر عزاداری آن امام مظلوم علیه السلام استبعاد می‌کنند.

البته برخی از آنچه مطرح و می‌گویند، یا می‌نویسند، بجا و صحیح است که باید اصلاح شود. ولی نباید مطالب را مخلوط و از یک زاویه نگاه کرد.

سزاوار نیست، بلکه بی انصافی است که آثار و برکات و فواید حاصل از عزاداری و مجالس و اجتماعات مربوط به شهدا، خصوصاً سیدالشهدا علیه السلام را نادیده گرفت.

شایسته نیست روایات متواتری را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در اهمیت، فضیلت و ثواب گریه و عزاداری بر ابا عبدالله الحسین علیه السلام وارد شده، نادیده گرفت.

جهل و نادانی است که سیره عملی ائمه علیهم السلام را در محرم و غیر محرم، دور از نظر و نشنیده گرفت.

کم لطفی است که توصیه‌ها و روش فقهای بزرگ، مراجع تقلید و علمای عظیم‌الشان را در طول تاریخ اسلام، نسبت به مجالس عزاداری و گریه آنان بر سید مظلومان و یاران با وفایش، بدون جهت و بدون توجه به آثار و برکات آن، تلقی کرد.

به‌علاوه، برپایی عزا برای سیدالشهدا علیه السلام نوعی اعتراض به ظالمان و حمایت از مظلومان است، اشک ریختن در عزای ابا عبدالله علیه السلام عامل تقویت حس عدالتخواهی و انتقام‌جویی از ستمگران و زمینه‌سازی برای

تجمع نیروهای پیرو حسین علیه السلام در راه دفاع از حق است، عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ شهادت و ظلم‌ستیزی به نسلهای آینده است، گریه و تظاهر به گریه^۱ و شرکت در مجالس عزای سیدالشهدا علیه السلام نوعی اعلان هم‌بستگی به اهل حق و اعلان بیزاری و نفرت از اهل باطل است، تشکیل مجالس و همراهی با عزاداران حسینی، تولی و تبری و نشانه‌احیای دو فرع از فروع دین است.^۲

بنابراین، شایسته نیست، افرادی که خود را شیعه، بلکه مسلمان می‌دانند با گریه و عزاداری بر امام حسین علیه السلام، مخالفت یا اشکال‌تراشی کنند، و در جایی که عده‌ای از دانشمندان اهل تسنن روایات بسیاری در رابطه با عزاداری و گریه بر آن امام مظلوم نقل کرده و حتی کتابهایی مستقل در این رابطه نوشته‌اند^۳، برخی شیعیان، با زبان و قلم، یا با بی‌توجهی به عزاداریها، القای شبهه کنند.

آری، اشکال‌تراشی و چون‌وچرا درباره‌ عزاداری و گریه بر

۱. تباهی، تظاهر به گریه است، به اینکه انسان خود را به صورت و به حالت گریه درآورد، سرش را به زیر اندازد و به حالت حزن و اندوه درآید.

۲. بکا و تباهی، حاکی از سوز دل و تأثر نفس است و این حالت بخاطر شنیدن مصائب وارده بر سیدالشهدا علیه السلام است.

گریه، یا خود را به حالت گریه‌کننده درآوردن، نشانه‌علاقه و محبت است، علامت و اعلان تولی، یعنی دوستی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. گریه و خود را بحالت گریه‌کننده درآوردن، بخاطر مصائب وارده بر اهل بیت و سیدالشهدا علیه السلام، به معنای نفرت و بیزاری جستن و تبری از دشمنان اهل بیت و ظالمان و ستمگران است.

۳. برخی روایات که اهل سنت نقل کرده‌اند در ص ۹۱ تا ۱۰۶ آمده است.



سیدالشهدا علیه السلام مثل آن است که گفته شود:

در سفر حج و عمره، در انجام مراسم و زیارت، چه بسا اسرافها و تبذیرها و حوادث و ... اتفاق می‌افتد، پس نباید انجام شود.

در ولیمه‌هایی که برای جشن ازدواج و غیر آن داده می‌شود اسرافها، تبذیرها و حتی مفاسد اخلاقی وجود دارد، پس باید بطور کلی تعطیل شود. در بازار و فروشگاه‌ها معاملات ربوی، اجناس تقلبی، رفت‌وآمدهای زنان بدحجاب و ... صورت می‌گیرد، پس باید همه آنها بسته شود.

از انگور و برخی میوه‌ها شراب درست می‌شود، پس نباید درخت انگور کشت شود.

بلکه پا را فراتر گذاشته و گفته شود: چون بر خلقت آدم فساد و خون‌ریزی مترتب شده است، اصلاً نباید آدم خلق شود.

﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (بقره / ۳۰)

[فرشته‌ها به خدا] گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می‌دهی که در آن به فساد و تباهی پرداخته و خون‌ریزی کند؟

آری ایجاد شبهه و چون‌وچرا و طرح اشکال نسبت به تمام امور و چیزها، ممکن و بسیار سهل و بدون مؤونه است و هر کس به راحتی می‌تواند القای شبهه کند و آن را دامن بزند.

ولی احادیث بسیار و سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و گریه آنان بر مظلوم کربلا و تشکیل مجلس عزا برای آن بزرگوار، حجت قاطع و روشنی است بر فضیلت گریه و ارزش و اهمیت تشکیل مجالس عزا و سوگواری برای احیای نام و یاد ابا عبدالله الحسین علیه السلام.

احادیث و روایات و سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام حجت و دلیل است بر آنان که اشکال تراشی کرده و می کنند، حجت است بر کسانی که چه بسا در صدد خاموش کردن نور خدا هستند.

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ . (سوره توبه / آیه ۳۲)

می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.

بنابراین علاقه مندان به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام هرگز فریب و سوسه مغرضان و نادانها را نخورند - که بحمد خدا تعالی نخورده و نخواهند خورد - و دست از ولای سیدالشهداء علیه السلام برندارند و بدانند، هر کس در عزای مظلوم کربلا بگرید، یا بگریاند، یا خود را به صورت گریه کننده در آورد، استحقاق بهشت را خواهد داشت، زیرا گریه نشانه محبت است و محبت ناشی از اعتقاد و ایمان و معرفت است و چیزی به مرتبه ایمان نمی رسد، چرا که ایمان امری قلبی است و مصدر اعمال جوارح و اعضای بدن است و اشکی که از چشم جاری می شود حاکی از محبت و علاقه به امام حسین علیه السلام است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الْمَرْأَةُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ انسان با محبوب خود محشور خواهد بود.^۱

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است :

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا
شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ
أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِيْنَا، أَوْ لِيْكَ مِنَّا وَإِلَيْنَا.

خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نظر کرد، و ما را برگزید، و برای ما (نیز) پیروانی برگزید که ما را یاری می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای اندوه ما غمگین، مال و جان خویش را در راه ما نثار می‌کنند، آنان از ما هستند و به سوی ما می‌آیند.^۱

بعلاوه از رفتار و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام استفاده می‌شود که آن بزرگواران، هر یک در عصر و زمان خود گرفتاریها و مصائب امام حسین علیه السلام را یاد کرده و گریسته‌اند و مسلمانان را نیز با وعده ثواب و اجر بسیار، تشویق به عزاداری و گریه بر آن مظلوم کرده‌اند. در همین راستا و به همین منظور مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی رحمته الله فرمودند :

لازم است درباره گریه بر سیدالشهدا علیه السلام جزوهای مستقل نوشته شود، تا عزاداران آن حضرت، قدر و منزلت گریه بر آن مظلوم را بهتر شناخته و بیش از پیش به آن اهمیت دهند، به مجالس عزاء گریه بر آن بزرگوار، بیشتر توجه کنند. و به اینجانب فرمودند: در باره گریه بر امام حسین علیه السلام جزوهای بنویسم.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷ و خصال صدوق، ح اربع مائة.

لذا حقیر بی بضاعت، این جزوه را تنظیم کردم، و «سیاست حسینی» را
ضمیمه آن نمودم. امید است مورد قبول قرار گیرد. إن شاء الله.

ای کاخ دین شده ز قیام تو استوار
اسلام از وجود تو گردیده پایدار
بر فرق کائنات بود پرچمت بلند

هستی همیشه تا که بپا هست روزگار

* * *

بسیط روی زمین باز بساط غم است
محیط عرش برین دائره ماتم است
باز چرا مهر و ماه تیره چو شمع عزاست
باز چرا دود و آه تا فلک اعظم است
ماتم جانسوز کیست گرفته آفاق را؟
که صبح روی جهان تیره چو شام غم است
شور حسینی است باز که با دو صد سوز و ساز
نه در عراق و حجاز، در همه عالم است
به حلقه ماتمش سدره نشین نوحه گر
به زیر بار غمش قامت گردون خم است
عزای سالار دین، دلیل اهل یقین
سلیل عقل نخست، سلاله خاتم است
خزان گلزار دین، ماه محرم بود
در او بهار عزا، هماره خرم بود

* * *

بخش اول

فلسفه قیام و شهادت سید الشهداء علیه السلام

حضرت سیدالشهداء علیه السلام از بزرگ‌ترین مردان فداکار است که روزگار هرگز صحنه قیام مقدس او را از یاد نخواهد برد و تاریخ بشریت همیشه به فداکاری او سربلند گشته و به آن افتخار می‌کند.

سیدالشهداء علیه السلام و یارانش در راه احیای حق و حقیقت با کمال سربلندی و عزت به شهادت رسیده و به اسارت برده شدند. و این نهضت آنگاه بود که حکومت آل ابوسفیان، دین و حق و حقیقت را باز یچه خودخواهی و تبه کاری قرار داده و به نام خلافت اسلامی همه چیز اسلام را محو و نابود کرده بود. در چنین موقعیتی امام حسین علیه السلام بدون کمترین بیم و هراس به قیام پرافتخاری دست زد که در نتیجه آن دست آل ابوسفیان برای همیشه از دامان مقدس خلافت اسلامی کوتاه گشت و هستی دامنه دار آل ابوسفیان بطور کلی نابود و برچیده شد و اثری از آنان باقی نماند.

امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه منوره، چنین نوشت :

«اینک من از مدینه برای رفاه طلبی و نشاط و ریاست طلبی و فساد و ظلم کوچ نمی‌کنم، بلکه خروج و قیام من برای طلب اصلاح در میان امت جدّم صلی الله علیه و آله می‌باشد و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، و به سیره و روش جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام رفتار کنم. آن کس که سخنم را بپذیرد، خداوند پاداش هر روان حق را به او می‌دهد، و اگر نپذیرد، صبر و استقامت می‌کنم تا خداوند بین من و آنان به حق داوری فرماید که او برترین داوران است»؛

«وَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَعْلَاقِ فِي أُمَّةِ جَدِّي صلی الله علیه و آله أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي صلی الله علیه و آله وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه السلام، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرَ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^۳.

نیز نزدیک کربلا، در ضمن خطبه‌ای به اصحابش فرمود:

آیا نمی‌نگرید که به حقّ عمل نمی‌شود، و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟ با این وضع، مؤمن باید به لقای خدایش [شهادت] اشتیاق یابد، همانا من در این شرایط زشت و ظالمانه، مرگ را جز

۱. آشیر: از باب عَلِمَ به معنای فرح و سرور. (مجمع البحرین، واژه اشیر)

۲. بَطْر: شدت فرح، طغیان و سرکشی همان، واژه بطر.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

سعادت و نیک‌بختی و زندگی با ظالمان را جز ذلت و ناراحتی،
نمی‌نگرم؛

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ،
لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا فَسَانِي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا
سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»^۱.

بزرگ فلسفه نهضت حسین این است
که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است
خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است
نه ظلم کن به کسی نه به زیر ظلم برو
که این مرام حسین است و منطق دین است
همی نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافست
اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است
بین که مقصد عالی او چه بُد، ای دوست
که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین است
ز خاک مردم آزاده بوی خون آید
نشان شیعه و آثار پیروی این است
ز خون سرخ شهیدان کربلا خوش دل
دهان غنچه و دامان لاله رنگین است

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

بذل مال و جان در راه سیدالشهداء علیه السلام

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نظر کرد، و ما را برگزید، و برای ما (نیز) پیروانی برگزید که ما را یاری می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای اندوه ما غمگین، مال و جان خویش را در راه ما نثار می‌کنند، آنان از ما هستند و به سوی ما می‌آیند»؛

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اِطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا شِيعَةً يَنْصُرُونَنَا وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا وَيَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَأَنْفُسَهُمْ فِينَا، أَوْلِيكَ مِنَّا وَإِلَيْنَا»^۱.

همچنین در روایت مناجات حضرت موسی علیه السلام با خداوند سبحان

آمده است:

حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا! به چه جهت اُمّت محمد را بر سایر اُمّت‌ها فضیلت دادی؟

خدای متعال فرمود: به جهت ده خصلت. حضرت موسی عرض کرد: آن خصلت‌ها چیست؟ تا به بنی اسرائیل امر کنم انجام دهند.

خداوند فرمود آن ده خصلت عبارت است از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، جمعه، جماعت، قرآن، علم و عاشورا.

حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا! عاشورا چیست؟ فرمود: گریه و تباکی و مرثیه و عزاداری بر مصیبت فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴ و ج ۴۴، ص ۲۸۷.

ای موسی! در آن زمان هیچ بنده‌ای نیست که بر عزای فرزند مصطفی گریه یا تباکی کند، مگر این که بهشت برای او حتمی است. و هیچ بنده‌ای نیست که مقداری از مالش را در محبت فرزند پیامبر انفاق کند به طعام یا غیر آن مگر این که خداوند در دنیا هر درهمی را به هفتاد درهم به او برکت دهد، و به فضل خدا وارد بهشت گردد و گناهایش آمرزیده شود. سوگند به عزت و جلالم، هیچ مرد و زنی نیست که در روز عاشورا یا غیر آن [برای عزای امام حسین علیه السلام] قطره‌ای اشک بریزد مگر این که برای او ثواب صد شهید نوشته شود.^۱

روزی مثل روز امام حسین علیه السلام نیست

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «روزی امام حسین علیه السلام بر امام حسن علیه السلام وارد شد، وقتی چشم وی بر برادر افتاد، گریست! امام حسن علیه السلام فرمود: ای اباعبدالله! چه چیز باعث گریه تو شد؟ گفت: گریه من برای مصائب و گرفتاری است که به تو می‌رسد.

امام حسن علیه السلام فرمود: آن چه به من می‌رسد زهری است که به من می‌دهند، ولی، لا یوم کیومک؛ روزی چون روز تو نیست، سی هزار نفر به سوی تو می‌آیند، همه مدّعی آن می‌باشند که از امت جدّ تو هستند، و خود را مسلمان می‌نامند و بر قتل و ریختن خون تو اجتماع می‌کنند، و بر هتک حرمت و اسارت اهل بیت تو، و غارت خیام تو همدست می‌شوند، و در این هنگام از آسمان بر بنی‌امیه لعنت فرود آید، و آسمان خون بارد،

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ح ۱۴؛ مجمع البحرین، ج ۳، واژه عَشْر، ص ۴۰۵.

و هر چیز بر تو بگرید، حتی وحوش در بیابان و ماهی در دریا.^۱

گریه بر امام حسین علیه السلام عبادت است

از عمل و رفتار و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام استفاده می شود که گریه بر سیدالشهداء علیه السلام از عبادات بسیار با ارزش و از وسایل تقرب به خدا، و موجب آمرزش گناهان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه معصومین علیهم السلام در عصر و زمان خود مصائب امام حسین علیه السلام را یاد کرده و گریه کرده اند، و بدیهی است هر عمل مذهبی را که مسلمانان به عنوان واجب یا مستحب، انجام می دهند، منشأ و سرچشمه آن عمل، سیره و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، که خود انجام داده و به مسلمانان نیز دستور دادند که همانند خودشان انجام دهند، یعنی همان گونه که مثلاً نمازهای واجب و مستحب را بجا آوردند، گریه و عزاداری بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام را انجام داده و به مسلمانان نیز دستور انجام آنها را دادند.

حتی اینکه ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چنانچه کسی به جهت ستمی که به ما شده محزون باشد نفس کشیدنش ثواب تسبیح دارد، و اندوه او برای ما عبادت است، و مخفی داشتن اسرار ما جهاد در راه خداست»؛ سپس فرمود: «لازم است این حدیث با آب طلا نوشته شود»؛ «نَفْسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ، وَ هَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ، وَ كِتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي

۱. امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۴، ح ۱۷۹.

سَبِيلِ اللَّهِ»؛ ثُمَّ قَالَ: «يَجِبُ أَنْ يَكْتُبَ هَذَا الْحَدِيثُ بِالذَّهَبِ».^۱

عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام ووظیفه همه مسلمانان است

طبق آیات قرآن کریم و روایات وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، وظیفه عموم مسلمانان است - با هر مذهب و مسلکی - که برای حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام عزاداری و گریه کنند و لااقل محزون و خود را شبیه گریه کنندگان قرار دهند. حقیر به برخی از آیات و روایات اشاره می‌کنم.

اول: خداوند سبحان خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (شوری / ۲۲) [ای پیامبر!] بگو از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی نمی‌خواهم جز دوستی اهل بیتم).

طبق این آیه مبارکه بر همه مسلمانان است که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشند و لازمه دوستی و نشان محبت آن است که هنگام حزن آنها محزون و هنگام شادی آنان شاد باشند، در ایام مصائب آن بزرگواران، خصوصاً در مصیبات کربلا و سیدالشهداء علیه السلام گریان و بر سر و سینه زنند، همانگونه که اگر برای دوست عزیز خود پیش‌آمدی ناگوار رخ دهد، عمل می‌کنند.

حضرت یعقوب علیه السلام بخاطر محبتی که به فرزندش حضرت یوسف علیه السلام داشت به قدری گریه کرد که نابینا شد. ﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَيَّ يُوْسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾. (یوسف / ۸۴)

ابن کثیر در تفسیرش - که از معتبرترین کتابهای تفسیر در نزد اهل تسنن است - ذیل آیه «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا» گفته است: حضرت یعقوب علیه السلام از بسیاری گریه نابینا شد. «وَكَانَ قَدْ عَمِيَ مِنْ كَثَرَةِ الْبُكَاءِ». امیرالمؤمنین علیه السلام به سبب علاقه و محبتی که به برخی از یارانش داشت و در جنگ صفین شهید شده بودند، در حالی که خطبه ایراد می‌کرد، از آنان یاد نمود و در همان حال دست به محاسن شریف خود گرفت و زمانی طولانی اشک ریخت و گریه کرد. قال علیه السلام:

«الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ أَيْنَ عَمَّارٍ وَ أَيْنَ ابْنِ التَّيْهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ وَ أَيْنَ نَظَرَاوَهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَةِ وَ ابْرُدَ بَرءٌ وَ سِهِمُ إِلَى الْفَجْرَةِ. قَالَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ الشَّرِيفَةِ الْكَرِيمَةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءَ...»^۱؛

کجایند آن برادرانم که راه را به حقیقت طی کردند، و بر اساس حق از دنیا گذشتند؟ عمّار، ابن تیهان، و ذوالشهادتین کجایند؟ سایر برادرانشان که مانند آنها بودند، کجایند؟ که بر جانبازی پیمان بستند و سرهای پاکشان برای تبهکاران فرستاده شد؟

۱. نهج البلاغه، ترجمه انصاریان، خطبه ۷۹، ص ۱۷۱.

[نوف بکالی ناقل خطبه گفت:] در این هنگام امام علیه السلام محاسن شریف و مبارک خود را در دست گرفت و زمانی طولانی اشک ریخت».

مؤلف: آیا مقام شهدای کربلا بیشتر و برتر از شهدای صفین نبود؟ آیا اگر امیرالمؤمنین علیه السلام در میان ما بود، بیش از آنچه بر یاران شهید خود گریه کرد، بر شهدای کربلا گریه نمی کرد؟

دوم: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾ (احزاب / ۲۱)؛ «یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد».

این آیه شریفه به همه مسلمانان می گوید، هرکس به خدا و روز قیامت امیدوار است، در اعمال و رفتارش به پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی می کند و همانند آن حضرت عمل می نماید و یکی از اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که به هر مناسبتی بر امام حسین علیه السلام گریه می کرد، حتی روز ولادت آن حضرت، از شهادتش خبر داد و اشک ریخت.

نیز اهل تسنن در کتابهای معتبر خود روایات بسیاری درباره گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر حسین علیه السلام نقل کرده اند، که برخی از آنها را در همین کتاب آورده ام.

بر این اساس، هر فرد مسلمان - شیعه باشد یا سنی - چنانچه به خدا و روز قیامت امیدوار است، باید رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را الگو قرار دهد و در عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی کند، و نیت و غرضش اقتدا و همراهی با آن حضرت باشد.

سوم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مناسبت های متعدد و با عباراتی گوناگون مسلمانان را مخاطب قرار داد و فرمود:

همانا من دو چیز گرانبها و ارزشمند در میان شما بر جای می گذارم، که اگر به آن دو تمسک کنید بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد، [اول:] کتاب خدا، [دوم:] عترتم «اهل بیت» و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند؛

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي؛ اهل بیتی و اَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»^۱.

مؤلف: طبق این حدیث شریف که شیعه و سنی آنرا نقل کرده اند، گفتار و رفتار اهل بیت علیهم السلام همانند قرآن کریم حجت است و بر همه مسلمانان، تا روز قیامت واجب است از آن بزرگواران پیروی و تبعیت کنند و از جمله گفتار و رفتارشان تأکید بر عزاداری و گریه بر سیدالشهداء علیه السلام است و خود نیز گریه کردند و مجلس عزا برقرار نمودند. بر این اساس، وظیفه همه مسلمانان است که در عزاداری بر امام حسین علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام پیروی کنند و این عبادت را نیز مانند سایر عبادات قربۀ الی الله انجام دهند.

یادآوری: بدیهی است که گریه و عزاداری پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام به منظور بهشت رفتن، یا بخشش گناهان، یا برآمدن حاجات و امثال این

۱. جامع احادیث الشیعه مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه، ج ۱، المقدمة، چاپ اول،

امور نبوده است، لذا بر مؤمنین ایدهم الله تعالی است که هدف و غرضشان رضای خدا و تقرب الی الله و پیروی و تبعیت از پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ باشد، هرچند ضمن عزاداری، دعا نیز می شود و امید است مستجاب و حاجات برآورده شود، و البته که آمرزش نیز حاصل گردد، زیرا خداوند سبحان وعده داده و فرموده است: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ (هود/۱۱۴)؛ (یقیناً نیکی ها بدی ها را از میان می برد).

چهارم: گریه و جاری شدن اشک نشان رقت قلب است، و خشکی چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی است و خداوند سبحان از دل سخت و شقاوت قلوب مذمت فرموده است. ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ (بقره/۷۴)؛ سپس دل های شما بعد از آن، سخت شد، مانند سنگ یا سخت تر.

نیز پیامبر ﷺ به اباذر فرمود:

«ای اباذر! کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده ها درآورد، یقیناً دل سخت، از رحمت خدا دور است، ولی شما متوجه نیستید»؛

«يَا ابَاذِرُ! مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشِعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَ لِيَتَبَاكَ، إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»^۱.

و همان حضرت فرمود: «از نشانه‌های شقاوت خشکی چشم و سختی دل است»؛ «مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعُيُونِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ»^۱.
مؤلف: روایات در مدح گریه و مذمت خشکی چشم بسیار است.^۲

در صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز روایاتی نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مواردی گریه کرد، در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد، هنگام عیادت از سعد بن عباده گریه کرد، به زیارت قبر مادرش رفت و کنار قبر مادرش گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند، وقتی خبر شهادت جعفر طیار رسید گریه کرد و در همان دو کتاب است که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کردند، فاطمه زهرا علیها السلام گریه کرد.^۳

از آنچه نقل کردم معلوم شد که گریه و رقت قلب از صفات پسندیده و محبوب خداوند سبحان است، و چه بهتر که گریه و رقت قلب در عزای سید الشهداء علیه السلام و اصحاب آن حضرت باشد، همان گونه که امام سجاده علیه السلام پس از واقعه کربلا تا پایان عمر گریه کرد، و در زیارت ناحیه مقدسه است که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه خطاب به جدش، سیدالشهداء علیه السلام گفته است: «اگر نبودم یاریت کنم، اکنون هر صبح و شام برایت ناله می‌کنم

۱. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۳۰، ح ۱.

۲. به سفینه البحار، ماده بکی، و بحار ج ۹۳، ص ۳۲۸ مراجعه شود.

چشم گریان چشمه فیض خداست	گریه بر هر درد بی‌درمان دواست
میل بنده جانب زاری کند	چون خدا خواهد که غفاری کند
وی همایون دل که او بریان بود	حبذا چشمی که او گریان بود
دل شود مرآت حسن لایزال	گریه بزدايد زد دل زنگ ملال

۳. روایات را در کتاب «روزهای مدینه»، ص ۳۳۳ تا ص ۳۴۰ آورده‌ام.

و به جای اشک خون گریه می‌کنم».

بلکه چه نیکوتر که بر مصائب و مظلومیت همه معصومین علیهم‌السلام عزاداری و اشک بریزیم همان گونه که در دعای ندبه وارد شده: «فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا فَلْيَبْكِي الْبَاكُونَ وَ إِيَهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتُدْرِفِ الدُّمُوعُ وَ لِيَصْرُخِ الصَّارِحُونَ وَ يَضِجُ الضَّاجُونَ وَ يَعِجُ الْعَاجُونَ» (پس باید بر اهل بیت پاک محمد و علی علیهم‌السلام گریه کرد و ندبه سرداد و برای چنین عزیزانی باید اشکها جاری شود و همه زاری و شیون کنند و ناله‌های جانسوز برکشند.) و در دعا می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ عَيْنٍ لَا تَدْمَعُ»^۱ «خدایا! به تو پناه می‌برم از دلی که خاشع نباشد و چشمی که اشکش جاری نشود».

نیز در روایتی آمده است که: «بلال بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اذان نگفت، تا اینکه مردم از او تقاضا کردند یکبار دیگر مثل زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اذان بگوید: بلال شروع به اذان گفتن کرد و هنگامی که گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» صدای گریه مرد و زن مدینه بلند شد و مانند روز رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ضجه زدند و گریه سردادند. بلال به مردم گفت: «شما را مژده می‌دهم که هر چشمی بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بگرید، آتش آن چشم را مسّ نمی‌کند و نمی‌سوزاند»؛ «قَالَ أَبَشَّرُكُمْ أَنَّهُ لَا تَمْسُ النَّارُ عَيْنًا بَكَتَ عَلَى النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» (روایت را تلخیص نمودم، کامل آن را در کتاب

«روزهای مدینه، ص ۳۳۹» به نقل از کتاب «التاریخ القویم» آورده‌ام).
پنجم: گریه و عزاداری بر سید الشهداء علیه السلام عبادتی است که هیچ عبادتی به پایه آن نمی‌رسد، آثار و برکاتی دارد که هیچ عمل خیری به درجه آن نمی‌رسد، فوائد و نتیجه‌هایی از مجالس عزای سید الشهداء علیه السلام عاید مسلمانان و عالم اسلام شده و می‌شود که از سایر معصومین علیهم السلام چنین نشده و نمی‌شود.

هاله‌ای بر چهره از نور خدا دارد حسین علیه السلام

جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین علیه السلام

آشنای عشق را بی آشنا خواندن خطاست

در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین علیه السلام

گریه‌ها و روضه‌های حضرت زینب علیها السلام در کربلا دوست و دشمن را گریاند و گروه توأبون را به وجود آورد، خطبه‌ها و گریه‌های اهل بیت در کوفه مقدمه قیام سلیمان سرد و مختار و برافراشته شدن پرچم «یا ثاراتِ الحُسَین علیه السلام» شد. و در پی آن قتل شهدای کربلا نابود شدند.
 (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۲ تا ۳۹۰)^۱

۱. فوائد طبی گریه خصوصاً برای اطفال :

علاوه بر فوائد معنوی که برای گریه از خوف خدا، یا برای امور آخرت، یا به منظور اظهار علاقه و محبت نسبت به اولیای خدا می‌باشد، دارای فوائد بسیار خوب جسمانی نیز می‌باشد. خصوصاً گریه اطفال. امام صادق علیه السلام فرموده است: در «بینی اطفال رطوبتی است که اگر در آنها باقی بماند، به بیماریهای بزرگ مبتلا می‌شوند و با گریه و ریزش اشک آن رطوبت‌ها از سرشان خارج می‌شود و بدن‌ها و چشمانشان صحیح و سالم می‌ماند. لذا

گریه‌ها و عزاداری‌ها باعث نهضت‌ها و انقلاب‌ها گردید و تا دوره خودمان که دیدیم همان حسین‌گوها انقلاب ایران را به رهبری امام خمینی علیه السلام به ثمر رساندند، و سپس هشت سال دفاع مقدس را با استقامت پشت سر گذاشته و سربلند از عهده برآمدند.

در روایت است که حضرت سید الشهداء علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمود:

«خوش آمدی ای ابا عبدالله ای زینت آسمان‌ها و زمین‌ها!» اَبی بن کعب که حاضر بود، گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله با وجود شما چگونه می‌شود دیگری زینت آسمان‌ها و زمین‌ها باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای اَبی! سوگند به آن خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرده و مقام نبوت به من داده، بطور یقین، حسین بن علی علیه السلام در آسمانها بزرگ‌تر است از روی زمین، و بطور حتم بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است، حسین پیشوای خیر و عزت و فخر و علم و ذخیره است»؛

«قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَعِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟»

→ هنگامی که طفل گریه می‌کند نباید پدر و مادر او را از گریه بازدارند و باید بدانند که گریستن به نفع کودک و باعث سلامت اوست.

«اعْرِفْ يَا مَفْضَلُ مَا لِلأَطْفَالِ فِي البُكَاءِ مِنَ المُنْفَعَةِ وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي أدمِغَةِ الأَطْفَالِ رُطوبَةً إِنَّ بَقِيَّتَ فِيهَا أَحَدَتْ عَالِمَةً أَحْدَانًا جَلِيلَةً وَ عَلَلًا عَظِيمَةً مِنْ ذَهَابِ البَصَرِ وَ غَيْرِهِ وَ البُكَاءُ يَسِيلُ تِلْكَ الرُّطوبَةَ مِنْ رُءُوسِهِمْ فَيَعْبَثُ بِهَا ذَلِكَ الصَّحَّةَ فِي أَيْدَانِهِمْ وَ السَّلَامَةَ فِي أَبْصَارِهِمْ...».

قال أبى وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَيْنُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَيْنِ! أَحَدٌ غَيْرُكَ؟! قَالَ يَا أَبِى وَ الَّذِى بَعَّنَى بِالْحَقِّ نَبِيًّا
إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ
لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: مَصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ
النِّجَاةِ وَ إِمَامٌ خَيْرٍ وَ يُمْنٍ وَ عِزٍّ وَ فَخْرٍ وَ عِلْمٍ وَ ذُخْرٍ...»^۱

مؤلف: از این روایت و امثال آن معلوم می شود که نام و یاد حسین
علاوه بر فوائد اجتماعی، فوائد بسیار مهم شخصی نیز دارد، در مجالسی
که به نام آن حضرت برپا می شود، مردم هدایت می شوند، از اخلاق و
احکام اسلامی آگاه شده، درس دین داری، غیرت و مردانگی در راه دین،
صبر و استقامت در برابر دشمنان حق و حقیقت، نماز و عبادت و دعا و
توجه به قرآن را که سیره امام علیه السلام و یارانش بوده فرا می گیرند و لااقل به
برخی از آنها عمل می کنند، در زیارت اربعین آن حضرت نیز آمده که امام
صادق علیه السلام فرمود: «بَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ تَقْدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ
الضَّلَاةِ»؛ «و جانش را در راه تو فدا نمود تا بندگان را از نادانی و
حیرت و ضلالت و گمراهی نجات دهد.»

بر این اساس برگویندگان است که در مجالس سیدالشهدا علیه السلام اصل را
بر ارشاد و هدایت و آگاه کردن مردم از اهداف عالی و بسیار مقدس آن
حضرت قرار دهند، حاضران نیز غرض اولیه شان پی بردن به هدف و
خواست امام حسین علیه السلام باشد که در این صورت از مجالس نتیجه کامل

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۰-۵۹.

گرفته می شود.

همی نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافیت

اگرچه گریه بر آلام قلب تسکین است

ببین که مقصد عالی او چه بود ای دوست

که درک آن سبب عز و جاه و تمکین است

شرایط قبولی گریه و عزاداری را رعایت کنیم

همان گونه که عبادات دیگر شرایطی دارد و قبولی آنها منوط به رعایت آن شرایط است، گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام نیز چنین است و در این جهت با سایر عبادات فرقی ندارد. (شرایط آن از قبیل خلوص و بی‌ریایی و ایمان و تقوا است که ﴿أَتَمَّا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (مائده / ۲۷)؛ خدا، تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد).

مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله فرموده است:

چقدر شایسته و لازم است: سلسله جلیله اهل منبر و ذاکرین مصیبت سید مظلومان را که دامن همت بر کمر زدند و پرچم تعظیم شعائر الله را بر دوش کشیدند... ملتفت باشند که این عبادت مانند سایر عبادات است و این عمل آنگاه عبادت شود که در هنگام به جای آوردن، جز رضای خداوند و خوشنودی رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام غرض و مقصدی در نظر نباشد و از مفاسدی که بر این کار بزرگ طاری و ساری شده در حذر باشند که مبدا العیاذ بالله اقدام کنند در این عبادت عظیم برای تحصیل مال یا جاه، یا مبتلا

شوند به دروغ گفتن و افترا بستن بر خدای تعالی و بر حجج طاهره و علمای اعلام و غنا خواندن...

همچنین فرموده است:

شایسته است که شیعیان عموماً و ذاکرین خصوصاً، ملتفت شده، که در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و اختصار بر واجبات و مستحبات کرده، از استعمال محرمات احتراز نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ که اعظم شعائرالله است راه ندهند و از معاصی کثیره که روح عبادت را می برد، پرهیزند خصوصاً ریا و کذب...^۱

مؤلف: «با توجه به آنچه بطور اشاره بیان شد، شایسته است که انسان عاقلانه فکر و کار کند، عاقلانه و عالمانه بگوید و بنویسد، چه نیکو و پسندیده است که دانشمندان راه حل ارائه دهند، با تذکر و ارشاد، اشتباهات و لغزش ها را به حدّ اقل برسانند، برای هر چه بهتر برگزار شدن عزاداریها کوشش کنند و فواید عظیم گریه و عزاداری را بطوری که مناسب هدف، شأن و عظمت سیدالشهداء علیه السلام است بازگو کنند، هدف والا و مقصد عالی آن حضرت را تبیین و برای جامعه روشن سازند تا نتیجه ای که لازم است، از مجالس سیدالشهداء علیه السلام گرفته شود.»

۱. منتهی الآمال، باب پنجم، در تاریخ امام حسین علیه السلام، نصیح و تحذیر. و در صفحات بعد نیز ضمن بیان آداب عزاداری مطالب دیگری از ایشان نقل می کنم. ان شاء الله.

عزاداری و ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام

در کلمات معصومین علیهم السلام^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داستان شهید شدن امام حسین علیه السلام و محنت‌هایی را که بر او وارد می‌شود، به دخترش فاطمه علیها السلام خبر داد، حضرت فاطمه علیها السلام گریه شدیدی کرد و عرض کرد: پدر جان! آن واقعه در چه زمانی است؟ فرمود: در زمانی که من و تو و علی نیستیم.

گریه حضرت فاطمه علیها السلام شدیدتر شد و عرض کرد: پدر جان! پس چه کسی برای او گریه و عزاداری می‌کند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای فاطمه! زنان امت من برای زنان اهل بیتم و مردان آنان برای مردان اهل بیتم گریه می‌کنند. و نسلی بعد از نسل، هر ساله مراسم عزاداری برپا می‌کنند، و چون روز قیامت شود، تو زن‌ها را و من مردها را شفاعت می‌کنیم، و هر کس که بر مصیبت‌های حسین علیه السلام گریه کرده باشد، دستش را گرفته و او را داخل بهشت می‌بریم. ای فاطمه! هر چشمی روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصائب حسین علیه السلام گریه کند که او به نعمت‌های بهشتی خندان و شادمان خواهد بود.^۲

۱. تنها در وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ص ۳۹۱ تا ۳۹۹، بیست روایت در استحباب گریه بر سیدالشهدا و مصائب اهل بیت علیهم السلام آمده است.

ضمناً ممکن است برخی روایات که در این جزوه آورده‌ام از حیث سند مخدوش باشد ولی در جمع توأثر معنوی دارند، به علاوه محل نقل آنها را بازگو کرده‌ام.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲، ح ۳۷.

امیر مؤمنان علی علیه السلام حسین علیه السلام را نگریست و فرمود: «یا عَبْرَةَ کُلِّ مُؤْمِنٍ؛ ای مایه اشک ریختن هر مؤمن.»

حسین علیه السلام عرض کرد: آیا من چنین هستم؟

علی علیه السلام فرمود: آری، ای پسرم!^۱

از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْکُرُنِي

مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ.»؛ «من کشته شده اشک هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نکرد

مگر این که در چشمش اشک افتاد.»^۲

هیچ‌گاه حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام یاد نشد، که امام

صادق علیه السلام آن روز تا شب لبخند بزند، و می‌فرمود: «الْحُسَيْنُ عَبْرَةٌ کُلِّ

مُؤْمِنٍ.» «حسین علیه السلام مایه اشک ریختن هر مؤمن است.»^۳

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی‌نفع صور خاسته تا عرش اعظم است

کین صبح تیره باز دمید از کجا کز او

کار جهان و خلق جهان جمله در هم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب

کاشوب در تمامی ذرات عالم است

۱. کامل‌الزیارات.

۲. کامل‌الزیارات.

۳. عَبْرَةٌ، از واژه عَبْرَ به معنای اشک و اندوه و پند گرفتن است.

۴. کامل‌الزیارات.

گر خوانمش قیامت کبرا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است

روز اول ماه محرم

ریان فرزند شیبب گوید: «روز اول محرم خدمت حضرت رضا ع رسیدم، به من فرمود: پسر شیبب! آیا روزه‌داری؟ عرض کردم: نه، فرمود: این روزی است که زکریا به درگاه پروردگار خود دعا کرد و گفت:

﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ (آل عمران/۳۸)

«پروردگارا مرا از سوی خود ذریه‌ای پاک ببخش، که همانا تو شنونده دعایی.»

خداوند متعال دعای او را مستجاب کرد و به ملائکه فرمود: تا زکریا را در حالی که در محراب مشغول نماز بود ندا کردند که خداوند تو را به یحیی بشارت می‌دهد.

پس هر کس این روز را روزه بدارد و خدای را بخواند، او را اجابت کند، چنانکه دعای زکریا را مستجاب کرد.
 آنگاه فرمود:

ای پسر شیبب! محرم ماهی است که مردم جاهلیت در گذشته

همواره حرمت آن را نگاه می داشتند و به خاطر احترامش ستم و جنگ را در آن حرام می دانستند، اما این امت نه حرمت ماه و نه حرمت پیامبر خود را نگاه داشتند، و در این ماه ذریه او را کشتند، زنانش را اسیر کردند، و اثاث او را به غارت بردند، خداوند هرگز آنان را نیامزد.^۱

ای پسر شیبب! اگر می خواهی برای چیزی گریه کنی برای حسین بن علی علیه السلام گریه کن، زیرا او را مانند گوسفند ذبح کردند و هیجده مرد از خاندانش با او کشته شدند که در روی زمین مانند آنان نبود. برای کشته شدن او هفت آسمان و زمین گریستند، و چهار هزار فرشته برای یاری او به زمین آمدند، چون او را کشته یافتند پیوسته نزد قبر آن حضرت تا هنگام ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه آشفته موی و گردآلود بمانند، پس، از یاران او خواهند بود، و شعار آنان یا لثاراتِ الحُسَین است، یعنی ای انتقام گیرندگان خون حسین علیه السلام بیا خیزید. ای پسر شیبب! پدرم از پدرش از جدش حدیث کرد که چون جدم حسین علیه السلام کشته شد از آسمان خون و خاک سرخ بارید.

ای پسر شیبب! اگر بر حسین علیه السلام گریه کنی چندان که اشک تو بر گونه هایت روان گردد، خداوند هر گناهی که کرده باشی؛ کوچک یا

۱. يَابْنَ شَيْبِبٍ! اِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَبَاكِ لِحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَاِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبِشُ، وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْاَرْضِ شَيْبِهُونَ. وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْاَرْضُ وَنَزَلَ فِي الْاَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اَرْبَعَةَ اَلْفٍ لِنَصْرِهِ فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِلَ، فَهَمُّ عِنْدَ قَبْرِهِ شَعْتُ غَبْرٌ اِلَى اَنْ يَفُومَ الْقَائِمُ علیه السلام فَيَكُونُونَ مِنْ اَنْصَارِهِ، وَ شَعَارُهُمْ يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ علیه السلام.

بزرگ، اندک یا بسیار پیامرزد.^۱

ای پسر شیبیب! اگر دوست داری که خداوند متعال را ملاقات کنی در حالی که گناهی بر تو نباشد، حضرت حسین علیه السلام را زیارت کن. ای پسر شیبیب! اگر دوست داری که در غرفه‌های بهشتی همنشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش باشی، کشدگان حضرت حسین علیه السلام را لعنت کن.

ای پسر شیبیب! اگر می‌خواهی که ثوابت مانند ثواب کسانی باشد که با حضرت حسین علیه السلام شهید شدند هرگاه یاد او کنی بگو: «یا لیتنی کنت معهم فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا.»؛ «کاش با آنها بودم و به رستگاری بزرگ نائل می‌شدم.»

ای پسر شیبیب! اگر دوست داری که در درجات بالای بهشت با ما باشی، برای اندوه ما اندوهناک و از شادی ما شادمان باش، و بر تو باد ولایت و دوستی ما، که اگر مردی سنگی را دوست بدارد خدا او را در روز قیامت با آن سنگ محشور گرداند.^۲

ایام محرم و مجلس عزاداری نزد امام رضا علیه السلام

دعبل خُزاعی گفت: در ایام محرم در خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام رفتم، دیدم آن حضرت بسیار محزون و اندوهناک نشسته و

۱. إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعَكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَاللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا.

۲. امالی صدوق، مجلس بیست و هفتم، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۳۹۳

اصحابش در حضور آن حضرت بودند، وقتی مرا دید، فرمود: «مَرْحَبًا بِكَ يَا دُعْبَلُ، مَرْحَبًا بِنَاصِرِنَا بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ.»؛ «آفرین بر تو، خوش آمدی ای دعبل، آفرین به یاور ما با دست و زبانش.»

سپس فرمود: ای دعبل! دوست دارم اشعاری بخوانی، زیرا این ایام، روزهای حزن و اندوه ما اهل بیت است و روزهای شادی دشمنان ما، به خصوص بنی امیه است. ای دعبل! کسی که برای مصائب ما گریه کند و دیگران را گرچه یک نفر باشد بگریاند، پاداشش بر خداست.

ای دعبل! کسی که چشمانش برای ما اشک بریزد، و برای مصائب ما که از جانب دشمن به ما رسیده بگرید، خداوند در قیامت او را با ما و در صف ما محشور گرداند. ای دعبل! کسی که برای مصائب جدّم حسین علیه السلام گریه کند، خداوند گناهانش را ببامزد.

سپس امام علیه السلام برخاست و پرده‌ای آویزان کرد و اهل بیتش پشت پرده نشستند تا برای سیدالشهدا علیه السلام گریه کنند، آنگاه به من فرمود:

ای دعبل! برای حسین مرثیه بخوان، تو تا زنده هستی، یاور و مدّاح ما می‌باشی. تا می‌توانی از یاری ما خودداری نکن. [دعبل گوید: با این سخن امام علیه السلام اشک من جاری شد و مقداری گریه کردم و این اشعار را خواندم:

أَفَاطِمُ لَوْ خَلَّتِ الْحُسَيْنَ مُجَدَّلًا وَقَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ فُرَاتٍ
 إِذَا لَطِمْتَ أَخَذَ فَاطِمٌ عِنْدَهُ وَ أَجْرِيَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
 أَفَاطِمُ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَأَنْدَبِي نُجُومَ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاتِ

ای فاطمه علیها السلام! اگر گمان می کردی حسینت علیها السلام به خاک افتاده، و با لب تشنه کنار نهر فرات شهید گشته است. سیلی به صورت خود می زدی، و اشک چشمانت را بر صورتت جاری می کردی.

ای فاطمه علیها السلام! ای دختر بهترین انسان ها، برخیز و برای ستارگان آسمانی که در بیابان پهناور افتاده اند زاری کن...

پیامبر ﷺ از شهادت حسین علیه السلام خبر داد

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد نقل کرده که: ام الفضل وارد بر رسول خدا ﷺ شد و گفت: یا رسول الله! دوش خوابی ناپسند دیدم! رسول خدا ﷺ فرمود: چیست؟ گفت: آن خوابی سخت ناخوش است. فرمود: چیست؟ گفت: دیدم گویی پاره ای از گوشت تن تو بریده و در دامن من نهاده شد. رسول خدا ﷺ فرمود: خوابی که دیدی خیر است، فاطمه علیها السلام فرزندی آورد و او در دامن تربیت تو باشد. پس فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را آورد. ام الفضل گفت: او در دامن من بود چنان که رسول خدا فرمود. پس روزی او را نزد رسول خدا ﷺ بردم، آنگاه نظرم به دیده او افتاد، دیدم اشک می ریزد، گفتم: پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله! تو را چه می شود؟ فرمود: جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که امت من فرزند مرا می کشند و من مشتی از تربت او برای من آورد سرخ رنگ.

و در روایت دیگر است که: روزی امام حسین علیه السلام در دامن پیامبر ﷺ نشست و با آن حضرت بازی می کرد و رسول خدا ﷺ او را می خنداند.

عایشه گفت: یا رسول الله! چقدر محبت شما به این طفل زیاد است؟! حضرت فرمود: وای بر تو! چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که میوه دل من و نور چشمم می باشد، به راستی این امر حتمی است که به زودی امت من او را خواهند کشت و هر کس بعد از شهادتش او را زیارت کند خداوند ثواب یک حج از حج های مرا برای او می نویسد، عایشه عرض کرد: یا رسول الله! یک حج از حج های شما؟! فرمودند: بلی، دو حج از حج های من، عایشه عرضه داشت: دو حج از حج های شما؟! فرمودند: بلی، و پیوسته عایشه تعجب می کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر تعداد حج ها افزودند تا به نود حج با عمره از حج ها و عمره های خودشان رساندند.^۱

مؤلف: تفاوت ثواب ها به خاطر تفاوت زائران است که در چه حدّ از معرفت نسبت به امام و با چه نیت و با چه پول و با چه کیفیت و در چه زمان و در چه مدّت به زیارت رفته است؟

اندوه پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ولادت حسین علیه السلام

هنگامی که مژده تولد سبط پیامبر اکرم به آن حضرت داده شد، بلافاصله به خانه دخترش فاطمه علیها السلام شتافت، در حالی که قدم هایش را سنگین برمی داشت و غم و اندوه بر او چیره گشته بود، پس با صدایی گرفته و اندوهناک صدا زد: ای اسماء! پسر مرا نزد من بیاور. اسماء، وی را به آن حضرت داد. پیامبر او را در آغوش گرفت و در

۱. کامل الزیارات، باب ۲۲، ح ۱.

حالی که می‌گریست بسیار او را می‌بوسید. اسماء پریشان شد و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد از چه رو می‌گریی؟!

پیامبر ﷺ در حالی که چشمانش پر از اشک بود، به وی پاسخ داد: به خاطر این پسر می‌گیرم.

اسماء حیرت زده شد و معنای کلام پیامبر ﷺ را متوجه نشد، لذا به حضرت عرض کرد: این پسر، تازه به دنیا آمده است، پیامبر ﷺ با صدایی آمیخته به غم و اندوه، فرمود: گروه جفاکار بعد از من او را می‌کشند، خداوند شفاعتم را از آنان دور سازد...

سپس با اندوه برخاست و محرمانه به اسماء فرمود: این خبر را به فاطمه مده، چرا که وی تازه فارغ شده است.

«ثُمَّ قَالَ: يَا أَسْمَاءُ! لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدٍ بِي وَلَا دَتِي»^۱.

گریه پیامبر ﷺ بر سیدالشهدا علیؑ

از امام صادق علیؑ نقل است که: پیامبر اکرم ﷺ در خانه ام سلمه بود و به او فرمود: کسی بر من وارد نشود، ام سلمه گوید: پس حسین علیؑ آمد و من نتوانستم جلوی او را بگیرم و نزد پیامبر ﷺ رفتم و من دنبال او وارد شدم، دیدم حسین علیؑ بر سینه ایشان نشسته و پیامبر ﷺ می‌گرید و در دست او چیزی است که می‌گرداند؛ آنگاه فرمود: ای ام سلمه! اینک جبرئیل مرا خبر می‌دهد که این فرزند کشته گردد و این تربت از محل شهادت اوست، آن را نزد خود نگاه‌دار وقتی خون شد بدان که حبيب من

کشته شده است.

امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه این شرّ را از او دفع کند. فرمود: از خدا خواستم، اما به من وحی فرمود:

او را درجه‌ای است به سبب شهادت، که هیچ یک از آفریدگان به آن نمی‌رسد. و او را شیعه‌ای است که شفاعت می‌کند و شفاعت آنها پذیرفته می‌شود و مهدی از فرزندان حسین است؛ پس خوشاکسی که از دوستان حسین علیه السلام و شیعه او است، واللّه رستگاران در روز قیامت ایشانند.^۱

نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن ما آمد پس طعامی نزد او آوردم و امّ ایمن ظرفی خرما و کاسه‌ای از شیر و سرشیر به هدیه آورد، آن را نزد آن حضرت گذاشتیم، از آن بخورد و چون از خوردن دست کشید، برخاستم بر دستش آب ریختم چون دستش روی و محاسن را به تری دست بمالید، و به مسجدی در کنار خانه به سجده رفت و بسیار گریست. آنگاه سر برداشت و هیچ کس از اهل بیت جرأت نکرد چیزی بپرسد، پس حسین علیه السلام برخاست و آهسته رفت تا بر ران آن حضرت برآمد، پس سر او را به سینه چسبانید و چانه خویش بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد و گفت: ای پدر! از چه گریه می‌کنی؟ پیامبر فرمود: ای فرزند! من به شما نظر کردم و از دیدن شما مسرور

۱. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیه السلام، ح ۲۴.

شدم، چنان‌که پیش از آن این‌گونه شادمان نشده بودم، پس جبرئیل بر من فرود آمد و مرا خبر داد که شما کشته می‌شوید، و محل کشته شدن شما از هم دور است. پس خدای را حمد کردم و خیر شما را از او خواستم. حسین علیه السلام گفت: ای پدر! پس قبور ما را با این دوری و جدایی چه کسی زیارت می‌کند؟ و چه کسی به دیدن ما می‌آید؟ پیامبر فرمود: طوایفی از امت من، که بدین زیارت، برّ و صِلت من خواهند، و من هم در موقف به دیدن آنها روم و بازوهای آنها را بگیرم و از احوال و شداید موقف برهانم.^۱

از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود:

هر گاه حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد، او را به سوی خود می‌کشید، آنگاه به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: او را نگاه دار، سپس خم می‌شد و او را می‌بوسید و می‌گریست، حسین علیه السلام عرض کرد: ای پدر! چرا گریه می‌کنی؟ پیامبر فرمود: ای فرزند! جای شمشیرها را در بدن تو می‌بوسم و گریه می‌کنم. عرض کرد: ای پدر! آیا من کشته می‌شوم؟ فرمود: بلی، سوگند به خدا که تو و پدرت و برادرت کشته می‌شوید. عرض کرد: ای پدر! جایی که کشته می‌شویم از یکدیگر جداست؟ فرمود: آری ای فرزند! عرض کرد: پس از امت تو، چه کسی ما را زیارت می‌کند؟ فرمود: زیارت نمی‌کند مرا و پدر و برادرت و تو را مگر صدیقان از امت من.^۲

۱. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیه السلام، ح ۲۷.

۲. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیه السلام، ح ۳۵.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندش ابراهیم را فدای حسین علیه السلام کرد

از ابن عباس روایت است که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم در حالی که فرزندش ابراهیم بر ران چپش بود و حسین بن علی علیه السلام بر ران راستش، و پیامبر گاهی این و گاه آن را می‌بوسید که جبرئیل با پیامی از پروردگار جهانیان فرود آمد و هنگامی که از نزد آن حضرت رفت، فرمود: جبرئیل از جانب پروردگارم نزد من آمد و به من گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: هر دو را برای تو نمی‌گذارم، پس یکی از آنها را فدای دیگری کن.

پس پیامبر به «ابراهیم» نگاه کرد و گریست، سپس فرمود: اگر ابراهیم بمیرد، غیر از من کسی بر او غمگین نمی‌شود، در حالی که مادر حسین، فاطمه و پدرش علی، پسر عموی من که از گوشت و خون من است. هرگاه حسین بمیرد، دخترم سوگوار می‌شود و عموزاده‌ام به سوگ می‌نشیند و من بر او غمناک می‌شوم و من سوگ خود را بر سوگ آن دو ترجیح می‌دهم، ای جبرئیل! ابراهیم گرفته شود، ابراهیم را فدای حسین کردم. پس سه روز بعد، ابراهیم درگذشت. و پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه حسین را می‌دید که به سویش می‌آید، او را می‌بوسید و بر سینه‌اش می‌فشرد و بر لبانش بوسه می‌زد و می‌فرمود: فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم را فدایش کردم.^۱

۱. زندگانی امام حسین علیه السلام تألیف: باقر شریف قرشی، مترجم، ج ۱، ص ۱۱۲، به نقل از

آزمایش پیامبر ﷺ در باره سه چیز

ابن قولویه از امام صادق ع نقل کرده است:

آن شب که پیامبر اکرم ص را به آسمان بردند به او خطاب شد: خدای تعالی تو را در سه چیز امتحان می کند تا صبر تو را بداند.

پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! امر تو را گردن نهم و توان صبر ندارم

مگر به توفیق تو، پس آن سه چیز کدام است؟

خطاب شد اولین آن‌ها: گرسنگی است، و این که اهل حاجت را بر

خود و خاندان خود مقدم داری. عرض کرد: پذیرفتم ای پروردگارا! و

پسندیدم و حکم تو را گردن نهادم، و توفیق و صبر از جانب تو است.

اما دومین آن: پس تکذیب و ترس شدید، و بذل جان در راه من، و

جنگ با اهل کفر به مال و جان، و صبر بر آزاری که از آنها و از اهل نفاق به

تو رسد، و رنج و زخم در جنگ. پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! پذیرفتم

و پسندیدم، و حکم تو را گردن نهادم، و توفیق و صبر از جانب تو است.

اما سوم: پس آن چه خاندان تو را پس از تو رسد از قتل، اما برادرت

پس دشنام شنود و درشتی و سرزنش بیند و محروم شود و سختی و ستم

کشد و سرانجام به قتل رسد. عرض کرد: ای پروردگارا! تسلیم شدم و

پذیرفتم، صبر و توفیق از توست.

اما دخترت... [و مصائب او را خبر داد، تا این که فرمود:]

از برادرت دو پسر آورد، یکی از آنها به خیانت و حيله کشته شود، و

جامه‌های او را بر بایند، و طعن زنند به خنجر، و این کارها را امت تو کنند. عرض کرد: پروردگارا! **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، پذیرفتم و تسلیم شدم و صبر و توفیق از جانب تو است.

اما پسر دیگرش، پس امت تو او را به جهاد خوانند، آن‌گاه او را به زاری بکشند، و هم فرزندان و هر کس از خاندان که با او باشند، و حرم او را تاراج کنند، پس از من یاری جوید. و قضای من به شهادت او و کسانی که با او هستند گذشته است، و کشته شدن او بر اهل زمین حجت است، پس اهل آسمان‌ها و زمین‌ها بر او گریه کنند از جزع، و فرشتگانی که نصرت او را در نیافتند هم گریان باشند. آن‌گاه از صلب او مردی بیرون آورم و تو را به وسیله او یاری کنم، و شبیح او نزد من زیر عرش است.^۱

گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مصائب اهل بیت علیهم السلام

از ابن عباس نقل است که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم حسن علیه السلام آمد، پیامبر چون او را دید گریست و فرمود: نزد من بیا، نزد من بیا، پس حسن را بر زانوی راست بنشانید. آن‌گاه حسین علیه السلام آمد، پیامبر چون او را نگریست گریست و آن چه به حسن فرموده بود به او فرمود و او را بر زانوی چپ بنشانید، آن‌گاه فاطمه علیه السلام آمد، او را هم که دید گریست و همان‌گونه فرمود و پیش روی بنشانید، آن‌گاه علی علیه السلام آمد و او را دید و گریه کرد و همان‌گونه فرمود و بر جانب راست نشانید. یاران آن

۱. نفس المهموم، ثواب گریه بر حسین علیه السلام، ح ۴۰.

حضرت گفتند: یا رسول الله! هیچ یک از این‌ها را ندیدی مگر این که گریستی، آیا میان آنان کسی نیست که از دیدن وی شادمان گردی؟

پیامبر فرمود: سوگند به آن که مرا به نبوت مبعوث کرد و بر همه مردم برگزید، بر روی زمین کسی نزد من محبوب‌تر از اینان نیست، و گریه من برای آن مصائبی است که پس از من به آنان برسد، و یاد آوردم آن چه با این فرزندم حسین علیه السلام مرتکب شوند، گویا او را می‌بینم به حرم و قبر من پناهنده است و کسی او را پناه ندهد و به زمینی که مقتل و مصرع او است رود و آن زمین کرب و بلاست، گروهی از مسلمانان او را یاری کنند که آنها بهترین شهدای امت من در روز قیامت باشند، گویا سوی او می‌نگرم که تیری به جانب او افکنده‌اند و از اسب به زیر افتاده است و او را مظلومانه، مانند گوسفند سر برند. [ابن عباس گوید] آن‌گاه [پیامبر ﷺ] ناله برآورد و گریست و آنها را که بر گرد او بودند بگریانید و فریاد آنان بلند شد. پس برخاست و فرمود: خدایا! به تو شکایت می‌کنم از آن چه بر اهل بیت من از امت من واقع می‌شود.^۱

پیامبر ﷺ خاک کربلا را به امّ سلمه داد

از امّ سلمه نقل است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی از نزد ما بیرون رفت و غیبت او طول کشید، آن‌گاه ژولیده موی و گردآلود آمد و مشت او بسته بود، عرض کردم: یا رسول الله! چه می‌شود که تو را ژولیده موی و گردآلود می‌بینم؟

۱. نفس المهموم، ح ۳۸، از احادیث ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام.

فرمود: در این شبانگاه مرا به موضعی از عراق بردند که آن را کربلا گویند، و در آنجا کشتارگاه فرزندم حسین و جماعتی از فرزندان و اهل بیت مرا به من نشان دادند، و از خون‌های آنان برداشتم و اکنون در دست من است، و دست بگشود و فرمود: این را بگیر و نگاه‌دار. پس آن را گرفتم، دیدم چیزی مانند خاک اما سرخ است، و آن را در ظرفی شیشه‌ای نهادم و سر آن را بستم و نگاه داشتم. چون حسین علیه السلام به جانب عراق بیرون شد شیشه را بیرون می‌آوردم هر روز و شب می‌بوییدم و به آن نگاه می‌کردم و برای مصیبت آن حضرت می‌گریستم، چون روز دهم محرم شد روزی که حسین علیه السلام کشته شد آن را اول روز بیرون آوردم چنان بود که بود، و چون آخر روز بیرون آوردم ناگهان دیدم خونی تازه و سرخ است، و در خانه خود فریاد زدم و گریستم، و اندوه خویش پوشیده داشتم مبادا دشمنان در مدینه بشنوند و در شادمانی شتاب کنند. پس آن روز و وقت را پیوسته در خاطر خود نگاه می‌داشتم تا خبر شهادت آن حضرت را آوردند و حقیقت آشکار شد.^۱

امیر المؤمنین علیه السلام در کربلا نماز خواند و گریه کرد

هرثمة بن مسلم گوید: «در جنگ صفین با علی بن ابی طالب علیه السلام بودم، چون برگشتیم، در کربلا منزل کرد و نماز خواند و از خاکش برگرفت و بویید، سپس فرمود: خوشابه تو ای خاک پاک، باید از تو گروهی محشور شوند که بی حساب وارد بهشت شوند، هرثمة نزد همسرش که از شیعیان

۱. نفس المهموم، ح ۲۹، از احادیث گریه بر سید الشهداء علیه السلام.

حضرت امیر علیه السلام بود برگشت و گفت: مولایت ابوالحسن علیه السلام در کربلا فرود آمد و نماز خواند و از خاکش برگرفت و بویید و گفت: خوشا به تو ای خاک، از تو مردانی محشور شوند که بی حساب به بهشت روند، همسر هرثمه گفت: ای مرد! امیرالمؤمنین علیه السلام جز حق نگوید. چون حسین علیه السلام به کربلا آمد، هرثمه گفت: من در لشکر ابن زیاد بودم، چون به کربلا رسیدم، سخن علی علیه السلام به یادم آمد، رفتم خدمت حسین علیه السلام و سلام کردم و آنچه از پدرش در آنجا شنیده بودم به او گفتم. فرمود: تو با ما هستی یا در برابر ما؟ گفتم: نه این و نه آن، من کودکانی در خانه دارم، و از عبیدالله بر آنها می ترسم، فرمود: پس به جایی برو که کشتن ما را نبینی و ناله ما را نشنوی، سوگند به خدا که جان حسین به دست اوست، امروز کسی نباشد که فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر آنکه خدایش او را بر رو در دوزخ افکند.^۱

۱. هرثمة بن ابی مسلم، قال: غزونا مع علی بن ابی طالب علیه السلام صفین، فلما انصرفنا نزل کربلا فصلی بها ثم رفع الید من تربتها فشمها، ثم قال: واهاً لک ایّتها التربة لیحشرن منک اقواماً یدخلون الجنة بغير حساب، فرجع هرثمة الی زوجته و کانت شیعة لعلی علیه السلام فقال: الا احذثک عن ولیک ابی الحسن؟ نزل بکربلا فصلی ثم رفع الید من تربتها فقال: واهاً لک ایّتها التریق لیحشرن منک اقوام یدخلون الجنة بغير حساب، قالت: ایها الرجل، فانّ امیرالمؤمنین لم یثل الا حقاً، فلما قدم الحسین علیه السلام قال: هرثمة کنت فی البعث الذین بعثهم عبیدالله بن زیاد، فلما رأیت المنزل ذکرت الحدیث، فجلست علی بعیری ثم صرت الی الحسین علیه السلام فسلمت علیه فاخبرته بما سمعت من ابیه فی ذلك المنزل الذی نزل به الحسین علیه السلام فقال: معنا انت ام علینا؟ فقلت: لامعک و لا علیک، هلقت صبیبة اخاف علیهم عبیدالله بن زیاد، قال: فوالذی نفس الحسین بیده لا یسمع الیوم و اعیتنا احد فلا یعیتنا الا اکبرالله لوجهه فی جهنّم». امالی شیخ صدوق رحمه الله، مجلس بیست و هشتم، ح ششم.

روز قیامت، هر چشمی گریان است مگر...

روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر چشمی در قیامت گریان است، مگر چشمی که برای مصائب امام حسین علیه السلام گریه کرده باشد، [صاحب] چنین چشمی در قیامت خندان و شادان به نعمت‌های بهشت است.» «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ»^۱.

گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار

از ابن عباس نقل است: چون بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت شد حسین علیه السلام را به سینه خود چسبانید و عرق آن حضرت، هنگام رحلت بر او روان بود و می‌فرمود: یزید را با من چکار؟ خداوند او را مبارک نگرداند، خدایا! یزید را لعنت کن. آن‌گاه بیهوشی آن حضرت را فراگرفت و در این حالت دراز کشید، و باز به هوش آمد و حسین علیه السلام را بر سینه گرفت و هر دو دیده‌اش اشک می‌ریخت و می‌فرمود: البته من و کشنده تو نزد خداوند عزوجل به یکدیگر می‌رسیم.^۲

حرارتی که، هرگز سرد نمی‌شود

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امام حسین علیه السلام به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.

۲. نفس المهموم، ح ۳۷، از احادیث ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام.

شرفیاب شد، حضرت به او نظر کرد و او را روی زانوی مبارک خود نشانید و فرمود: «همانا به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام حرارتی در دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد نمی‌شود»؛ «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه السلام حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا». سپس فرمود: پدرم فدای کشته هر اشکی. به امام عرض شد: یابن رسول الله! کشته هر اشک، یعنی چه؟ فرمود: هیچ مؤمنی متذکر او نمی‌شود مگر این که گریان شود.^۱

خواب هند و گریه رسول خدا ﷺ

در کتاب مناقب روایت شده: هند مادر معاویه روزی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پس از اجازه، خوابی را که دیده بود چنین تعریف کرد: در خواب دیدم آفتاب بر فراز سرم آمد، و از آن آفتاب، آفتابی دیگر آشکار شد، سپس ماه سیاه و ظلمانی از عورت من بیرون آمد، و از آن ستاره تاریک متولد شد، و آن ستاره بر آن آفتاب دوم حمله کرد و آن را بلعید، آنگاه آسمان، ظلمانی و تاریک شد، و ستاره‌هایی سیاه پدیدار شدند و جهان را فراگرفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این خواب، غمگین شد و اشک از چشمانش سرازیر گشت، سپس دوبار به هند فرمود: از این جا بیرون برو، که اندوه مرا تازه کردی و خیر مرگ دوستان را به من دادی.

هند از آن جا خارج شد، پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! او و نسل او را

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸، ب ۴۹ مزار، ح ۱۳.

لعنت کن.

بعضی از حاضران از تعبیر خواب پرسیدند، پیامبر فرمود: آفتاب اول، علی علیه السلام و آفتاب دوم، حسین علیه السلام و آن ماه سیاه معاویه، و آن ستاره تاریک پسرش یزید است، که با فرزندم حسین علیه السلام می‌جنگد و او را به شهادت می‌رساند، و هنگام شهادتش، آفتاب سیاه شده و آسمان تیره و تار می‌گردد، و تیرگی، جهان را فرا گیرد، و آن ستارگان سیاه، بنی‌امیه‌اند که بر جهانیان مسلط گردند.^۱

صیحه حضرت زهرا علیه السلام در صحرای محشر

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «چون روز قیامت شود، قبه‌ای برای فاطمه علیه السلام نصب می‌کنند، آنگاه، حضرت امام حسین علیه السلام با تن بی‌سر نمودار می‌شود، فاطمه علیه السلام از دیدن او چنان صیحه بزند که در صحرای محشر ملک مقربی و نبی مرسلی و بنده مؤمنی نماند مگر آن که با فاطمه علیه السلام هم‌ناله می‌شود».^۲

نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«چون روز قیامت شود، فاطمه علیه السلام می‌آید و گروهی از زنان همراه او می‌باشند، به فاطمه خطاب می‌شود که: داخل بهشت شو، فاطمه علیه السلام عرض می‌کند: من داخل بهشت نمی‌شوم تا بدانم با فرزندم حسین چه کردند، بعد از آن، خطاب می‌شود: ای فاطمه! به قلب محشر نگاه کن،

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۳.

۲. ثواب الأعمال، شیخ صدوق رحمته الله علیه، عقاب من قتل الحسين بن علی علیه السلام، [۸۳۸]، ح ۳۰.

چون نگاه کند، می بیند حسین علیه السلام بدون سر ایستاده است، در این هنگام فاطمه چنان فریادی از دل پر درد برآورد که من نیز از فریاد او صیحه می زنم و فرشتگان از صیحه و ناله ما صیحه بزنند، در این لحظه خشم خدا شدید می شود.^۱

هم چنین از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در روز قیامت، سر حسین علیه السلام در حالی که به خون آغشته است، برای فاطمه علیها السلام ممثّل (نمایان) می شود، وقتی فاطمه علیها السلام سر حسین علیه السلام را آن گونه می بیند، صیحه می زند: «واولداه»، «واتمرة فؤاداه» و از صیحه او فرشتگان مدهوش می شوند و اهل محشر نداکنند: ای فاطمه! خدا بکشد کشنده فرزندت را».^۲

فاطمه زهرا علیها السلام و پیراهن و سر حسین علیه السلام

از امام صادق علیه السلام نقل است که: حضرت زهرا علیها السلام در حالی که پیراهن خون آلود حسین علیه السلام را در دست دارد، وارد صحرای محشر می شود و عرض می کند: پروردگارا! این پیراهن فرزند من است و تو می دانی که با او چه کردند...^۳

و ابن عباس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دخترش فاطمه علیها السلام وارد شد... [تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله به

۱. ثواب الأعمال شیخ صدوق رحمته الله علیه، عقاب من قتل الحسین بن علی علیه السلام، [۸۱۴]، ح ۵.

۲. ثواب الأعمال شیخ صدوق رحمته الله علیه، عقاب من قتل الحسین بن علی علیه السلام، [۸۴۵]، ح ۱۰.

۳. مجالس شیخ مفید، مجلس ۱۵.

فاطمه علیه السلام فرمود: [چون وارد صحرای محشر شوی، منادی پروردگار از زیر عرش ندا دهد به گونه‌ای که همه خلایق بشنوند: ای مردم! چشم‌های خود را فرو بندید، اینک فاطمه صدیقه، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد عبور کند... این وقت جبرئیل نزد تو آید و بگوید: ای فاطمه! حاجت خود را بخواه، تو می‌گویی: حسن و حسین مرا به من نشان دهید، جبرئیل گوید: نگاه کن که چه می‌بینی؟ [پیامبر فرمود: ای فاطمه! نگاه می‌کنی، حسین خود را با سر بریده می‌بینی که خون از رگ‌های گردن او می‌ریزد. و می‌گویی: پروردگارا! امروز حق مرا از کسانی که به من ظلم کردند بگیر].^۱

شفاعت حضرت زهرا علیه السلام

برای گریه‌کننده بر حسین علیه السلام

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «روز قیامت که می‌شود، منادی از زیر عرش ندا می‌دهد: ای اهل محشر! چشمان خود را فرو ببندید تا فاطمه دختر محمد بگذرد، پس فاطمه علیه السلام با پیراهن آغشته به خون حسین، عبور می‌کند و پای عرش می‌ایستد و می‌گوید: پروردگارا! تویی قهار عادل، بین من و قاتل فرزندم حکم کن، سپس می‌گوید: پروردگارا! شفاعت مرا درباره کسی که برای مصیبت فرزندم گریه کرده است بپذیر: «اللَّهُمَّ اشْفِعْنِي فِي مَنْ بَكَى عَلَيَّ مُصِيبَتِهِ»؛ (بار پروردگارا! مرا شفیع قرار بده در باره کسی که بر مصیبت حسینم گریه کرد.) [پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده

۱. ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۲۶۱، به نقل از: فرات بن ابراهیم.

است: [«پس خدا برای دخترم حکم می‌کند و شفاعتش را برای گریه کنندگان بر حسین می‌پذیرد»؛ «وَيَشْفَعُهَا اللَّهُ فِيهِمْ»^۱. روایات به این مضمون در کتب اهل سنت بسیار است.^۲

گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بر سیدالشهدا علیه السلام

ابن عباس گوید: من با امیرالمؤمنین به صفین می‌رفتم، چون به «نینوا» در کنار فرات رسیدیم با فریاد بلند فرمود: ای ابن عباس! این جا را می‌شناسی؟ گفتم: نه یا امیرالمؤمنین! فرمود: اگر مثل من، آن را می‌شناختی از آن نمی‌گذشتی تا مثل من گریه کنی؛ و گریه طولانی کرد که محاسن شریفش از اشک چشمانش تر شد و اشکش بر سینه‌اش روان گردید و من هم گریستم، و می‌فرمود: آه آه، چیست میان من و خاندان ابوسفیان؟ چیست میان من و آل حرب؟ حزب شیطان و دوستان کفر؟ صبرا یا اباعبدالله، پدرت هم آن چه تو از آنها بینی خواهد دید. سپس آب خواست، وضوی نماز گرفت و آنچه خواست نماز خواند و سخن پیش را تکرار کرد و در آخر گفتارش ساعتی خوابش برد و بیدار شد و فرمود: یابن عباس! عرض کردم: حاضریم، فرمود: خواب خود را که اکنون دیدم برایت بگویم؟ گفتم: چشمانت به خواب رفت و خیر است یا امیرالمؤمنین. فرمود: در خواب دیدم مردانی از آسمان فرود آمدند و پرچم‌های سفید داشتند و شمشیرهای سفیدی در کمر داشتند که می‌درخشید و گرد

۱. عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۸، به نقل از موده القربی.

۲. به عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۲، مراجعه شود.

این زمین را خط کشیدند، و سپس دیدم این نخل‌ها شاخه‌ها را به زمین زدند و مضطرب شدند و خون تازه از آنها جوشید و دیدم جگر گوشه و نور دیده‌ام حسین در میان خون‌ها غرق شده و دادرسی می‌خواهد و کسی به دادش نمی‌رسد، و آن مردانی که از آسمان فرود آمدند به او فریاد می‌کنند: صبر کنید ای آل رسول! که در دست بدترین مردم کشته می‌شوید، و ای اباعبدالله! این بهشت است که مشتاق تو است، و سپس مرا تسلیت گفتند و افزودند: ای ابوالحسن! مژده بگیر که در روز قیامت خدا به وسیله او چشمت را روشن کند.

سپس بیدار شدم و به حق آن که جان علی به دست او است، صادق مصدق ابوالقاسم برای من حدیث کرد که من در موقع بیرون رفتن به سمت اهل بغی، آن سرزمین را خواهم دید، و این زمین کرب و بلا است که حسینم و هفده تن از اولاد من و فاطمه در آن دفن شوند و آن در آسمان‌ها معروف است و زمین «کرب و بلا» نامبرده شود چنان چه بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس نامبرده شود.^۱

روز قیامت هر چشمی گریان است جز...

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «روز قیامت هر چشمی گریان و هر چشمی بی خواب و خوفناک است، مگر دیده کسی که خداوند او را به کرامت و بزرگی مختص گردانیده و برگرفتاری‌های حضرت حسین و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گریسته باشد».

۱. نفس المهموم، ح ۳۲، از احادیث گریه بر امام حسین علیه السلام.

گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بر عطش سیدالشهدا علیه السلام

عبدالله بن قیس می گوید: در جنگ صفین وقتی که طرفداران معاویه، شریعه فرات را تصرف کردند، ابویوب اعور، فرمانده لشکر دشمن بود، و سپاه معاویه را برای دفع سپاه علی علیه السلام از وصول به آب تحریک می کرد. جمعی از سپاه علی علیه السلام بر اثر شدت تشنگی به محضر علی علیه السلام آمده و شکایت کردند، آن حضرت جمعی از لشکرش را برای سرکوبی ابویوب فرستاد، آنها رفتند، ولی شکست خورده بازگشتند. حضرت علی علیه السلام دلتنگ شد، در این هنگام حسین علیه السلام عرض کرد: اگر فرمان دهی من می روم و آب را از تصرف ابویوب درمی آورم.

علی علیه السلام اجازه داد، حسین علیه السلام همراه جمعی به سوی ابویوب رفته و حمله کردند و بر او و لشکرش پیروز شدند و خود را به آب رساندند و مراجعت کردند، علی علیه السلام با دیدار حسین علیه السلام گریست، حاضران گفتند: این نخستین فتح به برکت حسین علیه السلام است، چرا گریه می کنی؟

آن حضرت فرمود:

«به یاد آوردم که به زودی حسین علیه السلام در کنار شطّ کربلا، لب تشنه کشته می شود، اسب او شیهه کنان فریاد زند و بگوید: وای از این ظلم و ستمی که از ناحیه این امت رخ داد، که پسر دختر پیامبرشان را کشتند»؛

«ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَانًا بِطَفٍّ كَرَبَلَا حَتَّى يَسْفُرَ فَرَسُهُ وَ

يَحْمِحَمَ وَيَقُولُ الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ لِأُمِّهِ قَتَلْتُ ابْنَ بِنْتِ نَيْبِهَا»^۱.

امام حسین علیه السلام برای گریه کنندگانش طلب آمرزش می‌کند

شیخ صدوق رحمته الله نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

حسین بن علی علیه السلام با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله است و گاهی برجانب راست عرش قرار دارد و می‌گوید: پروردگارا! وفا کن به وعده‌ات که با من کرده‌ای، [تا آن که گوید:]

و نظر می‌کند به آنان که بر او می‌گیرند، و برای آنان طلب آمرزش می‌کند، و از پدران خود می‌خواهد که برای گریه کنندگان بر او طلب آمرزش کنند، و می‌گوید: ای گریه کننده بر من! اگر بدانی آن چه از ثواب‌ها، خدا برای تو مهیا کرده است، هر آینه شادی تو زیاده از اندوه تو خواهد بود، و از حق تعالی درخواست می‌کند که هر گناه و خطایی که گریه کننده بر او، انجام داده است بپامرد؛

«وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَيَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ، وَيَقُولُ: أَيُّهَا الْبَاكِي لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ لَفَرَحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزَنْتَ، وَإِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَةٍ»^۲.

۱. عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۴۹، ح ۱۰، و بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶، ح ۲۳.

۲. بحار، ج ۴۴، ص ۲۹۲ و وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۷.

گریه امام سجاد علیه السلام بر پدرش حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین بر پدرش حسین بن علی علیه السلام بیست سال یا چهل سال^۱ گریست. و هیچ گاه طعامی نزد آن حضرت گذاشته نشد مگر این که بر حسین علیه السلام می گریست، تا این که یکی از غلامانش به آن حضرت عرض کرد: یابن رسول الله! فدایت شوم، بر شما می ترسم هلاک شوید!

فرمود:

﴿ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾ (یوسف/۸۶)؛ همانا پریشان حالی و اندوهم را جز به خدا نمی گویم و از جانب خدا می دانم آن چه را که شما نمی دانید.
 إِنِّي لَمْ أَذْكَرْ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا خَنَقْتَنِي الْعَبْرَةَ لَذَلِكَ؛ هیچ وقت متذکر شهادت اولاد فاطمه نمی شوم مگر این که به جهت آن، گریه گلویم را می گیرد.^۲

یکی از غلامان علی بن الحسین علیه السلام گوید: روزی مولای خود را دیدم که در ایوانی در سجده می گرید: به حضرتش عرض کردم: مولایم، علی بن الحسین! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما پایان یابد؟

۱. تردید از راوی است، و ظاهراً ۲۰ سال صحیح نباشد، و با توجه به این که عمر شریف امام سجاد علیه السلام بعد از قضیه عاشورا ۳۴ یا ۳۵ سال می باشد، محتمل است عدد ۴۰ تقریبی باشد، یعنی تا پایان عمر گریه می کرد.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ب ۳۵، ح ۱، امالی صدوق، ص ۱۴۱، م ۲۹، ذیل ح ۵.

حضرت سر از سجده برداشته و فرمود: وای بر تو! به خدا سوگند، کمتر از آن چه من دیدم به یعقوب رسید، و او به خدا شکوه کرد تا آن جا که فرمود: ﴿يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُونُسَ﴾ (یوسف/۸۴) و اسفا بر فراق یوسف. و او فقط یک فرزند را گم کرده بود! و من پدرم و گروهی از اهل بیتم را دیدم که در کنارم کشته، و سر بریده شدند. ^۱ وَ أَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَ جَمَاعَةً مِّنْ اَهْلِ بَيْتِي يَذْبَحُونَ حَوْلِي!

فرشتگان، جنیان، پرندهگان و آسمان‌ها

بر سیدالشهدا علیه السلام گریه می‌کنند

نیز در فرازی از خطبه امام سجّاد علیه السلام که در مسجد جامع دمشق در نزد یزید ایراد شد چنین آمده است: من پسر کسی هستم که فرشتگان آسمان برای مصائب او گریستند، من پسر کسی هستم که جنیان در زمین، و پرندهگان در هوا برای او ناله کردند.

أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنُّ فِي الْأَرْضِ، وَالطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ.

و هم چنین در فرازی از خطبه امام سجّاد علیه السلام در نزدیک مدینه آمده است: هفت آسمان استوار، و هفت دریا با امواجش، و آسمان‌ها با ارکانش، و زمین با اعماقش، و درختان با شاخه‌هایشان، و ماهیان در اعماق دریاها، و فرشتگان مقرب، و همه اهل آسمان‌ها گریستند.

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۷، ح ۲.

فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشُّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَاوَاتِ
بِأَرْكَانِهَا، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا.^۱

پاداش گریه بر حسین علیه السلام

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین علیه السلام اشک بریزد،
تا این که قطرات اشک برگونه اش سرازیر شود، خداوند به خاطر آن
او را جاودانه در غرفه های بهشت ساکن کند»؛

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ دَمْعَةً، حَتَّى
تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ، بَوَّءَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا.^۲

امام سجاد علیه السلام و گریه و روضه آن حضرت

هنگام بازگشت به مدینه

کاروان کربلا در بازگشت از سفر، نزدیک مدینه، خیمه ای زدند،
حضرت به بشیر فرمود: مردم مدینه را خبر کن، بشیر مردم را خبر کرد و
مردم مدینه به سمت خیمه امام هجوم آوردند و اجتماع کردند، بشیر گوید:
امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد، در حالی که دستمالی بدست داشت
و اشک دیدگانش را با آن پاک می کرد، کرسی گذاردند و حضرت بر
کرسی نشست، ولی گریه، آن بزرگوار را فرا گرفته بود و نمی توانست

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۱؛ وسائل الشیعه، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۳.

خودداری کند، صدای گریه و شیون مردم نیز بلند بود، زن و مرد به آن حضرت نگاه می‌کردند و با صدای بلند گریه می‌کردند و تسلیت می‌گفتند، آن سرزمین یکپارچه شیون شد، حضرت سجاد علیه السلام پس از گریه بسیار با دست اشاره فرمود و مردم را امر به آرامش کرد، سپس آن حضرت حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود:

ای مردم! همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد ما را به مصیبت‌های بزرگی مبتلا کرد و رخنه بزرگی در اسلام پدید آمد، اباعبدالله الحسین علیه السلام و خانواده‌اش را کشتند، و زنان و کودکانش را اسیر کردند، و سر بریده‌اش را بر نوک نیزه زده، در شهرها گردانیدند، و این مصیبتی بود که مانندی ندارد. ای مردم! کدام یک از مردان شما می‌تواند پس از کشته شدن امام حسین شاد و خرم باشد؟ یا کدام یک از شما می‌تواند اشک دیدگانش را نگه دارد و از سرازیر شدن آن جلوگیری کند؟ با این که هفت آسمان به آن سختی، و دریاها با آن همه امواج، و آسمان‌ها با ارکانشان، و زمین از همه جوانب و درخت‌ها با شاخه‌هایشان، و ماهی‌ها و انبوه آب دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمان‌ها، همه و همه برای کشته شدنش گریستند. ای مردم! آن چه دلی است که برای کشته شدنش شکافته نشود؟ و یا کدام قلبی است که ناله نکند؟ یا کدام گوشی است که این رخنه‌ای را که در اسلام پدید آمد بشنود و کر نشود [و آن را بزرگ نشمارد].

ای مردم! ما از شهر و دیار خود رانده شدیم و در بدر بیابانها، و دور از وطن گردیدیم، گویی که اهل ترک و کابلیم، بدون هیچ گناهی که

از ما سر زده باشد و کار ناخوشایندی مرتکب شده باشیم، و یا رخنه‌ای در اسلام وارد آورده باشیم. چنین رسمی در نسل‌های پیشین نشنیده‌ایم، این یک کار نوظهوری بود. به خدا قسم اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آن وصیت و سفارش‌هایی که در حق حرمت و حمایت ما فرمود، به کشتن و غارت ما امر می‌کرد، از آن چه با ما رفتار کردند بیشتر نمی‌توانستند، **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراش و ناگوار و تلخ و جانسوزی بود، ما اجر این مصیبت‌ها را از خداوند خواهانیم که او عزیز و غالب و منتقم است.^۱

امام سجاده علیه السلام تا زنده بود گریه کرد

از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «امام سجاده علیه السلام برای مصائب پدرش، چهل سال گریه کرد، در حالی که روزهایش را روزه می‌گرفت و شب‌هایش را با عبادت به سر می‌برد. هرگاه وقت افطار می‌شد، برای آن حضرت غذا آورده و می‌گفتند: افطار کنید، امام سجاده علیه السلام می‌فرمود: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه کشته شد، پسر رسول خدا تشنه کشته شد. **«قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَاناً»**.

این جمله‌ها را پیوسته تکرار می‌کرد و می‌گریست، تا این که غذایش از اشک‌های چشمش تر می‌شد، و هم چنین آب آشامیدنی آن حضرت با اشک چشمانش مخلوط می‌شد و حال او این‌گونه بود تا به لقاء الله پیوست.^۲

۲. لهوف، ص ۲۲۶.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴.

خداوند عوض کشته شدن حسین علیه السلام به او چه داد؟

از محمد بن مسلم نقل است که گفت: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند:

خداوند تعالی در عوض کشته شدن حسین علیه السلام امامت را در ذریه او قرار داد و شفا را در تربت او و اجابت دعا را در زیر قبه او مقرر کرد، و ایامی که زائر، به زیارت او رود و باز گردد از عمرش محسوب نشود. محمد بن مسلم گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این پاداش ها به خاطر آن حضرت به مردم می رسد، پس خود حضرت را چه پاداشی باشد؟ فرمود: خداوند او را به پیامبر خود ملحق کند و در درجه و منزلتش با او باشد.

آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ (طور/۲۱).^۱

«و کسانی که ایمان آوردند، و فرزندان شان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندان شان را (در بهشت) به آنان ملحق می کنیم.»

گریه و عزادار روز عاشورا

امام باقر علیه السلام در رابطه با زیارت روز عاشورا، از دور و نزدیک به علقمه فرمود:

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱.

روز عاشورا برای حسین علیه السلام گریه و ندبه کن، و دستور بده کسانی که در خانه‌ات هستند گریه و عزاداری کنند، و در خانه عزا برپا کن، و برای سیدالشهدا علیه السلام جزع و بی‌تابی نما و اهل خانه در مصیبت حسین علیه السلام به یکدیگر تسلیت بگویند، و من ضامن ثواب حج و عمره برای شما هستم...
 از حضرت سؤال شد: چگونه به یکدیگر تسلیت بگوییم؟
 فرمود: بگویند: «عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ علیه السلام، وَ جَعَلْنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَ لِيهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم»
 سپس فرمود: اگر می‌توانید روز عاشورا برای کار دنیا خارج نشوید که روز نحسی بوده است.^۱

مجلس عزادر خانه امام صادق علیه السلام

نقل است که سید حمیری بر امام صادق علیه السلام وارد شد، حضرت دستور داد اهل بیتش پشت پرده بنشینند و مرثیه سید را گوش کنند و گریه کنند، سپس به سید فرمود: مرثیه بخوان، سید این اشعار را خواند.
 أُمِرُّ عَلَى جَدِّهِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ... (که در صفحات قبل گذشت)

اشک امام صادق علیه السلام بر صورت مبارکش جاری شد و صدای گریه و شیون زن‌ها از پشت پرده بلند گردید، امام علیه السلام به سید فرمود: از خواندن خودداری کن.^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲۰.

۲. ابوالفرج در اغانی. ضمناً معنای این اشعار در ص ۷۱۶ گذشت.

گریه امام صادق علیه السلام

روایت است: نزد امام صادق علیه السلام، نام امام حسین علیه السلام برده شد، آن حضرت بسیار گریه کرد، حاضران نیز گریه کردند، پس از آن امام علیه السلام سرش را بلند کرد و گفت: حسین علیه السلام فرمود: من کشته گریه‌ام، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آن‌که گریان می‌شود.^۱

مرثیه خوانی و گریه امام صادق علیه السلام

ابوعماره مُنشد گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اباعماره! در مرثیه حسین علیه السلام برایم اشعاری بخوان. من خواندم و حضرت گریست. باز خواندم و آن حضرت گریست، به خدا سوگند پیوسته شعر می‌خواندم و آن حضرت می‌گریست، تا از اندرون خانه صدای گریه شنیدم. پس امام علیه السلام فرمود: ای ابا عماره! هر کس در مرثیه حسین بن علی علیه السلام شعری بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت پاداش اوست. و هر کس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و چهل کس را بگریاند بهشت اجر اوست. و هر کس در مرثیه حسین علیه السلام شعری بخواند و سی نفر را بگریاند بهشت از برای اوست. و هر کس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و بیست تن را بگریاند بهشت از آن اوست.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۸۸.

و هر کس در عزای حسین علیه السلام شعری بخواند و ده کس را بگریاند بهشت برای اوست.

و هر کس در عزای حسین علیه السلام شعری بخواند و یک تن را بگریاند مزدش بهشت خواهد بود.

و هر کس در مرثیه حسین علیه السلام شعری بخواند و خود بگیرد بهشت از آن اوست.

و هر کس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و تباکی کند (یعنی خود را به صورت گریه کننده‌ها درآورد) بهشت برای اوست.^۱

هیچ زنی از بنی هاشم خضاب نکرد تا...

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ زنی از ما بنی هاشم، پس از واقعه شهادت حسین علیه السلام، خضاب نکرد، و روغن معطر به خود نزد، و سرمه بر چشم نکشید، و شانه نزد تا هنگامی که سر عبیدالله بن زیاد را به مدینه آوردند، و ما همواره بعد از حادثه کربلا، حلقه اشک بر چشم داریم، و در نزد جدّم [امام سجّاد علیه السلام] هرگاه نام حسین علیه السلام برده می‌شد می‌گریست، به طوری که محاسنش غرق در اشک می‌شد، و هر کس او را می‌دید گریه می‌کرد، و فرشتگانی در کنار قبر حسین علیه السلام هستند که می‌گیرند، گریه‌ای که همه فرشتگان آسمان و زمین به گریه می‌افتند.

هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد، دوزخ مانند عزا داران ناله کرد، و

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۵، ح ۲، امالی صدوق، ص ۱۴۱، م ۲۹، ح ۶، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص

۲۸۲، ح ۱۵؛ وسائل، ج ۱۴، ص ۵۹۵، ب ۱۰۴، ح ۴؛ ثواب الأعمال، ص ۸۴

صدایی هولناک برآورد، به طوری که از آن صدا نزدیک بود زمین به لرزه درآید و بشکافد... [تا آن که فرمود:]

هیچ چشمی نزد خدا محبوب تر از چشمی که بر حسین گریان است، نیست و هیچ اشکی نزد خدا محبوب تر از اشکی که برای حسین ریخته شود، نیست. هیچ گریه کننده بر حسین نیست مگر این که به فاطمه علیها السلام صله کرده و فاطمه علیها السلام را یاری کرده است، و به پیامبر صلی الله علیه و آله صله کرده و حق ما را ادا کرده است، و روز قیامت، هر چشمی گریان است مگر چشمی که بر حسین گریه کرده است، که روز قیامت روشن است و به او مژده می دهند و مسرور خواهد بود؛

«وَمَا مِنْ عَيْنٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ، وَلَا عَبْرَةٍ مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ وَ دَمَعَتْ عَلَيْهِ، وَمَا مِنْ بَاكِ يُبْكِيهِ إِلَّا وَقَدْ وَصَلَ فَاطِمَةَ علیها السلام وَأَسْعَدَهَا عَلَيْهِ وَ وَصَلَ رَسُولَ اللَّهِ وَ أَدَّى حَقَّنَا...»^۱

دعای امام صادق علیه السلام برای زائران و گریه کنندگان

معاویه بن وهب گوید: برای وارد شدن بر امام صادق علیه السلام اجازه خواستم که به من گفته شد: داخل شو. من وارد شدم و آن حضرت را در نمازگاهش یافتم. پس نشستم تا این که نمازش را به جای آورد. شنیدم که او با پروردگارش مناجات می کرد و می فرمود: ای آن که ما را به کرامت مخصوص گردانیده و به وصیت، ویژگی فرموده ای، به ما وعده شفاعت

۱. کامل الزیارات، ص ۸۴، باب ۲۶، ح ۶.

داده، علم گذشته و آینده را عنایت کرده‌ای و دل‌هایی از مردم را هواخواه ما ساخته‌ای، مرا و برادران [دینی] ام را و زائران قبر پدرم حسین علیه السلام را بیمارز، آنان که اموال خود را خرج می‌کنند و برای رسیدن به برّو نیکی ما و امید به صله ما که نزد تو است و شادمان ساختن پیامبرت صلی الله علیه و آله، و اجابت فرمان ما و ناراحت کردن دشمنانمان حرکت می‌کنند، و با این کار رضای تو را می‌خواهند، پس به جای ما آنان را خشنودی عنایت فرما، و در شب و روز محافظتشان کن، و بر خانواده و فرزندانشان که در پی خود بر جای گذاشته‌اند، به نیکی کرامتی برسان، و به آنان ببخشای برترین چیزی را که در غربت از وطن‌هایشان از تو آرزو کرده‌اند، و آن‌چه را که به خاطر آن ما را بر فرزندان و خویشاوندان و نزدیکانشان، برتری داده‌اند.

خداوند! دشمنان ما به خاطر خارج شدنشان بر آنان خرده گرفتند، ولی این کار، آنان را از حرکت به سوی ما بازداشت و این مخالفتی است از آنان با کسانی که با ما مخالفت کرده‌اند، پس رحم کن بر آن چهره‌هایی که آفتاب آنها را تغییر داده، رحمت فرما آن گونه‌هایی که بر قبر ابا عبد الله علیه السلام نهاده شده‌اند، رحمت نما آن چشمانی را که اشک‌هایشان، در دلسوزی، برای ما جاری شده است، مهربانی کن بر آن دل‌هایی که برای ما پریشانی کرده و سوخته‌اند و رحمت کن آن فریادی را که برای ماست.

خداوند! من آن جانها و آن بدنها را به تو می‌سپارم تا آن‌گاه که آنان را

در روز تشنگی، کنار حوض برسانی.

آن حضرت، همچنان در حالی که در سجده بود، خداوند را به این دعا فرا می خواند. هنگامی که فراغت یافت، گفتم: فدای تو گردم! این را که شنیدم اگر برای کسی می بود که خدای را نمی شناخت، گمان می کردم که ذره ای از آتش را نچشد، به خدا! آرزو کردم حسین را زیارت کنم و به حج نرفته باشم.

حضرت علیه السلام فرمود: چه قدر به آن حضرت نزدیک هستی، پس چه چیزی تو را از زیارت وی باز می دارد؟ چرا آن را ترک می کنی؟

معاویه بن وهب گفت: نمی دانستم که مطلب تا این حد مهم باشد. حضرت فرمود: ای معاویه! آنان که برای زائرانش در آسمان دعا می کنند، بیش از کسانی هستند که در زمین برای آنان دعا می کنند. ای معاویه! این کار را ترک مکن که هر کس آن را ترک کند، از حسرت چنان خواهد دید که آرزو می کند قبرش نزد او باشد.

آیا دوست نداری خداوند تو را از جمله کسانی ببیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی، فاطمه و ائمه علیهم السلام، برایش دعا می کنند؟ آیا دوست نداری که فردا از کسانی باشی که [از قبر] خارج می شوند در حالی که گناهی بر آنان نباشد که به آن بازخواست شوند؟ آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مصافحه می کنند؟^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۰؛ ابواب المزار، باب ۳۷، ص ۳۲۰، ح ۷.

گریه فرشتگان بر امام حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند چهار هزار فرشته خلق کرده که ملازم قبر امام حسین علیه السلام ژولیده و غبارآلود هستند و برای او تا روز قیامت گریه می‌کنند...^۱

نیز آن حضرت فرمود: خداوند متعال هفتاد هزار فرشته آفرید که هر روز در حال افسردگی و اندوه و غبارآلود، بر امام حسین علیه السلام درود می‌فرستند و برای زائرانش دعا می‌کنند.

نظیر این مطلب در روایت دیگر آمده، با این جمله:

آن فرشتگان تا قیامت برای مصائب حسین علیه السلام می‌گریند.^۲
ابان بن تغلب می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند چهار هزار فرشته ژولیده موی و گردآلود را ملازم مرقد حسین علیه السلام کرده، که برای مصائب آن حضرت تا روز قیامت گریه کنند، کسی که مرقد آن حضرت را با معرفت زیارت کند، آن فرشتگان او را بدرقه کنند تا او به وطنش برسد، و اگر بیمار شود، او را صبح و شب عیادت کنند، و اگر بمیرد، در کنار جنازه‌اش حاضر شده و برای او تا قیامت طلب آمرزش نمایند.^۳

نیز آن حضرت فرمود:

خداوند چهار هزار فرشته را ملازم قبر حسین علیه السلام کرد. آنها اندوهگین

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۲.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۳.

و ژولیده هستند. از آغاز بامداد تا ظهر برای مصائب حسین علیه السلام گریه می‌کنند. وقتی که بعد از ظهر فرا می‌رسد، آن چهار هزار فرشته به آسمان بالا می‌روند و به جای آن‌ها، چهار هزار فرشته دیگر کنار قبر حسین علیه السلام می‌آیند، و هم‌چنان تا طلوع فجر می‌گریند...^۱

حضور فرشتگان در مجلس عزا

ابن قولویه رحمته الله از زید شحام نقل کرده که گفت: با جماعتی از اهل کوفه نزد امام صادق علیه السلام بودیم. پس جعفر بن عفان بر آن حضرت وارد شد، امام صادق علیه السلام او را نزدیک خود طلبید و به او فرمود: ای جعفر! عرض کرد: بلی، خدا مرا فدای شما کند. حضرت فرمود: به من خبر رسیده است که تو در رثای حسین علیه السلام شعر می‌گویی و نیکو می‌گویی. عرض کرد: آری، خدا مرا فدای تو کند. حضرت فرمود: بخوان. پس من برای آن جناب شعر خواندم و آن بزرگوار گریست و کسانی که گرد او بودند گریستند و اشک‌ها بر گونه‌ها و محاسن آن حضرت جاری شد. آن‌گاه فرمود: ای جعفر! سوگند به خدا که فرشتگان حاضر بودند و سخن تو را درباره حسین علیه السلام می‌شنیدند و چنان‌که ما گریستیم گریستند بلکه بیشتر. و حقا که خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید و تو را آمرزید. ای جعفر! آیا بیش از این بگویم؟ عرض کرد: بلی، ای سید من! فرمود: هیچ کس نیست که درباره حسین علیه السلام شعری بگوید و بگرید و بگریاند

مگر این که خداوند بهشت را بر او واجب گرداند و او را بیمارزد.^۱

مجلس عزای بیان احادیث ائمه علیهم السلام

شیخ صدوق رحمته الله نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام به فضیل فرمودند: آیا دور هم جمع می شوید و ذکر احادیث ما می کنید؟ عرض کرد: آری فدایت شوم. فرمودند: این نوع مجالس را دوست دارم، پس [با این گونه مجالس] امر ما را زنده کنید، خدا رحمت کند کسی که امر ما را زنده کند. ای فضیل! هر کس ما را یاد کند یا نزد او یادی از ما بشود و به اندازه بال مگسی از دیده اش اشک جاری گردد، خداوند گناهان او را می آمرزد، اگر چه به اندازه کف دریا باشد؛

تَجْلِسُونَ وَ تَتَحَدَّثُونَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: إِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسُ أَحْبَبُهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا، فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا. يَا فَضِيلُ! مَنْ ذَكَرَنَا أَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ، غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ.^۲

اگر از رفتن به کربلا معذوریید،

در خانه خود برای حسین علیه السلام گریه کنید

ابن قولویه روایت کرده که مسمع بن عبدالملک بصری گفت: در

۱. وسائل، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۴۶۴، باب ۱۰۴، ح ۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۲، ح ۱۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۲.

حضور امام صادق علیه السلام بودم، حضرت به من فرمود: تو با این که از اهالی عراق هستی، در زیارت مرقد حسین علیه السلام حاضر نشدی؟
عرض کردم: آری، حاضر نشدم. فرمود: چه چیز تو را از آن بازداشت؟

گفتم: من مردی از اهالی بصره هستم، و در آنجا جماعتی از دوستان خلیفه حضور دارند، دشمنان ما و دشمنان امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز بسیارند، ما ایمن نیستیم که در نزد سلیمان بن عبدالملک [خلیفه وقت] چنین شناخته شده، و مورد آسیب او قرار گیریم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آیا آن ستمی را که آنها بر ما روا داشته‌اند به یاد نمی‌آوری؟ عرض کردم: چگونه فراموش کنم؟ آن قدر [در خانه‌ام] می‌گیرم و گرسنه می‌نشینم، که اهل بیتم آثار گریه و گرسنگی را در چهره من می‌نگرند. امام صادق علیه السلام فرمود:

رحمت خدا بر اشک چشمت، تو در صف گریه‌کنندگان بر مصائب ما هستی، و از آنان هستی که در شادی ما شاد، و در اندوه ما اندوهگین، و در خوف ما خائف و در ایمنی ما آسوده‌اند، آگاه باش که به زودی به هنگام مرگ با پدرانمان دیدار می‌کنی، و می‌بینی که به فرشته مرگ، سفارش تو را می‌کنند، و به تو بشارت دهند به چیزی که چشمت را روشن کند. آن‌گاه فرشته مرگ از مادر به تو مهربان‌تر شود.

آن‌گاه امام گریه کرد و من نیز گریستم. سپس بعد از حمد و ثنا فرمود: ای مِسْمَع! زمین و آسمان در آن هنگام که امیر مؤمنان علی علیه السلام کشته شد، از روی مهر و عطوفت برای مصائب ما گریه می‌کنند، و گریه

فرشتگان برای ما افزون است، هر که برای مصائب ما گریه کند، قبل از آنکه اشکش جاری شود، خداوند او را بیامرزد. و اگر قطره‌ای از آن اشک، بر آتش دوزخ بیفتد، آن را خاموش خواهد کرد. و قلبی که برای مصائب ما محزون است، هنگام مرگ شادمان خواهد بود، و این شادمانی همراه او است تا در کنار حوض کوثر نزد ما آید، که این حوض از ورود او شاد می‌شود، و او را از غذاها و نوشیدنی که هرگز تصور آن را نمی‌کرد سیر و سیراب خواهد کرد...^۱

امام صادق علیه السلام و مرثیه خوانی

ابوهارون گفت: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: برای من مرثیه بخوان، من شروع کردم مرثیه خواندن، حضرت فرمود: همان گونه بخوان که نزد خودتان می‌خوانید، آن گونه بخوان که با سوز و رقت باشد، به طوری که نزد قبر حسین علیه السلام می‌خوانید، پس من این شعر را خواندم:

أُمْرَرٌ عَلَى جَدَّتِ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةِ.

در کربلا به قبر حسین علیه السلام گذر کن، و به استخوان‌های پاکش بگو... حضرت گریه کرد. من ساکت شدم، فرمود: بخوان، من اشعار را تا پایان خواندم، حضرت فرمود: باز هم مرثیه بخوان من این شعر را خواندم:

يَا مَرْيَمُ قَوْمِي فَاَنْدُبِي مَوْلَاكِ وَ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاَسْعِدِي بِيْكَاكَ

۱. کامل الزیارات، ص ۱۰۸ و سائل، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۳۹۶، باب ۶۶، ح ۱۶.

ای مریم به پا خیز و برای مولایت ندبه و نوحه سرایی کن، و با گریهات بر حسین علیه السلام سعادت مند شو.

پس حضرت گریه کرد، زن‌ها نیز گریه و شیون کردند و پس از آرام شدن، حضرت فرمود: ای ابا هارون! هر کس برای حسین علیه السلام مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند بهشت برای او است، پس یک یک کم کرد تا آن که فرمود: هر کس مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند بهشت برای او لازم شود، و هر که امام حسین را یاد کند و گریه کند بهشت او را واجب می‌شود.^۱

امام صادق علیه السلام و روزه روز عاشورا

در کتاب «کافی» از زراره روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره روزه گرفتن روز تاسوعا و عاشورا سؤال کردم، حضرت فرمود: «تاسوعا روزی است که امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا محاصره شدند، و سپاه شام برای کشتن آنها گرد هم آمدند، و پسر مرجانه [ابن زیاد] و عمر سعد از این کار شادمان گشتند، و امام حسین علیه السلام در تنگنا قرار گرفت». سپس فرمود: «امّا روز عاشورا، روزی است که حسین علیه السلام و یارانش کشته شدند»، سؤال کردم: آیا روزه‌ای در چنین روز مقرر شده است؟

فرمود: «خیر، هرگز! به خدای کعبه سوگند، این روز، روز روزه نیست، بلکه روز اندوه و مصیبت است که بر اهل آسمان و زمین و همه مؤمنان وارد شده، و روز شادی برای پسر مرجانه و آل زیاد و مردم شام است که

۱. وسائل، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۱۰۴، ص ۴۶۵، ح ۳.

خداوند بر آنان و فرزندان‌شان غضب کرده است، این روز، روزی است که همه نقاط زمین جز زمین شام برای مصائب آن گریه کردند، پس کسی که آن روز را روزه بگیرد، یا به آن تبرک جوید، خداوند او را با آل زیاد واژگونه قلب، و مورد خشم قرار دهد، و کسی که در چنین روزی کالایی را تهیه کرده و به خانه‌اش ببرد و ذخیره کند، خداوند تا قیامت نفاقی در دلش افکند، و برکت را از او و خاندانش سلب نماید، و شیطان در همه این امور با او شرکت نماید»^۱.

حسین علیه السلام ثار الله است

امام صادق علیه السلام فرمود: خون جدم حسین علیه السلام خونی است که خداوند عالم این خون را طلب خواهد کرد و هیچ مصیبتی مثل مصیبت حسین علیه السلام به فرزندان فاطمه علیها السلام نرسیده و نخواهد رسید، به راستی که آن حضرت با هفده نفر از اهل بیت خود شهید شد که برای دین خدا جهاد کردند و برای خدا صبر کردند، پس خدا آنان را به بهترین جزاهای صبرکنندگان پاداش داد.

چون قیامت برپا شود پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و حضرت سید الشهداء با او باشد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر سر مبارک حسین علیه السلام گذارده و خون از آن جاری باشد، پس بگوید: پروردگارا! از ائمتم سؤال کن که به چه جهت فرزند مرا کشتند؟

امام صادق علیه السلام پس از نقل این واقعه فرمود:

۱. فروع کافی، ج ۴، باب صوم عرفه و عاشورا، ص ۱۴۷، ح ۷.

هر جزع و گریه‌ای مکروه است، جز جزع و بی‌تابی و گریه بر امام حسین علیه السلام.^۱

هرگاه آب نوشیدید حسین علیه السلام را یاد کنید

ابن قولویه، از داود رقی نقل کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، آن حضرت آب خواست، چون نوشید دیدم گریه‌اش گرفت و چشمانش پر از اشک شد، آن‌گاه فرمود: ای داود! خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را هیچ بنده‌ای آب ننوشد که یاد حسین علیه السلام کند و لعن بر قاتل او فرستد مگر آن‌که خدای تعالی برای او صد هزار حسنه نویسد و صد هزار گناه او را محو کند و صد هزار درجه مقام او را بالا برد و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده است و خداوند او را خرّم و خوش دل محشور گرداند.^۲

فضیلت و ثواب گریه بر سیدالشهدا علیهم السلام

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: هر مؤمنی که برای کشته شدن حسین علیه السلام اشک بریزد تا بر گونه‌اش جاری شود، خداوند او را در غرفه‌هایی از بهشت جای دهد که همیشه^۳ در آن جا ساکن باشد.^۴

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۱۴، باب ۳۴، ح ۱. نفس المهموم، ح ۱۹، از احادیث ثواب گریه بر حسین علیه السلام.

۳. در روایت «احقاب» است و «احقاب» به معنای زمان کثیر است و در این جا کنایه از «دوام و همیشگی» است.

۴. کامل الزیارات، ص ۱۰۴، ب ۳۲، ح ۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۱۵.

فضیل بن یسار نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس نزد او یادی از ما اهل بیت شود، و از چشمانش ولو به قدر بال پشه‌ای اشک بیاید، گناهایش آمرزیده شود هر چند مانند کف دریاها زیاد باشد.^۱

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس مصیبت ما را یاد کند و برای آن چه با ما کرده‌اند بگرید، در روز قیامت با ما، و در درجه ما باشد. و هر کس مصیبت ما را به یاد دیگران آورد و بگرید و بگریاند، چشمانش گریان نشود روزی که همه چشم‌ها گریان است. و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن احیاء می‌شود، دلش نمیرد روزی که همه دل‌ها می‌میرد.^۲

نیز از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود:

هر مؤمنی که چشمانش برای کشته شدن حسین بن علی علیه السلام اشک بریزد تا برگونه‌اش روان گردد خداوند او را در بهشت در غرفه‌ها جای دهد که روزگاری در آن بماند. و هر مؤمنی که چشم او اشک بریزد تا برگونه‌اش روان شود برای رنج و آزاری که در دنیا از دشمن به ما رسید، خداوند او را در بهشت جای می‌دهد. و هر مؤمنی که در راه ما رنجی ببیند و چشم او گریان شود تا اشکش بر دوگونه‌اش روان شود از زحمت و رنجی که درباره ما به او رسیده است، خداوند رنج و زحمت روز قیامت را از روی او بگرداند و او را از غضب و آتش خود ایمن فرماید.^۳

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۰۰، باب ۶۶، ابواب مزار، ح ۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۵۰۲، باب ۶۶، ابواب مزار، ح ۴.

۳. کامل الزیارات، باب ۳۲، ص ۱۰۶، ح ۱ و نفس المهموم، ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام،

امام صادق علیه السلام فرمود: برای هر چیزی ثواب [معینی] است، جز برای گریه در مصائب ما.

«لِكُلِّ شَيْءٍ ثَوَابٌ إِلَّا الْدَمْعَةَ فِينَا»^۱.

نیز آن حضرت در ضمن حدیث مشروحی فرمود: کسی که در نزدش یادی از حسین علیه السلام شود، و از چشمش به اندازه پر مگسی اشک خارج گردد، پاداش او در پیشگاه خدا کمتر از بهشت نیست. و نیز فرمود: پاداش او این است که خداوند دوزخ را بر او حرام گرداند.^۲

حنّان گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم بعضی می‌گویند: پاداش زیارت حسین علیه السلام معادل پاداش حجّ و عمره است؟ فرمود: تعجب نکن، حسین علیه السلام را زیارت کن، و به او جفا نکن، زیرا او آقای شهیدان، و آقای جوانان بهشت است، شبیه او یحیی بن زکریا است [که طاغوت بنی اسرائیل به جرم نهی از منکر او، سرش را از تن جدا نمود] که آسمان برای مصیبت این دو گریه کرد...

حضرت امام رضا علیه السلام و مصیبت روز عاشورا

شیخ صدوق رحمته الله از ابراهیم بن ابی محمود نقل کرده است که گفت: حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

محرّم ماهی است که مردم جاهلیت جنگ را در آن حرام

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۶، ابواب المزار، باب ۱۰۴، ح ۶.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۱۱.

می دانستند، ولی خون ما در آن ماه حلال شمرده شد و حرمت ما هتک شد و فرزندان و زنان ما اسیر شدند و آتش در خيام ما افروخته گشت و هر چه در آن بود به تاراج رفت و حرمت رسول خدا را درباره ما مراعات نکردند، روز کشته شدن حسین علیه السلام چشمان ما را آزرده کرد و اشک های ما را روان ساخت، عزیز ما در زمین کربلا خوار شد و اندوه و بلا نصیب ما گشت تا روز معین.

نیز حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

پس گریه کنندگان باید بر حسین علیه السلام گریه کنند برای این که گریه بر او گناهان بزرگ را می ریزد. آن گاه فرمود: چون ماه محرم می شد پدرم را خندان نمی دیدند و اندوه بر وی غالب بود تا ده روز می گذشت و چون روز دهم می شد آن روز روز مصیبت و اندوه و گریه او بود و می فرمود: این روزی است که حسین علیه السلام در آن روز کشته شد؛

فَعَلَىٰ مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحُطُّ
الذُّنُوبَ الْعِظَامَ. ثُمَّ قَالَ علیه السلام: كَانَ أَبِي علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ
لَا يَرِي ضَاحِكًا، وَكَانَتْ الْكَاثِبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمُضِيَ عَشْرَةَ
أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ، يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ
وَ بُكَائِهِ، وَ يَقُولُ: هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام.^۱

ترک کار در روز عاشورا

حسن فضال از پدرش از حضرت رضاء علیها السلام نقل کرده که فرمود:

هر کس سعی در قضای حوائج خود را در روز عاشورا ترک کند، خداوند حوائج دنیا و آخرت او را برآورد و هر کس روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد خداوند روز قیامت را روز شادی و سرور او قرار دهد؛ پس چشم او به خاطر ما در بهشت روشن شود. و هر کس روز عاشورا را روز برکت خواند و برای خانه خود چیزی انداخته کند خداوند آن چیز را بر وی مبارک نگرداند، و روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله محشور شود در درک اسفل جهنم؛

مَنْ تَرَكَ السَّعْيَ فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءِ قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءِ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ، يَجْعَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَسُرُورِهِ وَفَرَّتْ بِنَا فِي الْجَنَانِ عَيْنُهُ، وَمَنْ سَمَى يَوْمَ عَاشُورَاءِ يَوْمَ بَرَكَتِهِ وَادَّخَرَ لِمَنْزِلِهِ فِيهِ شَيْئًا لَمْ يَبَارِكْ لَهُ فِيهَا أَدَّخَرَ، وَحُسِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ يَزِيدٍ وَعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِلَى أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ النَّارِ.^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ح ۷.

صلوات خدا بر گریه کننده بر حسین علیه السلام

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که فرمود: «آگاه باشید، خداوند متعال صلوات و رحمت می فرستد بر کسانی که از روی رحمت و شفقت در مصیبت حسین علیه السلام گریه می کنند، و صلوات و رحمت می فرستد بر کسانی که سینه شان از عداوت و غیظ دشمنان حسین علیه السلام پُر است و آنها را لعنت می کنند».

«و صَلَّى اللَّهُ عَلَى الْبَاكِينَ عَلَى الْحُسَيْنِ رَحْمَةً وَ شَفَقَةً وَ اللَّاعِينَ لِأَعْدَائِهِمْ وَ الْمُتَمَلِّئِينَ عَلَيْهِمْ غِيظًا وَ حَنَقًا»^۱.

امام زمان و عزاداری و گریه بر حسین علیه السلام

علامه مجلسی رحمته الله ضمن زیارت مفصلی که ظاهراً از ناحیه مقدسه صادر شده، چنین نقل کرده است:

وَأَقِيمَتْ لَكَ الْمَأْتَمُ فِي أَعْلَى عَلِيِّينَ وَ لَطَمَتْ عَلَيْكَ الْحُورُ
الْعَيْنُ، وَ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ سُكَّانُهَا، وَ الْجِنَانُ وَ خُزَّانُهَا وَ الْهَضَابُ
وَ أَقْطَارُهَا، وَ الْبِحَارُ وَ حِيَتَانُهَا، وَ الْجِنَانُ وَ وِلْدَانُهَا، وَ الْبَيْتُ وَ
الْمَقَامُ وَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَامُ^۲؛

برای تو در اعلی علیین (عالم ملکوت) مجالس ماتم بر پا شد. حوریان بهشتی در عزای تو بر سر و صورت زدند و آسمان و ساکنانش، و بهشت و نگهبانانش، کوهها و دامنه هایش، و دریاها و

۱. بحار الأنوار ج ۴۴ ص ۳۰۴ ح ۱۷ . ۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۳.

ماهیانش، و باغ‌های بهشتی و نوجوانانش، خانه کعبه و مقام ابراهیم، و مشعر الحرام و اطراف آن همگی در ماتم تو گریستند.

و در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است:

اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دست تقدیر مرا از یاری تو بازداشت، و نبودم که با کسانی که با تو کارزار کردند بستیزم، و با کسانی که با تو دشمنی داشتند به نبرد برخیزم، اینک هر صبح و شام برایت ناله می‌کنم، و به جای اشک برایت خون می‌گیریم، از روی حسرت بر تو و اندوه و تأسف بر مصیبت‌هایی که بر تو وارد شد، تا این که در اثر سوز جان‌فرسای مصیبت‌ها و غصّه جان‌کاه و اندوه فراوان بمیرم؛

فَلَيْنُ أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ وَ عَاقَبَنِي عَن نَّصْرِكَ الْمَقْدُورُ وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا
فَلَمَّا نَدَبْتَنِي صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لَأَبْكِيَنَّ لَكَ بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا،
حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَيَّ مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفًا حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ
الْمُصَابِ وَ غَصَّةِ الْإِكْتِيَابِ.^۱

روضه خوانی جبرئیل و گریه حضرت آدم

صاحب کتاب «الدَّرُّ الثَّمِين» در تفسیر آیه شریفه ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ (بقره/۳۷) «پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت

که آن کلمات باعث پذیرفته شدن توبه او گردید»، روایت کرده است که: حضرت آدم در پایه عرش، اسامی پیامبر و ائمه علیهم السلام را دید، پس جبرئیل به او تلقین کرد که بگو:

يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُخْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ.

حضرت آدم چون نام حسین علیه السلام را بر زبان جاری کرد اشکش جاری شد و قلبش شکست، و فرمود: ای برادر جبرئیل! چرا در یاد کردن پنجمی، قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟ جبرئیل عرض کرد: این فرزند تو به مصیبتی مبتلا می شود که همه مصیبت ها در مقابل آن کوچک است. فرمود: ای برادر! آن چه مصیبتی است؟

جبرئیل پاسخ داد: بال لب تشنه غریب و بی کس و تنها کشته می شود، و برای او هیچ یاور و معینی نباشد.

يُقْتَلُ عَطْشًا غَرِيْبًا وَحَيْدًا فَرِيْدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِيْنٌ.

ای آدم! چنانچه او را ببینی، مشاهده می کنی که می گوید:

داد از تشنگی، فریاد از کمی یاور، به نحوی که تشنگی بین او و آسمان حائل شود مانند دود (یعنی از شدت تشنگی آسمان را چون دود ببیند) و هیچ کس او را اجابت نکند مگر به ضربه های شمشیر و چشاندن مرگ؛
و اعطشاهُ، و اقله ناصراهُ، حتى يحول العطش بينه و بين السماء كالدخان، فلم يجبه احد الا بالسيف و شرب الحتوف.

پس او را ذبح کنند چون گوسفندی که از قفا بکشند، و دشمنانش

وسائل او را به غارت ببرند، و سر او و یارانش را به همراه عیالاتش در شهرها بگردانند. این گونه در علم خداوند مَنان گذشته است. پس آدم و جبرئیل چون مادر جوان مرده گریستند.^۱

گریه ابراهیم خلیل علیه السلام بر امام حسین علیه السلام

فضل بن شاذان گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون خداوند متعال به ابراهیم خلیل علیه السلام امر کرد که به جای فرزندش اسماعیل، گوسفندی را که برای او فرستاده بود قربانی کند، حضرت ابراهیم آرزو کرد کاش مأمور می شد اسماعیل را در راه خداوند ذبح کند، و مأمور به کشتن گوسفند به جای آن نمی شد، تا آن که دل او به کشتن عزیزترین فرزندش به درد می آمد، و بدین وسیله به بالاترین درجات افراد مصیبت دیده و پاداش آنها دست می یافت.

خداوند به او وحی فرستاد: ای ابراهیم! محبوب ترین خلق من پیش تو کیست؟

پاسخ داد: خدایا! خلقی را نیافریدی که نزد من از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله محبوب تر باشد.

فرمود: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ ابراهیم پاسخ داد: او را بیشتر دوست دارم.

خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست می داری یا فرزند خودت را؟ پاسخ داد: فرزند او را.

۱. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

خداوند فرمود: آیا کشته شدن فرزند او به دست دشمنانش دل تو را بیشتر به درد می آورد یا قربانی کردن فرزندات به دست خود؟ پاسخ داد: پروردگارا! کشته شدن او به دست دشمنانش بیشتر دل مرا به درد می آورد. فرمود: ای ابراهیم! گروهی که ادعا می کنند از امت محمد صلی الله علیه و آله هستند فرزندان حسین را از روی ظلم و دشمنی مانند گوسفند می کشند و با این عمل مستوجب سخط و خشم من می شوند.

حضرت ابراهیم [از آن چه شنید آزرده خاطر گشته و] به جزع آمد و قلبش رنجور شد و گریست.

خداوند به او وحی فرمود: ای ابراهیم! فدا کردم جزع تو را بر فرزندات اسماعیل اگر او را قربانی می کردی به جزع و گریه بر حسین علیه السلام، و بر تو ارزانی داشتم بالاترین درجات مصیبت دیدگان را، و این است معنای گفتار خداوند: فدیة بزرگی را فدای او کردیم.^۱ ﴿وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾ (صافات/۱۰۷).

گریه حضرت زکریا علیه السلام بر امام حسین علیه السلام

از جمله سؤال های سعد بن عبدالله از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه این بود که مرا از تأویل ﴿كَهَيْعَسَ﴾ (مریم/۱) خبر دهید؟ حضرت فرمودند: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده اش حضرت زکریا علیه السلام را بر آن مطلع کرده و بعد از آن برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل فرموده است، و داستان از این قرار است:

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴ ص ۲۲۵.

حضرت زکریا از خدا سؤال کرد: که اسماء خمسه طیبه را به او تعلیم کند، جبرئیل نازل شد و به او تعلیم کرد. هرگاه زکریا حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن علیه السلام را یاد می کرد، اندوه او می رفت و ناراحتی اش برطرف می شد، و چون حضرت حسین علیه السلام را یاد می کرد، گریه او را می گرفت و اشکش جاری می شد و نفس او بند می آمد.

روزی عرض کرد: پروردگارا! چه می شود که چون آن چهار بزرگوار را یاد می کنم از هم و غم می رهم، و چون حسین علیه السلام را یاد می کنم اشکم می ریزد و به هیجان می افتم؟ پس خداوند متعال او را از قضیه آن حضرت خبر داد و فرمود: «کهیصص»، «کاف» اشاره به کربلاست، و «هاء» هلاکت عترت طاهره، و «یاء» یزید که به حسین علیه السلام ظلم می کند [و او را می کشد] و «عین» عطش آن حضرت و «صاد» صبر آن جناب است.

چون زکریا این واقعه را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد، و مردم را از داخل شدن منع کرد، و پیوسته گریه و ناله کرد و عرضه داشت:

خدایا! آیا دل بهترین خلق خود را در مصیبت فرزندش به درد می آوری! الهی! آیا بر ساحت مقدّس او گرفتاری این مصیبت بزرگ را نازل می کنی؟ آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و فاطمه علیهما السلام می پوشانی! و آیا سختی این مصیبت را بر حریم آنان روا می داری؟

آن گاه عرض کرد: خدایا! فرزندی به من عنایت فرما که در پیری چشم من به او روشن گردد، و محبّت او را در دل من زیاد کن، و سپس مرا به مصیبت او مبتلا کن، چنان که حبیب خود را مبتلا به مصیبت فرزندش خواهی کرد.

سرانجام خداوند یحیی علیه السلام را به زکریا عطا کرد، و او را به مصیبتش مبتلا کرد، حمل یحیی شش ماه بود چنانکه حمل حضرت حسین علیه السلام نیز شش ماه بود.^۱

ای در عزات آدم و حوا گریسته

با ساکنان عالم بالا گریسته

پیغمبران مرسل و ذرات کائنات

از هفت ارض تا به ثریا گریسته

این بس برای غربتت ای باعث نجات

گبر و یهود و قوم نصارا گریسته

هم ساکنان معبد و هم واقفان دیر

هم جااثلیق، پیر کلیسا گریسته

آن ظلم‌ها که شد به تو در دشت کربلا

هم دوست گریه کرد و هم اعدا گریسته

حوران باغ خلد، برای تو ای شهید

اندر جنان به همره لعیا گریسته

بر کشته تو ای شه بی غسل و بی کفن

مجنون وار، زینب و لیلا گریسته

مادام عمر، سید سجاد ناتوان

اندر عزات، ای شه والا گریسته

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
 خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار
 موجی به جنبش آمد و برخواست کوه کوه
 ابری ببارش آمد و بگریست زار زار

اندر این غم نی همین ارض و سما بگریستند
 اهل عالم از ثریا تا ثری بگریستند
 در عزای آن لب محروم از آب فرات
 ماهی اندر آب و مرغ اندر هوا بگریستند
 آفتاب و ماه و عرش و کرسی و لوح و قلم
 در غم شاه شهید کربلا بگریستند
 اولیا گشتند بهر مرتضی زاری کنان
 انبیا جمله برای مصطفی بگریستند

گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مسلم بن عقیل

شیخ صدوق رحمته الله از ابن عباس روایت کرده است که: روزی
 امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! عقیل
 را دوست داری؟ پیامبر فرمود: بلی، به خدا سوگند! عقیل را به دو جهت
 دوست می دارم، یکی به جهت خودش و دیگری به جهت محبت و
 مودت پدرش ابوطالب که او را دوست می داشت. [سپس پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: [(مسلم) فرزند عقیل در راه محبت فرزند تو کشته خواهد شد، دیده‌های مؤمنان بر او اشک خواهند ریخت و ملائکه مقرب بر او صلوات خواهند فرستاد.

بعد از این کلام آن حضرت گریست تا قطرات اشک بر محاسن مبارکش جاری شد، سپس فرمود: از آنچه بعد از من توسط دشمنان دین، به عترتم وارد خواهد شد، نزد خداوند عالمیان شکایت می‌کنم.^۱

مؤلف: از این روایت معلوم می‌شود، مؤمن باید بر مظلومیت و غربت و شهادت حضرت مسلم گریه کند، بعلاوه پیامبر ﷺ بر آن بزرگوار گریه کرد و تأسی به پیامبر ﷺ نیز ایجاب می‌کند که بر مسلم گریه و عزاداری کنیم.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ

وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ	مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الْأَمَمِ
بِعِزَّتِي وَ بِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدِي	مِنْهُمْ أُسَارَى وَ مِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ
مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ	أَنْ تَخْلَفُونِي بِسُوءٍ فِي دَوَى رَحْمِي

بازگویم از شه دنیا و دین	سرور و سرحلقه اهل یقین
چونکه خود را یکه و تنها بدید	خویشان را دور از آن تن‌ها بدید
پا نهاد از روی همت در رکاب	کرد با اسب از سر شفقت خطاب

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷ به نقل از امالی صدوق رحمته.

کی سبک پر، ذوالجناح تیز تک
 پس به چالاکِی به پشت زین نشست
 خواهرش بر سینه و بر سر زنان
 سیل اشکش بست بر شه راه را
 در قفای شاه رفتی هر زمان
 کی سوار سرگران کم کن شتاب
 تا ببینم آن رُخ دلجوی تو
 شه سراپا گرم شوق و مست ناز
 دید مشکین مویی از جنس زنان
 زن مگو مرد آفرین روزگار
 زن مگو خاک رهش نقش جبین
 پس ز جان بر خواهر استقبال کرد
 کی عنان گیر من آیا زینبی؟
 جان خواهر با تو هستم هم سفر
 جان خواهر در غم زاری مکن
 معجز از سر، پرده از رخ وامکن

گرد نعلت سرمه چشم ملک
 این بگفت و بُرد سوی تیغ دست
 رفت تا گیرد برادر را عنان
 دود آهش کرد حیران شاه را
 بانگ مهلاً مهلنش بر آسمان
 جان من لختی سبک تر زن رکاب
 تا ببویم آن شکنج موی تو
 گوشه چشمی بدان سو کرد باز
 بر فلک دستی و دستی بر عنان
 زن مگو بنت الجلال، أخت الوقار
 زن مگو دست خدا در آستین
 تا رُخش بوسد الف را دال کرد
 یاکه آه دردمندان در شبی؟
 تو به پا این راه کوبی من به سر
 با صدا بهرم عزاداری مکن
 آفتاب و ماه را رسوا مکن

هر چه باشد تو علی را دختری

عصمت اللهی و زهراپروری



بخش دوم

شهادت سیدالشهداء عليه السلام و گریه بر آن حضرت در روایات اهل سنت^۱

۱ در کتاب (نهاية الطلب و غاية السؤال) از ابن عباس روایت شده است که گفت:

در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، آن حضرت امام حسین علیه السلام را بر زانوی راست و فرزند خود ابراهیم را بر زانوی چپ نشانده بود و گاهی از روی حسین و گاهی از روی ابراهیم می‌بوسید که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این دو فرزند را برای تو جمع نخواهد کرد و یکی را از تو باز خواهد گرفت، اینک بیندیش و هر کدام را که خواهی انتخاب کن.

۱. برخی از این روایات قبلاً از کتب محدثان شیعه نقل شد و به لحاظ اهمیت آنها مجدداً آنها را از کتب اهل سنت آوردم.

پیامبر بر چهره حسین و ابراهیم نگریست و گریه کرد و فرمود: اگر حسین فوت کند از فقدان او دل من و علی و فاطمه هر سه خواهد سوخت، ولی اگر ابراهیم وفات کند، تنها دل من خواهد سوخت، این بود که فقدان ابراهیم را قبول کرد و او را فدای حسین نمود و پس از سه روز ابراهیم مریض شد و وفات یافت. از آن به بعد هرگاه حسین نزد رسول خدا می آمد او را می بوسید و به سینه خود می فشرد، و دندانهای او را می مکید، و می فرمود:

«فَدَيْتُ مَنْ فَدَيْتُهُ بِابْنِي إِبْرَاهِيمَ»

فدای کسی شوم که پسرم ابراهیم فدای او شد.^۱

صاحب کتاب فوق به اسناد خود به «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت: خدای عزوجل به محمد صلی الله علیه و آله وحی کرد که به خاطر قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و به خاطر پسر دختر تو دو برابر آن را خواهم کشت.^۲

۲ احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که فرمود:

«إِنَّ مَنْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ دَمْعَةً أَوْ قَطْرَةً قَطْرَةً بَوَّأَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْجَنَّةَ».^۳

هرکس برای قتل حسین علیه السلام چشمانش گریان شود، یا قطره ای اشک بریزد، خداوند او را در بهشت جای خواهد داد.

۱. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴. ۲. خطیب، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. بنا به نقل ذخائر العقبی، احمد بن حنبل، ص ۱۹.

۳ و از کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب حسن و حسین علیهما السلام روایت کرده که گفت:

إِنَّ النَّبِيَّ رَأَى فِي الْمَنَامِ وَهُوَ يَبْكِي فَقِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَنْفَاءً^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدند که گریه می‌کند، عرض شد، ای رسول خدا! چه چیز شما را می‌گریاند؟ فرمود: اندک زمانی پیش، حسین علیه السلام کشته شد.

۴ طبرانی در کتاب «المعجم الكبير» در ترجمه حسین علیه السلام از «احمد بن رشد» از «عمرو خالد حرانی» از «ابن لهیعة» از «ابی الاسود» از «عروة بن زبیر» از عایشه ام المؤمنین روایت کرده که گفت: حسین بن علی رضی الله عنه هنگامی که کودک نوپایی بود بر رسول خدا وارد شد در حالی که به پیامبر وحی می‌شد، او بر شانه پیامبر نشست و در همان حال که پیامبر صلی الله علیه و آله خم شده بود، بر پشت پیامبر مشغول بازی شد، جبرئیل به رسول خدا گفت: آیا او را دوست داری؟

پیامبر فرمود: چرا فرزندم را دوست نداشته باشم، جبرئیل گفت: امت تو او را بعد از تو خواهند کشت، جبرئیل آن‌گاه دست خود را دراز کرد و تربتی سرخ رنگ برای پیامبر آورد و گفت: در این سرزمین این پسر تو کشته می‌شود و اسم آن «طف» است (طف یعنی ساحل فرات) همین که جبرئیل از نزد رسول خدا رفت و آن تربت در دست پیامبر بود و

۱. ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۶؛ حاکم، مستدرک، ج ۴، ص ۱۹؛ ذخائر العقبی، ص ۴۸.

می‌گریست، فرمود: ای عایشه! جبرئیل مرا خبر داد که پسرم حسین در سرزمین طف کنار فرات کشته می‌شود، و امت من بعد از من دچار فتنه و امتحان می‌گردد.

عایشه می‌گوید: سپس پیامبر در حالی که گریه می‌کرد از حجره من بیرون آمد و در جمع یارانش حاضر شد که در آن میان علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و حذیفه و ابوذر رضی الله عنهم بودند.

پیامبر فرمود: جبرئیل اینک مرا خبر داد که این پسرم حسین بعد از من در سرزمین طف کشته می‌شود و این تربت را برای من آورده است و خبر داد مرا که آرامگاه او در این خاک است!

اهل تسنن در باره این که جبرئیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از قتل حسین علیه السلام خبر داد و نمونه‌ای از تربت کربلا را به او داد هیچ‌جده حدیث آورده‌اند. و در پیشگویی علی علیه السلام از شهادت امام حسین شش حدیث نقل کرده‌اند، و در باره فرمان رسول خدا به وجوب یاری حسین یک حدیث، و در این که رسول خدا قاتلان آن حضرت را لعن کرد هشت حدیث ذکر کرده‌اند، و در این که رسول خدا تربت حسین را به امّ سلمه داد و فرمود: هر وقت دیدی که مبدل به خون شد، بدان که حسین مرا کشته‌اند و خواب امّ سلمه در ایام شهادت آن حضرت و خواب عبدالله بن عباس، پنج حدیث نقل کرده‌اند.

۱. ماوردی، اعلام النبوة، ص ۸۳؛ در باب ۱۲ آن به همین اسناد و همین لفظ آورده، خوارزمی، مقتل ج ۱، ص ۱۵۹؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ صواعق، ص ۱۱۵؛ سیوطی، خصائص، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

۵) مسلم در صحیح خود در تفسیر آیه: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ گفت:

هنگامی که حسین بن علی به قتل رسید، آسمان بر او گریه کرد و گریه‌اش سرخی آن بود.^۲

۶) ثعلبی در تفسیر همین آیه گفته است: قبل از کشته شدن حسین علیه السلام سرخی شفق نبود و نیز ثعلبی روایت کرده و گفته است:

مَطْرْنَا دَمًا بِأَيَّامِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ.^۳

روز قتل حسین برای ما از آسمان خون بارید.

و در این که طائفه جن در عزای حسین گریستند، پنج حدیث روایت کرده‌اند.

۷) بخاری به سند خود از «ابن ابی نعیم» روایت کرده که گفت: نزد پسر عمر بودم که مردی از او از خون مگس پرسید، عبدالله عمر پرسید تو اهل کجائی؟

گفت: اهل عراقم، عبدالله عمر رو کرد به حاضران مجلس و گفت: این مرد را بنگرید که از خون مگس می پرسد، در حالی که خون پسر پیغمبر را می ریزد، با این که من خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود حسن و حسین دو ریحانه من از دنیایند.

۱. سوره دخان، آیه ۲۹.

۲. سیوطی، در ذیل همین آیه و طبری در تفسیرش ج ۲۵، ص ۷۴ نقل کرده‌اند.

۳. ابن حجر، صواعق، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۸۹.

بخاری این حدیث را به طریقی دیگر در کتاب (بدء الخلق) (باب مناقب حسن و حسین علیهما السلام) آورده و در کتاب دیگرش «ادب المفرد ص ۱۴» نقل کرده است، ترمذی هم آن را در صحیح خود و دیگر صاحبان مسانید در کتابهای خود نقل کرده اند^۱.

۸ «ام فضل دختر حارث» روایت کرده است: حسین در آغوش من بود که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم در حالی که حسین را با خود داشتم. پس او را در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذاشتم، سپس متوجه شدم که چشمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اشک لبریز شده اند. به آن حضرت گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! تو را چه می شود؟

حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که امتم این پسر را خواهند کشت». ام فضل پریشان شد و عرض کرد: این کشته می شود؟ و به حسین اشاره نمود.

حضرت فرمود: آری. و جبرئیل تربتی سرخ رنگ از تربتش را برای من آورد^۲.

ام فضل به گریه پرداخت و غم و اندوهی فراوان بر او دست یافت.

۱. ترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰۶؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۸۵، ۹۳، ۲۲۴ و ۱۵۳؛ ابو داود طباطبائی، مسند، ج ۸، ص ۱۶۰.

۲. حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۷۶. و در روایت ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۶۲ از ام فضل است که گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر من وارد شد در حالی که حسین نزد من بود. پس او را گرفت و مدتی وی را مشغول به بازی کرد، سپس چشمانش اشکبار شدند، به ایشان عرض کردم: چه چیزی تو را می گریند؟ حضرت فرمود: «این جبرئیل است که مرا خبر می دهد که: امتم این پسر را می کشند».

۹ «جناب ام سلمه» روایت کرده است: شبی رسول خدا به بستر رفت تا بخوابد، پس پریشان برخاست. باز به خواب رفت و پریشان بیدار شد، کمتر از آنچه بار اول از او دیده بودم، پس از آن خوابید و بیدار شد، در حالی که خاک سرخ رنگی در دست او بود و آن حضرت آن را می بوسید، به ایشان گفتم: ای رسول خدا! این خاک چیست؟

حضرت فرمود: «جبرئیل مرا خبر کرد که این (حسین) در سرزمین عراق کشته می شود. پس به جبرئیل گفتم: خاک زمینی را که در آن کشته می شود به من نشان ده، و این تربت اوست^۱».

۱۰ «ام سلمه» روایت کرده است: روزی پیامبر ﷺ در خانه ام نشسته بود، پس فرمود: «کسی بر من وارد نشود». من منتظر ماندم، پس حسین داخل شد و من صدای گریه پیامبر را شنیدم و دیدم که حسین در آغوش (یا در کنار وی) نشسته بود، و آن حضرت دست بر او می کشید و می گریست. به او گفتم: به خدا من متوجه نشدم تا این که وارد شد.

حضرت به من فرمود: «جبرئیل همراه ما در خانه بود و گفت: آیا او را دوست داری؟ گفتم: آری. گفت: امت تو او را در سرزمینی که به آن «کربلا» گفته می شود، خواهند کشت. پس جبرئیل مقداری از خاک آن را گرفت و به پیامبر نشان داد^۲».

۱. حاکم، مستدرک ج ۴، ص ۳۹۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص

۲۸۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۸.

۲. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۶.

۱۱ عایشه روایت کرده است: حسین بن علی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که به آن حضرت وحی می شد، پس روی پیامبر جست در حالی که پیامبر به طرف زمین خم شده بود. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چرا پسر من را دوست نداشته باشم؟» گفت: امت تو او را پس از تو خواهند کشت. پس جبرئیل دست خود را دراز کرد و خاک سفید رنگی را برای آن حضرت آورد و گفت: در این سرزمین است که این پسر تو کشته می شود و نام آن «طف» است. هنگامی که جبرئیل از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، در حالی که آن خاک در دست آن حضرت بود و می گریست، فرمود: «ای عایشه! جبرئیل به من خبر داد که پسر من در سرزمین طف کشته می شود، و این که امت من پس از من دچار فتنه خواهند شد».

سپس به سوی اصحاب خود خارج شد که علی، ابوبکر، عمر، حذیفه، عمار و ابوذر در میان آنان بودند، در حالی که می گریست. آنان به سوی آن حضرت شتافتند و گفتند: «یا رسول الله! چه چیزی تو را می گریاند؟» حضرت فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که پسر من حسین پس از من در سرزمین طف کشته می شود، و این خاک را برای من آورد، و به من خبر داد که قبر وی در آن خواهد بود»^۱.

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷؛ و در تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۹، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خاکی که جبرئیل آن را آورده بود، گرفت و شروع به بوییدن آن کرد و می گفت «وای بر کرب و بلا!».

۱۲) «زینب دختر جحش» همسر رسول خدا ﷺ روایت کرده است: پیامبر نزد من خوابیده بود، در حالی که حسین در خانه، چهار دست و پا می‌رفت. پس، از او غفلت کردم تا این‌که نزد پیامبر رسید و بر شکم آن حضرت بالا رفت. سپس پیامبر به نماز برخاست و او را به آغوش کشید و هرگاه به رکوع و سجود می‌رفت، وی را بر زمین می‌گذاشت و چون برمی‌خواست او را بر می‌داشت. هنگامی که نشست، دستان خود را به دعا بلند کرد و گفت... پس چون نماز را به پایان رساند به آن حضرت گفتم: «یا رسول الله! امروز دیدم چیزی را انجام دادی که قبلاً ندیده‌ام انجام داده باشی».

حضرت فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که پسرم کشته می‌شود».

گفتم: «پس در این صورت به من نشان بده، و او خاکی سرخ رنگ برآیم آورد»^۱.

۱۳) «ابن عباس» روایت کرده است: حسین در آغوش پیامبر ﷺ بود، پس جبرئیل گفت: آیا او را دوست داری؟ فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم، در حالی که وی میوه دل من است؟». گفت: امت تو او را خواهند کشت، آیا می‌خواهی موضع قبر او را به تو نشان دهم؟ پس مثنی گرفت و ناگهان خاک سرخ رنگی بود^۲.

۲. همان، ص ۱۹۱.

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹.

۱۴) «ابو امامه» روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش فرمود: این کودک (یعنی حسین) را نگریانید، و آن روز، روزام سلمه بود، پس جبرئیل فرود آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به درون خانه رفت و به ام سلمه فرمود: «نگذار کسی بر من وارد شود». پس حسین آمد و چون دید پیامبر در خانه است، خواست داخل شود، ولی ام سلمه او را به آغوش گرفت و او را لالایی می داد و آرام می کرد. هنگامی که گریه اش شدید شد، وی را رها کرد، پس داخل شد تا اینکه در آغوش پیامبر صلی الله علیه و آله نشست. جبرئیل به پیامبر گفت: امت تو این پسرت را خواهند کشت.

حضرت فرمود: «او را می کشند در حالی که به من ایمان دارند؟!». جبرئیل گفت: آری، او را می کشند. و جبرئیل خاکی را گرفت و به آن حضرت گفت: در فلان مکان کشته می شود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد در حالی که حسین را به آغوش گرفته، اندوهگین و افسرده بود. ام سلمه گمان کرد که آن حضرت از وارد شدن کودک بر او غمگین شده است، پس عرض کرد: ای پیامبر خدا! فدای تو گردم! فرمودی این کودک را نگریانید و به من دستور دادی که نگذارم کسی بر تو وارد شود و او آمد و من او را رها کردم. پیامبر پاسخی به وی نداد و به سوی اصحابش خارج شد در حالی که غرق در اندوه و غم بود، پس به آنان فرمود: «امت من این را می کشند (و به حسین اشاره فرمود).

ابوبکر و عمر روی به آن حضرت کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! آیا در

حالی که مسلمان باشند؟!!

فرمود: «آری، و این تربت اوست...»^۱.

۱۵ «انس بن حارث» از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرد که فرمود: «این پسر من (و به حسین اشاره نمود) در سرزمینی که به آن کربلا گفته می‌شود، کشته می‌شود، پس باید هر کس آن (حادثه) را شاهد باشد، او را یاری نماید». هنگامی که حضرت حسین به سوی کربلا خارج شد، انس همراه آن حضرت رفت و در خدمت ایشان شهید شد.^۲

۱۶ «ام سلمه» روایت کرده: حسن و حسین در حضور پیامبر در خانه‌ام بازی می‌کردند، پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! امت تو این پسرت را پس از تو خواهند کشت (و به حسین اشاره نمود). رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گریست و او را به سینه خود فشرد در حالی که تربتی در دست او بود، پس آن را می‌بویید و می‌گفت: «وای بر کرب و بلا!» و آن را به ام سلمه داد و به وی فرمود: «هر گاه این خاک به صورت خون در آمد، بدان که پسر من کشته شده است».

«ام سلمه» آن را در شیشه‌ای گذاشت و هر روز آن را وارسی می‌کرد و می‌گفت: «آن روز که به صورت خون در می‌آیی، روزی عظیم خواهد بود...»^۳.

۱۷ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خواب دید که سگی سیاه و سفید، خونش را می‌لیسد، در تعبیر آن فرمود: شخصی، فرزندش حسین را می‌کشد»، پس

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹.

۲. ابن الوردی، تاریخ، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳. طبرانی، المعجم الکبیر (در شرح حال امام حسین)، ج ۳، ص ۱۱۴.

شمر بن ذی الجوشن ابرص بود که امام حسین را کشت^۱.

۱۸ «ام سلمه» روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حسین بن علی در پایان شصت (سال) از هجرتم کشته می شود»^۲.

۱۹ «معاذ بن جبل» روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما خارج شد و فرمود: «من محمد هستم که آغازها و پایان‌های سخن به من داده شده است، پس مرا اطاعت کنید تا زمانی که در میان شما هستم. و هرگاه از دنیا برده شوم، بر شما باد به کتاب خدای عزوجل که حلال آن را حلال بدارید و حرامش را حرام بشمارید، مرگ به سوی شما آمده است... فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تاریک به طرف شما آمده است، هر چه رسولان بروند، رسولانی می‌آیند، نبوت تناسخ یافته و به صورت پادشاهی درآمده است، خداوند رحمت کند هر کس را که آن را به حقش بگیرد و آن‌گونه که وارد آن شده باشد از آن خارج شود. ای معاذ! نگهدار و برشمار».

معاذ گفت: تا پنج شمردم (یعنی از خلفا) پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یزید، خداوند یزید را برکت ندهد...».

سپس چشمان آن حضرت اشکبار شد. پس حضرت فرمود: «از قتل حسین به من خبر داده شد، و تربتش را برای من آوردند و از قاتلش باخبر گشتم. در میان قومی کشته نشود و آنان از او دفاع ننمایند مگر این‌که خداوند میان سینه‌ها و قلب‌هایشان جدایی بیفکند و بدانشان را بر آنان مسلط گرداند و آن‌ها را پراکنده سازد...».

۱. تاریخ‌الخمیس، ج ۲، ص ۲۹۹. ۲. طبرانی، المعجم‌الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۰.

سپس آن حضرت فرمود: «آه! بر فرزندان آل محمد از خلیفه‌ای که او را بگمارند، ناز پرورده‌ای که جانشین مرا می‌کشد و جانشین جانشین را. ای معاذ! نگهدار».

پس وقتی که به ده رسیدم (یعنی ده نفر از کسانی که حکومت را پس از او عهده‌دار می‌شوند) فرمود: «ولید^۱ نام، فرعون ویران‌گر شرایع اسلام است که فردی از افراد خانواده‌اش، به خون او دست می‌یازد و خداوند شمشیرش را بر می‌کشد که غلاف نگردد و مردم با هم مختلف شوند و چنین گردند»، پس انگشتان خود را به هم پیچید.

سپس فرمود: «پس از سال یکصد و بیست، مرگی سریع و قتل‌ی فراگیر خواهد بود که هلاکشان در آن باشد و مردی از فرزندان عباس بر آنها حاکم خواهد شد»^۲.

۲۰ «ابن عباس» روایت کرده است: هنگامی که دو سال از تولد حضرت حسین گذشت، پیامبر ﷺ به سفری رفت. پس وقتی که در میانه راه بود، ایستاد و استرجاع نمود و چشمانش به اشک نشست. پس در مورد آن پرسیده شد. فرمود: «این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در

۱. «ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان»، پادشاه فاسق که همه حرمت‌های خدا را هتک نمود و به حج رفت تا بر بام کعبه شراب بنوشد و او بر این امت از فرعون بر امتش شدیدتر بود، آن‌گونه که در حدیث است. همو بود که مصحف را با تیر زد و مسلمانان به سبب اظهار الحاد و بدعتها و آشکار کردن فسق، بر او خشم گرفتند و بر ضد وی شوریدند و او را به قتل رساندند. این مطلب در تاریخ خلفاء ص ۲۵۰-۲۵۲ آمده است.

۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۹، (در شرح حال حضرت امام حسین) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۰.

کنار فرات خبر می‌دهد که به آن کربلا گفته می‌شود، فرزند حسین بن فاطمه در آن جا کشته می‌شود».

جمعی از صحابه به آن حضرت روی کرده و عرض کردند: «یا رسول الله! چه کسی او را خواهد کشت؟»

آن حضرت با کلماتی بریده و اندوه‌بار به آنان پاسخ داد: «مردی که او را یزید نامند. خداوند به وی برکت ندهد و گویی که به قتل‌گاه و آرامگاهش می‌نگرم در حالی که سر او را به هدیه می‌برند. به خدا هر کسی به سر فرزندم حسین بنگرد و شاد گردد، خداوند میان قلب و زبانش جدایی می‌افکند».

چون پیامبر از سفر بازگشت، در حالی که اندوهگین بود، پس به منبر رفت و مسلمانان را اندرز داد، در حالی که دو نوه و دو گل خود را همراه داشت و سر به سوی آسمان برداشت و گفت: «خداوندا! من محمد بنده و پیامبر تو هستم، و این دو بهترین عترت و نیکوترین ذریه و ریشه من و کسانی هستند که در اتمم باقی می‌گذارم... خداوندا! جبرئیل مرا خبر داده که این فرزندم (و اشاره به حسین نمود) کشته می‌شود و فرو گذاشته می‌گردد، خداوندا! او را در قتلش برکت فرما، و وی را از سروان شهدا قرار ده که تو به هر چیزی توانا هستی. خداوندا! آن‌که او را بکشد و فروگذارد، برکت عطا مفرما...».

صحن مسجد یک پارچه فریادی خروشان از گریه و زاری شد. پس پیامبر به آن‌ها فرمود: «آیا گریه می‌کنید و او را یاری نمی‌دهید؟ خداوندا! تو ولی و یاور او باش!!».

ابن عباس گوید: پیامبر هم چنان رنگ برگشته و با چهره‌ای افروخته باقی ماند، پس بار دیگر به منبر رفت و برای مردم خطبه شیوای مختصری ایراد فرمود، در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، سپس فرمود: «ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای گذاشته‌ام: کتاب خدا و عترت «اصل، ریشه، نهاد و ثمره‌ام» را، که از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. همانا من در مورد آن‌ها از شما درخواست نمی‌کنم جز آن‌چه را که پروردگارم مرا به آن فرمان داده است، مودت نسبت به خویشاوندانم؛ پس بنگرید که فردا کنار حوض در حالی با من روبرو نشوید که عترتم را به خشم آورده باشید.

همانا روز قیامت سه پرچم از این امت بر من وارد خواهد شد؛ پرچمی سیاه و تاریک که فرشتگان از آن در هراس می‌شوند، در برابر من می‌ایستند و از آن‌ها می‌پرسم کیستید؟ آن‌ها مرا از یاد می‌برند و می‌گویند: ما اهل توحید از عرب هستیم. پس می‌گویم: من احمد پیامبر عرب و عجم هستم. آن‌ها می‌گویند: ما از امت تو هستیم ای احمد! به آن‌ها می‌گویم: پس از من با اهل و عترتم و با کتاب پروردگارم چگونه رفتار کردید؟ آنان می‌گویند: کتاب را ضایع و پاره پاره کردیم، و اما عترت تو را بر آن بودیم تا آن‌ها را از روی زمین برداریم. پس، روی خود را از آنان می‌گردانم و آنان تشنه‌کام و رو سیاه برمی‌گردند.

سپس پرچم دیگری بر من وارد می‌شود که از پرچم نخست سیاه‌تر باشد. به آن‌ها می‌گویم: شما کیستید؟ آن‌ها مانند گروه قبلی می‌گویند: ما از اهل توحید هستیم، ما امت تو هستیم. به آنان می‌گویم: پس از من با

ثقلین اصغر و اکبر، با کتاب خدا و با عترتم چگونه رفتار کردید؟ می‌گویند: با ثقل اکبر، مخالفت کردیم و ثقل اصغر را فرو گذاشتیم و آنان را در همه حال تارومار کردیم. به آنها می‌گوییم: از نزد من دور شوید. آنان تشنه‌کام و رو سیاه می‌روند.

سپس پرچم دیگری بر من وارد می‌شود که نور افشانی می‌کند. به آنان می‌گوییم: شما کیستید؟ می‌گویند: ما کلمه توحید هستیم. ما امت محمدیم و ما باقی ماندگان اهل حق می‌باشیم که کتاب پروردگاران را برگرفتیم و حلال آن را حلال و حرامش را حرام دانستیم، و ذریه پیامبران محمد صلی الله علیه و آله را دوست داشتیم و آنها را یاری کردیم به آنچه خودمان را یاری کردیم، همراه آنان جنگیدیم و با مخالفانشان نبرد کردیم. پس من به آنها می‌گوییم: مژده باد شما را که من پیامبرتان محمود هستم! شما در سرای دنیا آن‌گونه بودید که خود توصیف کردید. سپس به آنان از حوض خود می‌نوشانم و آنها سیراب می‌روند. همانا جبرئیل مرا با خبر ساخته که اتمم فرزندان حسین را در سرزمین کرب و بلا می‌کشند که لعنت خدا تا پایان روزگار بر کشنده و فرو گذارنده او باد...».

مؤلف: فَقَدْ ظَهَرَ مِنْ هَذِهِ الْأَخْبَارِ الَّتِي هِيَ قَلِيلٌ مِنْ كَثِيرٍ مِمَّا وَرَدَ فِي بَابِ مَحْبُوبِيَّةِ الْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ عَلَى مَصَائِبِ آلِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله سَيِّمًا الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنَّ الْبُتُولَ علیه السلام إِنَّ أَعْظَمَ الْعِبَادَاتِ بَعْدَ آدَاءِ الْوَأَجِبَاتِ إِقَامَةُ مَجْلِسِ عَزَاءِ هُوَلَاءِ السَّادَاتِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالْتِحْيَاتِ.

شبهه

بعضی می‌گویند چگونه گناهان بزرگ و فراوان با گریه بر حسین علیه السلام عفو می‌شود و آیا می‌توان گفت یک نفر در تمام عمر گناه کرده است ولی اتفاقاً قطره اشکی در عزای حسین علیه السلام ریخته و در نتیجه گناهانش بخشیده می‌شود؟

پاسخ

نظیر روایات گریه بر امام حسین علیه السلام زیاد است و باید معنی آنها را فهمید تا شبهه برطرف شود و پاسخ اجمالی مستفاد از آیات و روایات این است که خداوند سبحان، برخی بندگان را که عبادتی خاص یا کار خیری مخصوص انجام داده‌اند، از باب تفضل به خاطر ترک بعضی از عبادات یا ارتکاب برخی گناهان مؤاخذه و عقوبت نمی‌کند و این منافات ندارد با وجوب قضای عبادات فوت شده و وجوب ادای حقوق مردم، یا وجوب اجرای حد بر کسی که مرتکب گناه موجب حد شده است، و در عین حال برای روشن شدن بیشتر موضوع، از باب نمونه یک آیه و سه روایت نقل می‌کنم:

خداوند سبحان فرموده است:

□ ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾. (زمر / ۵۳)

[ای پیامبر] بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده‌روی

کردید، از رحمت خدا نوید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد.

□ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ كَفَلَ يَتِيمًا وَكَفَلَ نَفَقَتَهُ كُنْتُ أَنَا وَهُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسْبَحَةَ وَالْوُسْطَى؛ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: کسی که یک یتیم را نگهداری کند و زندگی او را اداره نماید فاصله او با من در بهشت به اندازه فاصله بین انگشت سبابه و انگشت وسط است.

□ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَلْكَادُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ و همان حضرت فرمود: کسی که ابزار کار خود را برداشته برای به دست آوردن مخارج زن و بچه اش به سراغ کار می رود مانند کسی است که شمشیر برداشته به جهاد در راه خدا می رود (یعنی این عمل ثواب جهاد را دارد).

□ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الْمُعَلِّمَ إِذَا قَالَ لِلصَّبِيِّ بِسْمِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ وَلِالصَّبِيِّ وَوَالِدَيْهِ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ؛ و فرمود: وقتی معلم به کودک بسم الله یاد داد، خداوند برای معلم و پدر و مادر کودک و خود کودک برات آزادی از جهنم می نویسد.

و امثال آیه و روایات فوق زیاد است. بنابراین باید این قبیل آیات و روایات را با آیات و روایات دیگر کنار هم گذاشته تا معنی آنها معلوم شود و به طور خلاصه مستفاد از آیات و روایات آن است که گناهان بر دو قسم اند: یک قسم قابل عفو است، مانند ظلم به نفس و اسراف در مال شخصی و یک قسم قابل عفو نیست مانند خوردن مال مردم و ظلم به زبردستان.

خداوند می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا

اللَّهُ فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّ اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۲۴﴾ (آل عمران / ۱۲۴)؛ «آنان که عمل زشت مرتکب شدند و یا به نفس خود ظلم کردند نا امید نباشند و خداوند را یاد نمایند و از بدی‌ها و گناهان توبه کنند و بدانند که تنها بخشنده، پروردگار است و بس. لکن پس از توبه دیگر از روی علم و عمد اعمال بد سابق را تکرار نکنند».

مؤلف: فاحشه، عمل قبیحی است که عقل و طبع انسانی از آن متنفر است و در آیه دیگر کلمه فاحشه آمده است: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا﴾ (سوره اعراف، آیه ۲۸) که ظاهراً فاحشه یک نوع رفتار و کردار ناپسند است، مانند بی بندوبار بودن در برابر نامحرمات و بی حیایی و بی عفتی و فحش دادن، چون در جاهلیت، هنگام طواف کعبه، برهنه می شدند و فقط عورتین خود را با یک پارچه سه گوش مستور می نمودند و گرد کعبه می گشتند و عبادتشان کف زدن و سوت کشیدن بود.

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾ (سوره انفال، آیه ۳۵) وقتی سؤال می کردند که چرا برهنه می شوید؟ می گفتند: با این لباسها گناه کرده ایم و عبادت در چنین لباسی قبول نمی شود و نیز سؤال می شد که این چه عبادتی است؟ کف زدن و سوت کشیدن که عبادت نشد؟ می گفتند: پدرانمان اینگونه عبادت می کردند و خدا امر نموده است.

خداوند در مقام رد آنان این اعمال را فاحشه خوانده و فرموده است: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً...﴾. پس از این آیه معنی فاحشه را که در آیه قبل بود

فهمیدیم.

و ظلم به نفس عبارت است از اسراف در غذا و آنچه که به نفس انسانی ضرر زند.

اکنون توجه می‌فرمایید که خداوند وعده عفو گناهانی از قبیل فاحشه و ظلم به نفس را داده است، اما در خصوص ظلم به مردم و خوردن اموال دیگران وعده عفو نداده است.

در آیه‌ای که در ابتدا آوردم، آمده است: آنان که اقدام بر ضرر خود نمودند مایوس از رحمت خدا نباشند و خداوند تمام گناهانی که از این قبیل باشد می‌بخشد و نفرمود: ستمگران و ظالمین به مردم ناامید نباشند. راجع به اموال یتام می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^۱؛ کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و تعدی می‌خورند، به طور حتم بدانند که شکم‌های خود را مملو از آتش نموده‌اند و به زودی به سوی جهنم کشیده می‌شوند.

راجع به کم فروشان فرموده است: ﴿وَيَسْأَلُ لِمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ * أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۲؛ ویل (که یکی از چاه‌های سخت جهنم است) مخصوص عده‌ای است که هنگام خرید جنس پیمانانه را سرریز می‌کنند ولی در وقت فروش پیمانانه را پرنمی‌کنند و از وزن کم می‌گذارند، آیا اینان زنده شدن روز عظیم و سخت قیامت را باور نمی‌کنند.

۱. سوره نساء، آیه ۱۱.

۲. سوره مطفقین، آیات ۱ تا ۵.

نیز می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ * مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ...﴾^۱ «و خدا را از آنچه ستمکاران انجام می دهند، بی خبر میندار. مسلماً آنان را برای روزی که چشم‌ها در آن خیره می شود به تأخیر می اندازد.»

در باره ربا فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾^۲؛ آنان که از رباخواری دست برنمی دارند اعلان جنگ با خدا و رسول بدهند.

در باره دزد می فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾^۳.
(مانده / ۳۸) «دست مرد و زن دزد را قطع کنید.»

خلاصه از آیات معلوم می شود که خداوند ظلم و ستم به مردم را هرگز عفو نمی کند، بلکه دستور اکید می دهد که باید دست دزد قطع شود و خائن به ناموس باید سنگسار شود و آدم کش باید کشته شود.

اماروايات

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «الظلم ثلاثة: ظلم لا يُعْفَرُ و هو الشرك بالله و ظلم لا يُتْرَكُ، و هو ظلم العباد بعضهم بعضاً. و ظلم يُرْجى لصاحبه و هو ظلم العباد أنفسهم»^۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۷۸ و ۲۷۹.

۱. سوره ابراهیم، آیات ۴۲ و ۴۳.

۳. سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۷۷، «ظلم».

ظلم بر سه گونه است: ظلمی که قابل عفو نیست و آن شرک به خداوند است و ظلمی که مرتکبش رها نمی شود و بالاخره به پای میز حساب کشیده می شود و آن ظلم به مردم است و ظلمی که قابل بخشش است و آن ظلم به نفس می باشد.

جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: ای جابر! آیا کسانی که خود را شیعه می دانند به همین اکتفا می کنند که بگویند ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست می داریم؟ نه به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که خدا ترس و مطیع و فرمانبر او باشد و شیعه شناخته نمی شود مگر به تواضع و فروتنی و امانت و زیاد به یاد خدا بودن و به نماز و روزه گرفتن و به پدر و مادر نیکی کردن و با همسایگان خوش رفتاری نمودن و به فقرا و مستمندان کمک دادن و به یتیمان رسیدگی کردن و به راستی سخن گفتن و به قرآن خواندن و به جز خیر و خوبی چیزی پشت سر مردم نگفتن و در بین قبیله خود معروف به امین بود.

جابر گوید گفتم: یا بن رسول الله! امروزه کسی را با این صفات که بیان فرمودید نمی شناسم، حضرت فرمود: ای جابر! فریب این حرفها را که می زنند مخور، آیا برای انسان کافی است که بگوید من علی را دوست می دارم ولیکن عمل نداشته باشد و اگر کسی بگوید من رسول الله را دوست دارم و او افضل از علی است و در عین حال از پیغمبر پیروی نکند به طور حتم و یقین بداند که دوستی تنها به او نفعی نمی دهد. پس از خدا بترسید و آنچه فرموده است عمل کنید، خداوند با کسی خویشی ندارد،

بهترین بنده‌ها نزد خدا، پرهیزکارترین و مطیع‌ترین افراد هستند. ای جابر! سوگند به خدا، نزدیک به خدا نمی‌توان شد مگر به سبب اطاعت و بدانید که ما برات آزادی از آتش نداریم و احدی نمی‌تواند با خدا احتجاج کند و هر کس خدا را اطاعت کند دوست ما است و هر کس عصیان خدا نماید دشمن ما است و دوستی ما حاصل نمی‌شود مگر به عمل و ورع و پرهیزکاری.^۱

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب محرمة در باب غیبت، از پیامبر اکرم ﷺ روایت کرده که فرمود: هیمن که روز قیامت نامه عمل افرادی را به دستشان می‌دهند، بعضی افراد در نامه عمل خود نگاه می‌کنند، می‌بینند حسنات و اعمال نیک او در آن ثبت نشده است. عرضه می‌دارد:

۱. قال یَا جَابِرُ! اِیْکْفِنِیْ مِنْ یَنْتَحِلُ التَّشِیْعَ اِنْ یَقُوْلُ یَحِبُّنَا اَهْلَ الْبَیْتِ فُو اللّٰهَ مَا شِیْعَتُنَا اِلَّا مِنْ اَتَقٰی اللّٰهَ وَ اطَاعَهُ وَ مَا کَانُوْا یَعْرِفُوْنَ یَا جَابِرُ اِلَّا بِالتَّوَاضِعِ وَ التَّخْشَعِ وَ الْاِمَانَةِ وَ کَثْرَةِ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ الصَّوْمِ وَ الصَّلٰوةِ وَ الْبِرِّ بِالْوَالِدِیْنَ وَ التَّعَاهُدِ لِلْجِیْرَانِ مِنْ الْفُقَرَاءِ وَ اَهْلِ الْمَسْکِنَةِ وَ الْغَارِمِیْنَ وَ الْاِیْتَامِ وَ صَدَقِ الْحَدِیْثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ کَفِّ الْاَلْسِنِ عَنْ النَّاسِ الْاِمْنِ خَیْرٌ وَ کَانُوْا اِمْنًا عَشَائِرَهُمْ فِی الْاَشْیَاءِ. قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ یَا بِنَ رَسُولِ اللّٰهِ مَا نَعْرِفُ الْیَوْمَ اَحَدًا بِهَذِهِ الصِّفَةِ. فَقَالَ: یَا جَابِرُ! لَا تَذْهَبِیْ بِکِ الْمَذَاهِبِ حَسَبِ الرَّجُلِ اِنْ یَقُوْلُ اَحْبَبْتُ عَلِیًّا وَ اتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَمْ یَکُنْ مَعَ ذَٰلِکَ فِعَالًا فَلَوْ قَالَ اِنِّیْ اَحْبَبْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ فَرَسُوْلَ اللّٰهِ خَیْرٌ مِنْ عَلِیٍّ ثُمَّ لَا یَتَّبِعُ سَبِیْرَتَهُ وَلَا یَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حَبِیْبُهُ اِیَّاهُ شَیْئًا فَاتَّقُوا اللّٰهَ اَعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللّٰهِ لَیْسَ بَیْنَ اللّٰهِ وَ بَیْنَ اَحَدٍ قَرَابَةٌ اَحْبَبْتُ الْعِبَادَةَ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَتَقَاهُمْ وَ اَعْمَلْتُمْ بِطَاعَتِهِ یَا جَابِرُ! وَ اللّٰهُ مَا یَتَّقِبُ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰی اِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ مَا مَعْنَا بَرَاءَةٍ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلٰی اللّٰهِ لَاحِدٌ مِنْ حِجَّةٍ مِنْ کَانَ لِلّٰهِ مُطِیْعًا فَهُوَ لَنَا و لٰی مِنْ کَانَ لِلّٰهِ عَاصِیًا فَهُوَ لَنَا عَدُوًّا وَ مَا تَنَالُ وَ لَا یَتَنَا اِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ. (کافی، کافی، ج ۲، ابواب ایمان و کفر).

پروردگارا این نوشته مال من نیست، ندا می آید که در کار خدا اشتباه راه ندارد، تو غیبت فلان کس را کردی لذا حسناتت به او منتقل شد. پس از او دیگری می بیند که اعمال و حسنات زیادی در نامه عملش ثبت شده است، ندا می آید که فلان کس غیبت تو را کرد و در عوض اعمال نیک او به تو منتقل شد.

در وسائل الشیعه، ابواب انفال، حدیث ۳، از محمد بن زید نقل می کند که چند نفر آمدند خدمت حضرت رضاه علیه السلام و خواستند که حضرت خمس را به آنان ببخشد و بر آنان حلال کند که دیگر نخواهند خمس بدهند. حضرت فرمود: عجب دورویی و بهتان است که شما با زبان اظهار دوستی ما می کنید ولیکن حقی را که خدا برای ما قرار داده است از ما منع می کنید. بعد سه مرتبه فرمود: خمس را بر احدی از شما حلال نمی کنم.

قال علیه السلام: مَا أَمَحَلَ هَذِهِ تَمَحَضُونَ الْمَوَدَّةَ بِالسِّتِيكُمْ وَ تَزُونَ عَنَّا حَقًّا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا وَ جَعَلْنَا لَهُ وَ هُوَ الْخُمْسُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لَا نَجْعَلُ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ فِي حِلٍّ.

در همان کتاب، روایت ۷، از اسدی نقل می کند که نامه ای از امام زمان علیه السلام توسط محمد بن عثمان عمری (یکی از نواب حضرت ولی عصر علیه السلام) به دست من رسید. عبارت این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنِ اسْتَحَلَّ مِنْ أَمْوَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا.

لعنت خدا و فرشته‌ها و تمامی مردم بر کسی که حتی یک درهم از مال ما را حلال بداند.

نتیجه

از مطالب گذشته معلوم شد که حقوق مردم در نزد خداوند بسیار محترم است. اموال و نفوس و ناموس مردم به هیچ وجه نباید به خطر افتد و معلوم شد که دست دزد عضو فاسد و بی ارزش است. همان دستی که محترم بود و قیمت داشت، و اگر کسی قطعش می‌کرد پانصد مثقال دیه بدهکار می‌شد، با یک خیانت، با یک دزدی از ارزش می‌افتد و بریده می‌شود تا عبرت دیگران گردد و امنیت عمومی محفوظ بماند.^۱

به هر حال، آیات صریحاً بیان فرمودند که ظلم به مردم قابل عفو نیست. ائمه اطهار علیهم‌السلام با صدای رسا فرمودند: محبت تنها کافی نیست و ما برای کسی که عمل ندارد برات آزادی نداریم.

روایات زیادی است که توبه از تصرف در اموال مردم، به رد کردن مال مردم است. فرمودند: کسی که مال مردم را به غضب خورده است، اگر

۱. یکی از اشکال تراشان به اسلام شعر ذیل را سروده و برای یکی از علما فرستاد:

ید بخرم مئین عسجد و دیت ما بالها قطعتم فی ربع دینار
دستی که پانصد مثقال طلا دیه‌اش می‌شود چرا برای ربع دینار قطع شود؟
آن عالم شعر زیر را سروده برایش فرستاد:

عز الامانة اغلاها و ارضها ذل الخيانة فاعلم حکمة الباری
عزت امانت آن دست را گران قیمت نمود، لکن ذلت و پستی خیانت او را از ارزش ساقط کرد. پس تو از حکمت احکام الهی آگاه شو.

خواست توبه کند، توبه او به این است که مال مردم را بدهد. توبه‌ای که حتی شرک را جبران می‌کند، نمی‌تواند خوردن مال مردم را جبران کند مگر به پرداختن.

خلاصه همین که این دو دسته آیات و روایات را پهلوی هم قرار دادیم به این نتیجه می‌رسیم که اگر کسی ظلم به نفس خود نمود با گریه بر حسین علیه السلام بخشیده می‌شود، با تکفل یتیم عفو می‌شود. اگر کسی در شهوت‌رانی زیاده‌روی کرد و به جان خود رحم نکرد و به خود ضرر زد؛ اگر کسی در خوردن آب و نان اسراف کرد و به سلامت خود آسیب رساند، با سر پا نمودن عزای سرور شهیدان بخشیده شود.

گذشته از اینها معلوم است که حاضر شدن در مجلس عزای امام حسین علیه السلام و رقت قلب پیدا کردن و گریه نمودن، انسان را از بسیاری از کارهای زشت بازمی‌دارد و لا اقل در همان مجلس توجهی پیدا می‌کند، توبه می‌نماید. تصمیم می‌گیرد که پس از این ظلم نکند، بدگویی و سخن‌چینی و نمایی را رها کند ولو اینکه بعداً باز مرتکب شود، اما در آن جلسه مصداق آیه شریفه ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ﴾^۱ واقع می‌شود. ان شاء الله.



۱. سوره نساء، آیه ۱۷. «بی تردید توبه نزد خدا فقط برای کسانی است که از روی نادانی

مرتکب کار زشت می‌شوند، سپس به زودی توبه می‌کنند.»

بخش سوم

تأکید فراوان بر عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام برای چیست؟

بعد از واقعه دلخراش کربلا و فداکاری سیدالشهدا علیه السلام، ائمه علیهم السلام در هر فرصت و به هر مناسبتی، حسین علیه السلام را یاد می‌کردند و مردم را به گریه و عزاداری برای آن حضرت ترغیب و تشویق می‌فرمودند. بلکه شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از شهادت حسین علیه السلام با توجه به آثار و برکات و مقصد عالی سیدالشهدا علیه السلام برای آن حضرت گریه‌ها کرده و مسلمانان را نیز به گریه بر آن بزرگوار تشویق و برای زیارتش ثواب‌های فوق تصور، بیان فرمود.

امام صادق و امام رضا علیهم السلام بر حسین علیه السلام گریه کردند و در خانه خود مجلس عزای برپا کردند و مرثیه خوانی را رونق بخشیدند.

اکنون سؤال این است که چرا این همه تأکید؟!

آیا برای این که امام حسین علیه السلام در آن روز گریه کننده نداشت، تشویق

کردند که مسلمانان امروز بر او بگریند؟ فکر اسلام، فکر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بالاتر از این است.

آیا برای این است که به دشمنان آن حضرت مرده باد بگویند تا آنان بمیرند؟ که چنین نیست و آنان مردند و به جهنم واصل شدند.

آیا برای این است که همه افراد، به طور دریست و بی چون و چرا، با گریه بر امام حسین علیه السلام به بهشت بروند و هیچ حساب و کتابی مطرح نباشد؟ که یقیناً چنین نیست و خدا اجازه نمی دهد، هر چند باب شفاعت باز است ولی ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ (انبیاء/ ۲۸) «و آنها جز برای کسی که خدا راضی است شفاعت نمی کنند» و ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (بقره/ ۲۵۵) «کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ». شفاعت ما اهل بیت به کسی که نماز را سبک شمارد، نمی رسد.

بنابر این جهت تشویق به گریه و عزاداری، اینها نیست، بلکه از مضامین روایات و زیارات و دعاهای وارده بعد از زیارات استفاده می شود که تشویق و ترغیب به عزاداری و گریه، ایجاد ارتباط بین مسلمانان و امام حسین علیه السلام است. هدف این است که مسلمانان فکر و مسلک حسین علیه السلام را زنده نگهدارند. معرفت و محبت بیشتر نسبت به آن

حضرت پیدا کنند، روحیات و اخلاق و اعمال او را فرا گیرند و به یکدیگر بیاموزند. پای خود را جای پای او بگذارند، روش بنی امیه و یزید در جامعه ایجاد نشود، ظلم و ستم تکرار نشود، به جای روش و فکر یزیدی، روش و فکر پیامبر ﷺ و امیرالمومنین علیؑ حاکم باشد.

خود امام حسین علیؑ مقصد و هدفش را در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه و در خطبه‌ای که در نزدیکی کربلا برای همراهان خود خواند بیان فرمود. (هر دو قسمت در صفحه ۱۴ و ۱۵ گذشت).

در زیارت آن بزرگوار می‌گوییم:

گواهی می‌دهم که نماز را بپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا و رسولش را اطاعت کردی تا به شهادت رسیدی؛

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى آتَيْكَ الْيَقِينَ.

و در زیارت اربعین می‌خوانیم: «وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛ «و جانش را در راه تو فدا نمود تا بندگان را از نادانی و حیرت و ضلالت و گمراهی نجات دهد.»

این بود گوشه‌ای از هدف والا و با ارزش و سعادت بخش

سیدالشهدا علیؑ.

امام صادق علیؑ در ضمن روایتی که در ص ۷۱ نقل کردم ابتدا به یادآوری احادیث و احیای امر دین، تشویق فرموده و پس از آن تشویق به عزاداری و گریه کرده است، یعنی گریه و عزاداری پس از احیای دین و در

کنار ذکر احادیث، موجب آمرزش گناهان است. از این مختصر، روشن شد که غرض از تشویق به عزاداری و گریه و تشکیل مجالس برای سیدالشهدا و حتی دیگر معصومین علیهم السلام، توجه پیدا کردن و توجه دادن به دین و اهداف آن بزرگواران و توجه دادن به احکام الهی و شناخت مسائل دین است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «همانا بر جانب راست عرش نوشته شده است: «حسین چراغ پر فروغ هدایت و کشتی نجات است»؛ «إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ مِنْ يَمِينِ الْعَرْشِ الْحُسَيْنِ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النِّجَاةِ»^۱.

پرسش و پاسخ در باره گریه بر امام حسین علیه السلام

جا دارد در ادامه این بحث، وجه سفارش به گریه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام را به صورت پرسش و پاسخ بیاورم:

سؤال: در ایام محرم چه می‌کنید؟

جواب: عزاداری می‌کنیم.

سؤال: برای چه کسی عزاداری می‌کنید؟

جواب: برای امام حسین علیه السلام.

سؤال: امام حسین علیه السلام کیست؟

جواب: پسر علی و فاطمه دختر پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین

است.

۱. اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۴ و معالی السبطين، ص ۵۶.

سؤال: چرا برای او عزاداری می‌کنید؟

جواب: چون شهید شده است.

سؤال: آیا از جهت این‌که فرزند علی و فاطمه علیهم‌السلام است برایش

عزاداری می‌کنید؟

جواب: خیر.

سؤال: آیا چون کشته شده است، برایش گریه و عزاداری می‌کنید؟

جواب: خیر، زیرا افراد بسیاری کشته شده‌اند و ما به این جهت که کشته

شده برای او گریه و عزاداری نمی‌کنیم.

سؤال: پس برای چه جهت برای او گریه و عزاداری می‌کنید؟

جواب: گریه و عزاداری ما بر امام حسین علیه‌السلام جهاتی دارد، یکی از آنها

این است که آن حضرت در برابر ظالمان و ستمگران که می‌خواستند دین

خدا را از بین ببرند و روش خودخواهی و خودسری را پیش گیرند و خیر

و مصلحت امت اسلام و مسلمانان را به باد فنا دهند، ایستاد و مبارزه و

مقاومت کرد و در این راه گذشتی کرد که هیچ کس تا این اندازه گذشت

نکرده است.

البته همیشه مردانی بوده و هستند که در راه حق، ایستادگی کرده و

می‌کنند و تا حدی هم فداکاری کرده و می‌کنند، از جان و مالشان

گذشته‌اند، اما برای هیچ کس پیش نیامده که مثل امام حسین علیه‌السلام مقاومت

و فداکاری را به این درجه برساند. امام حسین علیه‌السلام در این جهت بی‌نظیر و

یگانه است. همانند پیدا نکرده و بر همه مقدم است و به همین جهت

سیدالشهدا خوانده شده است.^۱

سؤال: آیا اکنون عزاداری می‌کنید که آن حضرت را زنده کنید یا دشمنانش را نابود کنید؟

جواب: خیر، برای زنده کردن او عزاداری نمی‌کنیم، برای نابودی دشمنانش نیز عزاداری نمی‌کنیم، چون حسین علیه السلام، را خدا زنده کرده و برای ابد زنده است. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران / ۱۶۹). دشمنان او را نیز خدا نابود کرد، چنانچه حضرت زینب علیه السلام به ابن زیاد علیه اللعنة والعذاب فرمود: به زودی تو از بین خواهی رفت و برادرم در پیشگاه خدا با تو مخاصمه خواهد کرد.

سؤال: پس برای چه گریه و عزاداری می‌کنید؟

جواب: گریه و عزاداری و مجلس گرفتن ما برای امام حسین علیه السلام علل و جهات متعددی دارد.

سؤال: آیا ممکن است برخی از آن جهات را بیان کنید؟

جواب: برخی از علل گریه و عزاداری بر آن حضرت آن است که؛ فکر و عقیده و مرام امام حسین علیه السلام را در جامعه و در خودمان زنده نگاه داریم، فکر و روح و روش و عمل سیدالشهدا را بازگو کرده و به آن پایبند شویم.

۱. سر سلسله مردم آزاد حسین است

آن کس که در این ره سر و جان داد حسین است

مردی که چو کوهی به بر تیشه بیداد

دامن به کمر بر زد و استاد حسین است

گریه و عزاداری و اجتماعات ما برای این است که از آن حضرت سرمشق گرفته، پا جای پای او بگذاریم. برای این است که ما مسلمانان سربلند و سرفراز باشیم، نه این که ملتی زبون، ذلیل، تو سری خور و بدبخت و زیر دست ستمگران یزیدی صفت، بیچاره و عقب افتاده و از آزادی و حریت محروم باشیم.

عزاداران همه ساله، ایام محرم جمع می‌شوند و فداکاری سیدالشهدا و از خود گذشتگی آن حضرت را بازگو کرده و هدف و منظور مقدس آن بزرگوار را بیان می‌کنند. استقامت و صبر او را برای یکدیگر توضیح داده و روش ستمگران و ظالمان و یزیدیان زمان را تبیین و آشکار می‌کنند، تا حسینی شوند نه یزیدی، تا هوشیار باشند نه در خواب، تا زنده باشند، نه مردار.

زیرا ظلم و ستم اختصاص به یک زمان و یک مملکت و یک شهر و یک مکان ندارد، بلکه به صورت‌های مختلف، در همه زمان‌ها و مکان‌ها وجود دارد و هر انسان و هر مسلمان حسینی، باید ایستادگی و استقامت و در حدّ خودش فداکاری کند، هر مسلمانی در برابر ستم و ستمگر مکلف و مسؤول است، و این درس را باید از مرام و روش و از مجالس امام حسین علیه السلام فرا بگیریم.

آری، امام علیه السلام آن قیام و استقامت و مبارزه را فرمود تا این که اولاً: به تکلیف خود عمل کرده باشد، ثانیاً، سرمشق و الگوی مسلمانان باشد.

زیرا مبارزه آن بزرگوار بایزید، مبارزه شخصی نبود، یعنی شخص امام

حسین علیه السلام با شخص یزید رقابت و هم چشمی نداشت. برای ریاست و مال و جاه دنیا مبارزه نکرد، بلکه مبارزه عقیدتی بود. مقابله دو نوع فکر و روش بود.

توضیح این که: مبارزه دو نوع است: گاهی یک نفر با دیگری مبارزه می‌کند برای مال دنیا، برای منصب و مقام و ریاست بر مردم. که اگر این هم به مقام و منصب او برسد، کار او را می‌کند ولی می‌خواهد این به جای او در آن پست و مقام باشد. این را می‌گویند: مبارزه شخصی و با هدف و غرضی دنیوی.

گاهی مبارزه، مبارزه عقیدتی و فرهنگی است. یعنی فردی پیدا می‌شود که منصب و حکومت نمی‌خواهد و خواهان دنیا نیست، بلکه می‌بیند عده‌ای شیوه ناپسند و ضد دین و بشریت را پیش گرفته‌اند که مردم را در دنیا بدبخت و در آخرت اهل جهنم می‌کنند، او در برابر آن عده و آن روش می‌خواهد مردم را به راه و روشی هدایت کند که در دنیا و آخرت سعادت‌مند شوند، روی عقیده و به منظور نجات انسان‌ها مبارزه می‌کند، به قصد اطاعت پروردگار قیام و استقامت می‌کند. و مبارزه همه انبیا و اولیا از این قبیل بوده است.

مبارزه امام حسین علیه السلام با یزید نیز، از این نوع مبارزه بود، بر سر همین عقیده و با همین هدف قیام کرد و در این راه به شهادت رسید.



آداب عزاداری

پرهیز از گناه و دروغ: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا جایز است ما به حکایاتی که نقل می‌کنند گوش دهیم؟ حضرت فرمود: «کسی که به کلام شخصی گوش دهد، مثل آن است که او را عبادت کرده باشد، پس اگر گوینده، سخن حق بگوید، شنونده خدا را عبادت نموده، و اگر سخن باطل بگوید، شنونده عبادت شیطان نموده است»؛ «مَنْ أَضْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ»^۱.

و مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله، در منتهی الآمال^۲ چند تذکر به عزاداران و ذاکرین و مرثیه خوانان داده است که خلاصه آنها چنین است: اقامه عزا و گریه بر سیدالشهدا علیه آلاف التحية والسلام از عبادات است و شایسته می‌باشد که شیعیان و به ویژه ذاکرین و مرثیه خوانان، ملتفت باشند، در این عبادت بزرگ که اعظم شعائر الله است، از ریا، غنا، دروغ و سایر گناهان، که روح عبادت را می‌برد، پرهیز کنند.

در این عبادت و این سوگواری، طوری رفتار نکنند که زبان دشمنان باز شود، از استعمال محرمات، از نقل داستان‌های مظنون الکذب، اجتناب کنند، از خواندن اشعاری که مناسب با مقام مقدس امام حسین علیه السلام

۱. وسائل الشیعه، آل البيت، ج ۱۷، ص ۱۵۳ و کافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲. باب پنجم، در تاریخ امام حسین علیه السلام: خاتمه.

و اهل بیت آن حضرت نیست، خودداری کنند، از کتاب‌هایی که اعتبار آنها ثابت نیست، نقل نکنند، شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند.
سپس فرموده است:

و اما کذب، پس آیات و اخبار در مذمت آن و مفسد آن در دنیا و آخرت، بی‌شمار است و حق تعالی لعنت خود را بر کاذبین قرار داده و فرموده است: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل / ۱۰۵) «جز آنان که ایمان نیاوردند، کسی دروغ نبندد».

و اگر در مذمت کذب جز همین آیه کریمه نبود، هر آینه کافی بود، تا چه رسد به آیات و روایات کثیره.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه، در پایان، عبارت استادش حاجی نوری رحمته الله را از کتاب «الؤلؤ و مرجان» آورده که خلاصه مفسد و آثار دروغ را که از آیات و روایات استفاده فرموده، به چهل عدد شماره نموده و آنها چنین است:

۱. دروغ فسق است، «لَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ» و دروغگو فاسق، ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ﴾ (حجرات / ۶).

۲. دروغ قول زور و با بت پرستی در یک جا ذکر شده: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ (حج / ۳۰).

۳. دروغگو ایمان ندارد. ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل / ۱۰۵).

۴. دروغگو را اثم می‌نامند، مانند خمر و قمار.

۵. دروغگو، مبعوض خداوند است.

۶. روی دروغگو سیاه است.
۷. دروغ از شراب بدتر است.
۸. دروغگو، بوی دهنش متعفن و گندیده است.
۹. به اندازه یک میل فرشته از وی دوری کند.
۱۰. خدای تعالی او را لعنت کند. ﴿أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ (نور / ۷). ﴿فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (آل عمران / ۶۱).
۱۱. بوی گند دهان دروغگو به عرش می‌رسد.
۱۲. حمله عرش، دروغگو را لعنت کنند.
۱۳. دروغ، مخرب ایمان است.
۱۴. دروغ، مانع چشیدن طعم ایمان است.
۱۵. دروغگو، تخم عداوت و کینه در سینه‌ها بکارد.
۱۶. دروغگو، مرّوتش از همه خلق کمتر است.
۱۷. به جهت یک دروغ، هفتاد هزار فرشته، دروغگو را لعن کنند.
۱۸. دروغ، علامت نفاق است.
۱۹. دروغ، کلید خانه‌ای است که تمام خبائث در اوست.
۲۰. دروغ، فجور و دروغگو، فاجر است.
۲۱. دروغگو، رأیش در مقام مشورت پسندیده نیست.
۲۲. دروغ، زشت‌ترین مرض‌های نفسانیه است.
۲۳. دروغ، انگشت پیچ شیطان است.
۲۴. دروغ، بدترین ریاها است.
۲۵. دروغ، مورت فقر است.

۲۶. دروغ، محسوب از خباثت است.
۲۷. دروغ، فراموشی آورد.
۲۸. دروغ، دری است از درهای نفاق.
۲۹. دروغگو، در قبر به عذابی مخصوص معذب باشد.
۳۰. دروغ، محروم کند دروغگو را از نماز شب، پس محروم شود از روزی.
۳۱. دروغ، سبب خذلان الهی است.
۳۲. دروغ، سبب گرفتن صورت انسانی است از دروغگو.
۳۳. دروغ، بزرگترین خباثت است.
۳۴. دروغ، از کبائر است.
۳۵. دروغ، از ایمان دور و مجانب اوست.
۳۶. دروغگو، از بزرگترین گناهکاران است.
۳۷. دروغ، صاحبش را هلاک کند.
۳۸. دروغ، حسن و طراوت و بها را از صاحبش می برد.
۳۹. دروغگو، قابل برادری کسی با او نیست و از برادری و مصاحبت با او نهی کرده اند.
۴۰. خدای تعالی او را هدایت نکند و راه حق را به او نشان ندهد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ (زمر/۳) خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند. (سپس فرموده است):
- و چون مفسد دروغ را دانستی، پس بدان جمله ای از فحول فقها، مطلق کذب را از گناهان کبیره شمرده اند، چه مفسده بر او مترتب بشود

و چه نشود، و اگر مفسده بر او مترتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیده مسلمانی یا افتراقی به امامی یا توهین به اهل بیت علیهم السلام شود، البته صد مرتبه بدتر، و گناهانش بیشتر است.

و اگر کذب بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باشد که حالش معلوم است، مبطل روزه و موجب کفاره است.

و در عقاب الأعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلَيْتَبَّوْا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۱

هر کس چیزی را که من نگفته‌ام به من نسبت دهد، پس باید جایگاه خویش را در آتش مهیا کند.

و اطلاق این خبر مقتضی آن است که اگر یک کلمه هم باشد و مفید فایده نشود و مفسده بر او مترتب نگردد، موجب دخول در آتش است.

و از این جهت از مرحوم فقیه زاهد، جناب حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی طاب ثراه نقل شده چنانچه در شفاء الصدور است که: وقتی یکی از فضلائی با دیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه‌ای که سیدالشهداء علیه السلام فرمود: یا زینب! یا زینب! آن فقیه پرهیزکار، بی محابا در ملا عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنش را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود، بلکه یک دفعه فرمود.

اینک سلسله جلیله اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و

از مفاصد کذب فی الجملة آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند، و اختصار کنند بر مطالبی که ناقل آن ثقه باشد.

سید بن طاووس در کشف المحجّه از رسائل کلینی نقل کرده که آن بزرگوار به سند خود روایت کرده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از جمله فقرات آن این است: «وَلَا تُحَدِّثُ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ فَتَكُونَ كَذَابًا وَالْكَذِبُ ذُلٌّ»؛ «حدیث مکن مگر از شخص ثقه و گرنه دروغگوی خواهی بود و دروغ ذلت است».

و در نهج البلاغه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در طیبی مکتوب خود به حارث همدانی نوشته: «وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ فَكَفَى بِذَلِكَ كِذْبًا». نقل مکن از برای مردم هر چه را که شنیدی که همین بی‌مبالاتی در نقل برای دروغگویی کافی است.

و نیز از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که در ذیل خبری فرمود: «آیا نشنیدی که کفایت می‌کند در دروغگویی مرد، آن که نقل کند آنچه را که شنیده».

علامه مجلسی رحمته الله در بیان این خبر فرموده که: دلالت می‌کند بر این که سزاوار نیست نقل کلام کسی که اطمینان به نقل او نیست و به این مضامین روایات بسیار است. [سپس مرحوم محدّث قمی فرموده است]:

و باید دانست همچنان که دروغ گفتن مذموم و منهی است، گوش دادن به اخبار کاذبه و حکایات و قصص دروغ نیز مذموم است، حق تعالی در مذمت یهودان و بیان صفات خبیثه ایشان می‌فرماید: ﴿سَمَاعُونَ

لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ اٰخِرِيْنَ ﴿ (مائده / ۴۱ و ۴۲). گروهی از یهود بسیار به سخنان دروغ، گوش می دهند [با اینکه می دانند دروغ است] و آنها را به گروه دیگری از یهود منتقل و آنان دروغ‌ها را بسیار و با دقت گوش می دهند و قبول و اطاعت می کنند.

و به فاصله یک آیه باز اهتمام کرده و فرموده: ﴿ سَمَاعُونَ لِّلْكَذِبِ... اَكَاوُنَ لِّلْسُخْتِ... ﴾ (مائده / ۴۱ و ۴۲) «بسیار به سخنان دروغ گوش می دهند و فراوان حرام می خورند».

و این دو آیه کریمه، تهدید بلیغی است بر شنیدن دروغ مطلقاً.
و نیز خداوند فرموده است: ﴿ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّوْرِ ﴾ (حج / ۳۰) از قول زور اجتناب کنید.

و قول زور به دروغ نیز تفسیر شده و اجتناب متحقق نخواهد شد مگر به دوری کردن از دروغ به همه جهت، چه به گفتن باشد یا به نوشتن یا گوش دادن و نحو آن، نیز حق تعالی از جمله نعمت‌های بهشت، نشنیدن سخن لغو و پوچ و گوش نکردن کلام دروغ را قرار داده، پس به قاعده مقابله معلوم می شود که شنیدن کلام دروغ عذاب است و خاصه دوزخیان می باشد.

و شیخ صدوق رحمته الله در کتاب عقاید روایت کرده که: از حضرت صادق علیه السلام از قصه خوانان پرسیدند که آیا گوش دادن به ایشان حلال است؟

حضرت فرمود: حلال نیست، و فرمود: هر کس به کلام سخن‌گویی گوش دهد پس به تحقیق که او را پرستیده، پس اگر از جانب خدای تعالی سخن گوید، یعنی سخن راست و حق گوید، آن گوش‌کننده خدا [را]

پرستیده، و اگر از طرف ابلیس سخن گوید، یعنی سخنان دروغ و باطل بگوید، پس آن گوش کننده، ابلیس را پرستیده است.

و نیز در آن کتاب روایت است که از آن حضرت پرسیدند از آیه کریمه: ﴿يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ (شعراء / ۲۲۴) (گمراهان از آنان پیروی می‌کنند) فرمود: «هُمُ الْفُصَّاصُ» ایشان قصه خوانانند.

و در تفسیر آیه کریمه ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ (انعام / ۶۸) «هرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما شبهه ایجاد می‌کنند (و در آنها به بحث و جدل می‌پردازند و سرانجام) استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند». از حضرت محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمودند: از جمله آنان قصه‌خوانان هستند، یعنی آنان نیز از کسانی‌اند که باید از مجالسشان اعراض کرد و سخنانشان را گوش نکرد، و کلام در این مقام طویل الذیل است و این مختصر گنجایش بسط ندارد.

پرهیز از ریا

مرحوم محدث قمی در رابطه با ریا فرموده است:
در کتاب و سنت، آیات و اخبار بسیار وارد شده بر مذمت و وعید بر آن، و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است که: «أدنی رياء شرک است».
و نیز از آن حضرت مروی است که: آتش و اهل آتش صیحه و فغان می‌کشند از اهل ریا. عرضه داشتند: یا رسول‌الله! آتش نیز به فغان می‌آید؟ فرمود: بلی از حرارت آتشی که ریاکاران به آن معذب باشند.

و نیز فرمود که: ریاکار را روز قیامت به چهار نام ندا می‌کنند، می‌گویند: ای کافر! ای فاجر! ای غادر! ای خاسر! گمراه شد کوشش تو و باطل شد اجر تو و تو را نصیبی نیست، مزد خود را از کسی که از برای او عمل می‌کردی بطلب، ای خدعه‌کننده!

و نیز فرموده که: بهشت تکلم کرد و گفت: به درستی که من حرامم بر هر که بخیل و ریاکار است، و نیز فرموده: به درستی که آنچه من بیشتر از همه چیز بر شما می‌ترسم شرک اصغر است، گفتند: یا رسول‌الله! شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا.

و احادیث در این باب بسیار است و ریا در هر عملی داخل شود، به فتوای فقها، آن عمل باطل و از درجه قبول هابط است.

و از برای ریا اقسام خفیه است و علما در محلّش ذکر کرده‌اند. و در معنی تباهی اشاره کردیم بر ردّ کسانی که از روی بی ادراکی ریا را در عزای سیدالشهدا علیه السلام جایز و شرط اخلاص را برداشته‌اند و این را از فضایل مخصوصه آن حضرت شمرده‌اند.

سبحان‌الله! تحمل آن حضرت تمام این مصائب را به جهت اساس توحید ذات مقدّس باری تعالی و مبانی دین و حفظ آن از بدعت‌های ملحدین بوده، چگونه ذی‌شعوری احتمال دهد که آن حضرت سبب شود برای جواز اعظم معاصی و اکبر موبقات که آن ریا و شرک اصغر است؟

﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾ (ص ۷۱)؛ نیست این مگر یک آئین ساختگی.^۱

۱. منتهی الآمال، باب پنجم، تاریخ امام حسین علیه السلام در مفاصد دروغ و ریا.

چرا خدا یزید را آفرید؟

در جریان کربلا، این پرسش پیش آمده که اصلاً چرا خدا افرادی مانند یزید و شمر را آفرید؟

البته نظیر این پرسش را فرشته‌ها از خدا نمودند: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره/۳۰)؛ «و [ای محمد! یاد کن] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین قرار خواهم داد، فرشته‌ها گفتند: آیا در روی زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد، حال اینکه ما با ستایش تو، به تسبیح و تقدیس تو می‌پردازیم؟ [خدا] پاسخ داد: من چیزها و حقایقی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

خدا پاسخ سربسته داده، که شما از حقیقت و مصالح آینده اطلاع ندارید، و فقط یک جانب قضیه را ملاحظه می‌کنید، ولی خدا تمام جوانب را مد نظر قرار می‌دهد. فرشته‌ها فکر می‌کردند هدف از خلقت آدم تنها عبادت است، و حال اینکه خود را مصداق کامل این هدف می‌دانستند، لذا گفتند: ما تسبیح و حمد و تقدیس تو را بجا می‌آوریم. ﴿وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ﴾، ولی آنها خبر نداشتند که از نسل همین آدم، انسانهایی مانند پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و انبیای دیگر و معصومین بزرگوار مثل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و ائمه علیهم السلام، پای به عرصه وجود خواهند گذاشت.

آری فرشتگان آگاه نبودند که تنها یک ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از عبادت همه عبادت کنندگان است، ولی خداوند در مراحل بعد، آنها را آزمایش کرد و حقیقت امر را بر آنها روشن ساخت، تا آنکه به نادانی خود اعتراف کردند. ﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا﴾؛ «گفتند: پروردگارا! تو منزهی، ما از اسرار آفرینش آگاهی نداریم».

چرا شیطان آفریده شد؟

شبیهِ پرسش قبل، پرسش از این است که چرا خدا شیطان را آفرید؟ و پاسخ اینکه: اولاً شرّ و بدی، هر چند به نظر ابتدایی ما بزرگ جلوه کند، ولی مانع خیر فراوان نمی شود، و چه بسا موجودی سبب شرّ باشد، اما همان موجود، خیر فراوانی در پی دارد، چه بسا هواپیمایی سقوط کند و یکجا، صدها نفر کشته شوند، اما از همین صنعت، خیر فراوان هم عاید می شود. هزاران نفر به راحتی جابجا می شوند، باران و برف، چه بسا تلفات و خساراتی به بار آورد، اما فواید و برکاتش به مراتب بیش از عوارضش می باشد، و خلاصه، شرّ قلیل، مانع خیر کثیر نمی شود.

ثانیاً: خداوند رحمان، شیطان را، شیطان نیافرید، بلکه او هم مخلوقی مانند سایر مخلوقین خدا بود، لذا سالها دوشادوش فرشته‌ها خدا را عبادت کرد، تا آنجا که فرشته‌ها او را از جنس خود پنداشتند، ولی همین شیطان با آن همه سابقه، از اختیار خود سوء استفاده کرد، و در اثر حسادت و تکبر، سر به طغیان نهاد، و رانده درگاه الهی شد، پس خدا شیطان را شیطان نیافرید، بلکه او بعدها به اختیار خود

منحرف گردید و شیطان شد.

ثالثاً: شیطان وسیله تکامل است، چون انسان در میان تضادها و کشمکش‌ها رشد می‌کند، هنگامی که انسان دشمنی نیرومند در برابر خود می‌بیند، به فکر دفاع می‌افتد و ترقی می‌کند، و تا دشمنی سرسخت نباشد، استعدادها به کار نمی‌افتد، بر این اساس باید گفت: حکمت الهی اقتضا کرده که شیطان را بیافریند، و مصالحی در خلقت او نهفته است که بشر توان درک آنها را ندارد، و شاید یکی از مصالح، آن باشد که شیطان یکی از دو طرف اختیار انسان است، به این معنا که خدا دعوت به نیکی و خیر و بهشت می‌کند، و شیطان، در مقابل، دعوت به شر و گناه و آتش جهنم می‌کند، و این انسان است که اگر بخواهد می‌تواند ندای خدا را لبیک گوید، و اگر بخواهد ندای شیطان را، و این همان امر بین‌الامرین است که ائمه علیهم السلام بیان فرمودند.

و برخی از بزرگان نیز فرموده‌اند: شیطان به منزله سگ نگهبان خانه است که مانع ورود نااهل به خانه می‌شود.^۱

۱. ضمناً از امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود: «استکبار اولین معصیت است که با آن، خدا نافرمانی شد، شیطان گفت: پروردگارا! مرا از سجده آدم معاف دار، و دراز آن من تو را عبادتی می‌کنم که هیچ فرشته مقرب، و هیچ پیامبر مرسل، تو را آن گونه عبادت نکند، خداوند متعال فرمود: من نیاز به عبادت تو ندارم، و تنها عبادت من به صورتی است که خود می‌خواهم، نه آن گونه که تو می‌خواهی». «فَقَالَ إِبْلِيسُ: رَبِّ أَعْفُنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْْبُدْهَا مَلَكٌ مَّقْرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، فَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي عِبَادَتِكَ، وَ إِنَّمَا عِبَادَتِي مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ». مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۱۹۴، و

از آنچه به طور خلاصه در پاسخ دو شبهه نقل شد، پاسخ این پرسش که «چرا خدا یزید و همکارانش را آفرید؟» روشن می‌شود، زیرا همان گونه که خدا در پاسخ فرشتگان فرمود: «من حقایق و مصالحی می‌دانم که شما نمی‌دانید»، «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، در باره آفرینش یزید و همکارانش نیز همین پاسخ جاری است، که «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». و همان برکاتی که از نسل آدم به عرصه وجود آمدند و آن همه برکات حاصل شد، از واقعه جانسوز کربلا نیز همان برکات و بلکه به مراتب افزون‌تر، حاصل گردید و تا قیامت ادامه خواهد داشت.

و نیز همان پاسخی که در باره آفرینش شیطان داده شد، در باره یزید و همدستانش داده می‌شود، و گفته می‌شود، «أَوْلَا شَرًّا وَ بَدِيٍّ مَحْدُودٍ، مَانِعٍ خَيْرٍ وَ بَرَكَاتٍ نَامُحْدُودٍ نَمِيَّ شُود». و برکات شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ تا قیامت قیامت فراگیر و بر همه آشکار است.

به علاوه: خدا یزید و همراهانش را یزید و یزیدی نیافرید، بلکه همچون شیطان، آنها خودشان با اختیار خود، یزید و یزیدی شدند، ریاست طلبی و پست و مقام، آنها را منحرف و یزید و یزیدی کرد، اشعار

→ المیزان، ج ۱، ص ۱۲۶.

یادآوری: از این روایت استفاده می‌شود که عبادات توفیقی است و باید آنگونه انجام شود که خدا امر فرموده، و عبادت خودساخته و سلیقه‌ای عبادت نیست و باطل است، بلکه اگر به عنوان عبادت خدا انجام شود، دروغ و گناه و بدعت و موجب مؤاخذة و عذاب است، بلکه اگر عملی معلوم نباشد که عبادت و مأموریه است یا نیست، جایز نیست به قصد ورود انجام دهند، مگر به قصد رجاء و امید ثواب.

عمر سعد، پیش از پذیرفتن مأموریتش برای کربلا معروف است، حتی شمر در جنگ صفین در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. و اینها اولین و آخرین نبودند که منحرف شدند، پسر نوح نیز با بدان نشست و بد شد، «بلعم بن باعورا» کسی بود که خدا اسم اعظم را به او اعطا فرمود، و مستجاب الدعوه بود، ولی با اختیار خود، به فرعون تمایل پیدا کرد و منحرف گردید و سرانجام، او آن شد که خدا در باره اش فرمود: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾ (اعراف/ ۱۷۶)؛ «مثل او همچون مثل سگ است». ^۱ و خلاصه خدا بلعم را به فطرت پاک آفرید، همچنین خدا طلحه و زبیر را از ابتدا دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام نیافرید، بلکه آنها، به فطرت پاک آفریده شدند، و لذا سالها در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد با حضرت امیر علیه السلام بودند، ولی حبّ ریاست و مقام آنها را به آن سوکشاند و کردند آنچه را نبایستی می کردند، و در یک کلام: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (یونس/ ۴۴)؛ «به راستی خدا به مردم هیچ ستمی روا نمی دارد، ولی این مردمنده که به خودشان ستم می کنند».



بخش چهارم

سیاست حسینی

چرا سیدالشهدا علیه السلام خانواده اش را همراه برد؟

از علامه کبیر، حضرت آیت الله کاشف الغطاء رحمته الله^۱ سؤال شده که: هرگاه قبول کنیم که حضرت سیدالشهدا علیه السلام به کشته شدن خود و اسیری اهل و عیالش آگاه بود، چطور راضی شد عائله اش را همراه بیاورد که مورد هتک و اسارت قرار گیرند و چه فایده عقلایی بر اسارت آنها مترتب بود که بتواند با بی حرمتی هایی که بنی امیه نسبت به آنها روا داشتند، برابری کند...؟

ابتدا فرزندش مرحوم عبدالحلیم آل کاشف الغطاء پاسخ داده است، ولی آیت الله کاشف الغطاء آن پاسخ را کامل ندانسته و خودش پاسخ داده و آن چنین است.

۱. آیه الله کاشف الغطاء رحمته الله از مراجع مشهور شیعه بوده که در سال ۱۲۲۶ ه. ق در نجف اشرف متولد شده و در سال ۱۲۸۹ ه. ق وفات نموده است. (زندگانی شیخ انصاری، ص ۴۶۹).

این گونه سؤال‌ها در مذهب ما جای بحث و نظر نیست، زیرا اعمال ائمه علیهم السلام در دوره زندگانی، مانند عمل مردی است که پادشاهی، تمام لیاقت و کفایت او را شناخته و صدق اطاعت او را دانسته و برای تبلیغ و راهنمایی به سوی قومی فرستاده است، و راه مخصوص به او نشان داده و فرموده است به قدر مویی از راه منحرف نشود، هر یک از پیامبران و ائمه را از ابتدای نمایندگی و دعوت، تا زمان شهادت‌شان بنا به اقتضای موقع و مصالح دوران، طومار مخصوص است که همه مأموریت‌ها و سرگذشتهای آنها از کشته شدن و زهر خوردن و قربانی دادن در راه خدا نوشته و قید شده است.

و چون ما ائمه را معصوم و منصوص از جانب‌الله می‌دانیم، لذا زحمت سؤال و بحث از این حکمت‌ها و اسرار از ما برداشته شده است. حتی گاهی خود نماینده نیز از مضمون طومار بی‌خبر است، گاهی می‌بیند در طومار نوشته شده است. بر تو لازم است که در فلان وقت جان خود را با کشته شدن در راه خدا بذل کنی، او هم بی‌چون و چرا قبول می‌کند، و حق سؤال و چون‌و‌چرا از حکمت و مصلحت خدا ندارد، و مانند آفتاب بر او روشن و یقین است که قضایای این حکم، از عالی‌ترین حکمت و مصلحت سرچشمه گرفته است.

و همه این نظریات، یک سلسله عقایدی است که دلیل و برهان محکم دارد و به یکدیگر مربوط و وابسته است، و فروعاً یک اصل و شاخه‌های یک ریشه است، و آن اصل عبارت است از ثابت کردن عنایت ازلی و قوه قاهر و باشعور است. و همین قوه است که این عوالم را اداره می‌کند، پس

از اینکه این عنایت را ثابت کردیم و به آن اعتقاد داشتیم ثابت کردن فروعاً این نظر آسان است.

زیرا از خارج می دانیم که از لوازم این عنایت، برانگیختن رهبران و راهنمایی است که در اقصی مراتب کمال بشری هستند، و برای هدایت ناقصین از ابنای جنس خود مأموریت پیدا می کنند، و راهنمایی ممکن نیست مگر با گردن نهادن و یقین داشتن به معصومیت راهنمایان از خطا و لغزش، و همچنین مؤید بودن رهبران به این عنایت است. و پس از اینکه این مبادی و مقدمه را با دلیل قبول کردیم مجال شک و ریب و انتقاد و اعتراض نماند، گرچه یکی از مأموریتها و کارهای معصومین به نظر ناقص و عقل کوتاه ما خالی از فایده و حکمت دیده شود و بیهوده جلوه کند.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء/۶۵)؛ به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

این مختصر را برای آن گفتیم که به سؤال ناقد از جنبه دینی محض، جواب داده باشم و گرنه می دانیم که سؤال کننده، به این حدیثها اعتماد نکند. خصوصاً اگر از کسانی باشد که حضرت حسین علیه السلام را آنچنان که علمای شیعه و خواص آنها معصوم می شناسند و قائلند که امام کار بیهوده و عبث نکند «تا چه رسد به کار غلط و اشتباه» شناسد، بلکه، تنها چیزی که درباره حسین علیه السلام گوید این است که او را یکی از رجال بزرگ حساب می کند.

اکنون حضرت امام حسین علیه السلام را همان طوری که معترض فرض می‌کند ما هم فرض کنیم که یکی از نوابغ و زعما است که خود را از جهت شرف و نسب از یزید بالاتر می‌داند، و برای خلافت اولی و أحق می‌شناسد، و به ناچار کوشش می‌کند که حق غصب شده را بگیرد، و حداقل با یزید بیعت نکند و رعیت وی نشود، زیرا او می‌داند که یزید تا چه اندازه رذل و پست و متجاهر به فسق و دشمن فضل و ادب است، و هرگاه به این گفته‌ها ماهیت یزید را هم اضافه کنیم مدعی و ناقد منصف را قانع و مجاب می‌کند. پس می‌گوییم: هرگاه حسین علیه السلام می‌خواست پستی و پلیدی و ناپاکی یزید بد سیرت را به جز از راه شرع و دین، طوری به اهل دنیا نمایش دهد که همه را متأثر سازد و اثرش را برای ابد در دلها بگذارد، چه راهی بهتر از این بود که با بردن اهل و عیال و عترت خود، ثابت کند که آن پست فطرت، حرمت خانواده نبوت را نگه ندارد و آنها را از شهری به شهری و از بیابانی به بیابان دیگر اسیر برد و انتقام مردان را از زنان و اطفال معصوم و خردسال بگیرد؟

اکنون می‌پرسم کدام قهر و غلبه بر یزید پلید بالاتر و برتر از نمایاندن این جنایات شرم‌آور است؟ اما کشته شدن پیش‌عرب آسان‌ترین و عادی‌ترین اعمال بود که هیچ نوع بدی و تعجب نداشت، و حضرت حسین علیه السلام می‌دانست که یزید و ابن‌زیاد دارای همچو خباثت و دنائت‌اند و خواست که پست فطرتی آنها را به مردم نشان دهد تا دلیل محسوسی در دست آنها باشد تا در آینده غالب آنها مغلوب و پیروزمندشان شکست یابد.

آری در ظاهر یزید حسین علیه السلام و انصارش را کشت، اما در باطن، حسین علیه السلام یزید و همه بنی امیه را بدتر از هزار مرتبه کشتن، کشت! یزید آنها را یک روز کشت و امام حسین علیه السلام او را و قومش را تا ابد و هر روز کشت.

از تو می پرسم! کدام غلبه و پیروزی برتر و کدام کشتن بزرگ تر است؟ این فلسفه را حتی دیگران از ملل غیراسلامی نیز درک کرده اند و مستشرق آلمانی (مسیو ماریین)^۱ نیز به این نکته اشاره کرده است. چنان که گوید:

چون حسین علیه السلام دشمنی بنی امیه را با بنی هاشم می دانست و هم یقین داشت که پس از کشته شدنش عیال و اطفال او را اسیر می برند و این کار ناشایست آنها به مقصود او یاری خواهد کرد و اثر بزرگی در دل های مسلمانان خصوصا عرب خواهد گذاشت چنانکه می بینیم از این جهت اهل و عیال خود را برداشت آنها را از مدینه برد [تا اینکه مستشرق گوید:] چون نظریه آنهایی که از بردن اهل و عیال مانع می شدند، محدود و افکارشان کوتاه بود و مقاصد عالی حضرت حسین علیه السلام را درک نمی کردند، این بود که آخر چیزی که به آنها جواب داد این بود که گفت: «خدا چنین خواسته و جدم چنین امر کرده است».

گفتند: هرگاه می خواهی به طرف مرگ رهسپار شوی علت بردن اطفال و زنان چیست؟ گفت: «خدا خواسته که آنها را اسیر بیند...».

۱. مسیو ماریین یکی از فلاسفه و دانشمندان معروف آلمانی است.

می‌گویم: این جواب چنان نیست که مستشرق آلمانی آن را جواب اقناعی پنداشته و دفاع موقتی گمان کرده است. بلکه در حقیقت امر چنین بوده است و خداوند سخن او را بدین کار امر کرده بود تا یزید را رسوا سازد و ناپاکی درونیش را به مردم نشان دهد.

ما نمی‌گوییم که طریق رسوایی یزید منحصر بود به قبول هتک حرمت عیال، اما می‌گوییم: این هم یکی از راههایی بود که تأثیر بزرگی در مقصود داشت. و اگر کسی بگوید: در دین ما جایز نیست که شخصی زنان را در معرض هتک حرمت بگذارد، خصوصاً که کار آسان و ساده باشد.

گوییم: آری، چنین است هرچه دین به آن اجازه ندهد، غیرت نیز به آن راضی نشود، و آن این است که انسان هرگز عرض خود را در محلی که معرض هتک حرمت واقع باشد نگذارد که سبب لکه‌دار شدن شرافت و خراب شدن ایوان عفت و شکست تالار نجابت باشد، اما در محل هتک حرمت ظاهری که بندهای قدس و پاکیزگی و عزت و مناعت، به آن محکم شود، جای ایراد و انتقاد نیست و این پاک سیرتان (رحمت خدا به آنها باشد) هر وقت سفر کردند پرده‌پوش و مخدره بودند.

«بِحَيْثِ النَّجْمِ مِنْ يَدِ الْمُتَّوَلِّ»، یعنی «مانند ستارگانی بودند که کسی قدرت دسترسی به آنها را نداشت».

يَشَعُّ عَلَى وَجْهِ الْبَرَّاقِعِ نُورُهَا فَحَسِبَ رَأَى أَنَّهُنَّ سَوَافِرُ

«نور چهره‌شان بر روبند و نقاب، روشنی می‌انداخت و بیننده

می‌پنداشت آنان رو بازند».

غرض این است که این جواب محکم و متین است و از حقیقت نیز

بهره‌ای دارد و هرگاه ناقد، به آن قانع نباشد وجه دومی دارد و آن این است که:

حضرت حسین علیه السلام همواره از اوان رشد تا جوانی بلکه تا آخرین نفس زندگانی، عادتش شهامت و عزت نفس و مناعت طبع و کرامت بود که از جمیع حرکات و سکنات و احوال، ملکاتش نمایان می‌شد. و اگر بخواهیم شواهدی برای این گفته بیاوریم، کتاب جداگانه‌ای لازم و آنگاه مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

به نظر می‌رسد که حضرت امام حسن علیه السلام هنگامی که با معاویه صلح کرد شروطی پیشنهاد کرد که معاویه به هیچ کدام از آنها وفا نکرد، حضرت حسین علیه السلام و یارانش نیز در آنجا بودند. پس از اینکه حاضران بیعت کردند، معاویه از حضرت حسین علیه السلام نیز بیعت خواست حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: او را رها کن زیرا او بیعت نکند، اما متعرض تو نخواهد شد. معاویه گفت: ما از وی به همین قدر خرسندیم.

پس از آنکه کارها به سود معاویه تمام شد، حسین علیه السلام هر موقع که در مجالس شام یا حجاز میان جمعی حاضر می‌شد با معاویه مجادله و مناظره می‌کرد. و حرف‌های درشت به سوی او می‌افکند. و باریشخند و سخن‌های برنده‌تر از شمشیر بر پیشانی معاویه می‌زد، از این جا است که گفته‌اند: «رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ»؛ «ای بسا حرف است که از حمله نافذتر است». معاویه همه این‌ها را می‌دید و از وی تحمل می‌کرد. زیرا عزت نفس و مناعت طبع امام حسین علیه السلام را می‌دانست.

در دوره بیست ساله خلافت معاویه، حضرت حسین علیه السلام طعم خضوع

و خواری را نچشید، تا معاویه به درک واصل شد.

حضرت حسین علیه السلام از بیعت یزید نیز خودداری کرد و چنین صلاح دانست که از مدینه هجرت کند تا تمام عالم اسلامی را از بیعت نکردن خود با یزید باخبر سازد، از این جهت از مدینه با اهل و عیال خود به قصد مکه بیرون آمد.

و راه اصلی را پیش گرفت. به او گفتند: هرگاه از این راه نیروی چنانکه «ابن زبیر» نرفت بهتر است، فرمود: قسم به خدا هرگز از این راه جدا نشوم و بیراهه نروم و خدا هرچه خواهد کند.

آری، حضرت حسین علیه السلام در خود همچو روح بزرگی را پرورش داده بود و زمانی که خواست از مکه به عراق برود نفس کریم و همت بلند او مانع شد که خود و اولاد و غلامانش مانند آدم‌های ترسو و خوار، پنهان و پراکنده بیرون روند. و حاضر شد که با بالاترین مظاهر جلال و بزرگی و هیبت و حشمت و فرّ سلطنت مسافرت کند.

و معلوم است که مسافرت با حرم و عائله، لازمه فخامت و عظمت و شوکت و جلالت است که بدون آن بدست نیاید، و اگر حضرت حسین علیه السلام از وطنش خارج می‌شد و خانواده‌اش را در خانه می‌گذاشت، مسافرت او بیشتر به مسافرت اشخاص پست و اهل غارت و دزدان و راهزنان شبیه می‌گردید، و حاشا که حضرت این نوع مسافرت را بر خود روا می‌دانست.

این بود که با کمال و قر و متانت و آرامی و سنگینی مانند مسافرت بزرگترین شاهان جهان از جنبه قدرت و سلطنت به راه افتاد.

در طی راه چه گذشت؟

زینهار مپنداری که من در این گفته مبالغه می‌کنم، هرگز؛ زیرا اگر به بعضی خصوصیات سفر حضرت دقت کنی شواهد محکمی به این ادعای ما پیدا می‌کنی، از جمله:

کمی در قضیه حرّ نگاه کن که در همه کتاب‌های مقتل و معتمدترین تاریخ‌ها منفقاً نوشته‌اند که هنگامی که حضرت حسین علیه السلام در بیابان بی‌آب و علف با حرّ ملاقات کرد در حالی که او و یارانش از تشنگی بی‌حال و بی‌جان شده بودند و عده آنها به هزار سوار و هزار اسب می‌رسید، حضرت حسین علیه السلام به جوانانش فرمود: «قوم او را سیراب کنید و آبها را پایین بیاورید و اسبها را آب پاشید».

یاران حسین علیه السلام جامها و کاسه‌ها را از آب پر می‌کردند و جلو اسبی می‌گرفتند و همین که سه چهار نفس می‌خورد و سیر می‌شد، برمی‌داشتند و جلو اسبی دیگر می‌گذاشتند تا اینکه همه اسبها تا رأس آخر سیراب شدند.

اکنون با دقت و هوش بیندیش و بر تعجب بیفزای، و بدان که مراتب رحم و مهر و شفقت و دلسوزی و عاطفه و نازک دلی حضرت حسین علیه السلام تا چه اندازه بود، در حالی این قوم را سیراب کرد که از دشمنان وی بشمار می‌رفتند و از طرف ابن‌زیاد آمده بودند که او را بگیرند...^۱

حتی در میان اینان شخصی بود بنام «علی بن طعان المحاربی عراقی»

۱. آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین

که طرز آب خوردن از آبخوری ندانست و نفهمید که دهانه آبخوری را چسان کج کند که نریزد، و هنگامی که آب می خورد آب از گوشه لبها به لباسش می ریخت. حضرت با آن همه جلالت از اسب پیاده شد و آبخوری را با دست مبارک کج نگاه داشت تا اینکه وی را سیراب کرد.

و دیگر بیندیش در صحرای بی آب و علف و خشک و بایر و ریگزاری که آب به قیمت طلا، بلکه به قیمت جان بدست نیاید، و گاهی دو سه روز یا بیشتر اصلاً آب پیدا نشود. این چه سخاوت و این چه روح بزرگ و این چه آقایی است که دشمن نیز از آن برخوردار می شود؟

و باز فکر کن که موکب حضرت حسین علیه السلام چه دستگاه سلطنتی و چه اندازه وسیع بود که از آب همراه خود لشکر حرّ را سیراب نمود.

و هرگاه آنچه «طریحی» در «مجمع البحرین» نقل کرده است که: حضرت امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رسید زمین «نینوی» و «غاضریه» را از بنی اسد به شصت هزار درهم خرید و با آنها شرط کرد که زوارش را به قبرش راهنمایی کنند و آنها را مهمانی دهند و در قبال این شرط، زمین را دوباره پس از آنکه پولش را پرداخت نمود، به آنها واگذاشت. از این خبر معلوم می شود که با حضرت حسین علیه السلام چقدر اموال و پول همراه بود که مازاد آن بالغ بر شصت هزار درهم می شد.

اکنون ای ناقاد! باز آیا می پنداری که حسین علیه السلام آدم کوچکی از قبیله

عرب و آدم خسیس و لئیمی بود، چنانکه زبیر شایسته این صفات بود؟

گویند: زبیر به سپاهیان خود گفته بود: «اَكَلْتُمْ تَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ اَمْرِي»

خرمای مرا خوردید و امر مرا اطاعت نکردید.

خیر، این حسین علیه السلام بزرگتر از آن است که به گمان آید، حسین علیه السلام بزرگتر از آن است که برای رهایی جان خود، حرمت حرم خدا را ببرد، چنانکه این زیبر چنین کرد. حسین علیه السلام بزرگتر از آن است که برای خلاصی خود، خانواده اش را بی خبر گذارد تا خبر او را از مسافران بپرسند...

اما آنچه پنداشتی که قبول هتک حرمت به خانواده چیزی است که آدم غیور به آن اقدام نکند. این پندار غلط است. زیرا چنانکه گفتیم هتک حرمت هنگامی بد است که دامن عفت را آلوده سازد، اما آنچه حلقه عفت و پرده عصمت را محکم کند مانعی ندارد.

اکنون ای ناقد، آیا پس از این همه توضیح، قانع شدی و دانستی که

حضرت حسین علیه السلام صاحب چه مقام و منزلت عظیم و منبع بود؟

وجه سوم: در اینجا وجه سوم نیز هست، و آن اینکه: عرب ها هرگاه می خواستند مرگ را استقبال کنند و از جنگ فرار نکنند، به عبارت دیگر، یا بمیرند و سعادت شهادت یابند و یا فاتح و شاهد پیروزی را در بر گیرند، عیال و اولاد خود را با خود می بردند که به طعن و ضرب دشمن صبر کنند، خانواده را پشت سر خود قرار می دادند و دشمن را روبرو، بخاطر این که فرار نکنند و تسلیم نشوند و حرم و اهل خود را به دست خواری و اسارت نسپارند و این کار، ننگ بزرگ و عاری سترک به شمار می رفت، و در تاریخ شواهد بسیاری برای این می یابیم.

وجه چهارم: وجه چهارم که از همه وجوه بهتر و به حقیقت نزدیک تر

است این است: پس از آنکه قبول کردیم حضرت حسین علیه السلام به خواست و امر خدا گردن نهاد و فرمانبرداری کرد، گوییم: این وجه هرچند تفصیل

زیاد دارد، و اینجا مجال بحث نیست، اما به اختصار بیان می‌کنم. ما هم مانند ناقد قبول داریم که حضرت حسین علیه السلام می‌دانست که شهید خواهد شد، بلکه می‌دانست همه آنهایی که با او بودند از مردان و حتی بسیاری از بچه‌ها نیز جز پسرش زین العابدین علیه السلام که بیمار بود کشته می‌شوند، و این مطلب را هم از خارج می‌دانیم که بنی‌امیه و پیروانش به دروغ تبلیغ می‌کردند که حسین علیه السلام به امام زمان خود یزید! نافرمانی کرده است، و حضرت با قیام و نافرمانی خود ظالم و یاغی است، و ظالم نیز محکوم به مرگ است.

﴿فَقَاتِلُوا اللَّيَّاتِي تَبَغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ...﴾ (حجرات/۹) و این فتوا و دروغ‌گویی بر حسین علیه السلام بدتر از کشته شدن بود، و این مس‌زاندود و نقد قلب را گرچه هر عارف و صراف می‌شناخت، اما مردم به حکم ناچاری، سلطنت یزید را گردن نهاده و قبول کرده بودند، و ذلت و خواری سراپای آنها را فراگرفته بود، و خوف و هراس و تقیه در دلشان رخنه کرده بود، مخصوصاً بعد از آنکه از کار حضرت حسین علیه السلام فراغت یافتند، بر هیچ کس ذره‌ای رحم نکردند، و چنانکه حضرت حسین علیه السلام روز شهادت فرمود، و امروز نیز می‌بینیم که مردم بنده دینار و دنیا هستند و ادعای دین زبانی است. بنابراین چه کسی می‌توانست و قدرت این را داشت که در این زمان از حقیقت طرفداری کند یا آن را آشکار سازد؟ خصوصاً که شمشیرهای یزید و ابن‌زیاد بالای سرشان برق می‌زد، اموالشان در معرض تاراج بود، و می‌دانیم که خوف و هراس چه اثری در دلها دارد. و هرگاه حسین علیه السلام کشته نمی‌شد و خانواده شریف و نزدیکان محترمش

اسیر نمی‌گردیدند و نطق‌های غرای امام سجاد علیه السلام و بعضی خانم‌ها حقیقت را به مردم آشکار و روشن نمی‌کرد، شاید دو سال از واقعه کربلا نمی‌گذشت که دشمنانش شایع و ثابت می‌کردند که (استغفرالله) حضرت حسین علیه السلام ظالم و سرکش بود، و به حکم شریعت جدش کشته شد. و همین طور نیز در تاریخ می‌نوشتند و همه می‌خواندند و باور می‌کردند! پس گفتن این حرف که حضرت حسین علیه السلام نیز بهتر بود مثل برادرش امام حسن علیه السلام بیعت کند تا خود کشته و عیال و بستگانش اسیر نمی‌شدند خطای بزرگ است، چون این کار محال بود. زیرا چنانکه می‌دانیم بعضی نواصب در قرون وسطی گفته‌اند: حضرت به شمشیر جدش کشته گردید. این را نیز حضرت می‌دانست. آری اینها در نزد حسین علیه السلام معلوم بود.

زیرا او نشانه حق، نور هدایت، مجسمه شهادت، روح غیرت و مناعت بود. و این حرفها درباره او مصیبتی است که بالاتر آن متصور نیست.

حال بر ما است که بیندیشیم با این وضع، برای دفع این افترا و دروغ و رهایی مسلمانان از گمراهی و هلاکت، باید از چه کسی یاری جست؟ آیا از مردانی که می‌دانستند کشته می‌شوند؟ یا از زین العابدین علیه السلام اسیر و گرفتار؟ و کیست که پس از کشته شدن حسین علیه السلام حق را آشکار و دلیل را روشن سازد و راه دین را از چاه بی‌دینی نشان دهد و قضیه را دنبال کند؟ آیا غیر از زین العابدین بیمار علیه السلام کسی بود که این مرام و تصمیم را از پیش ببرد و در مجامع و مجالس عمومی، خطبه بخواند؟ آن هم خطبه‌هایی با آن بلاغت و رسایی و با آن دلائل و براهین محکم؟ و باز آن زمان را کمی پیش چشم بیاوریم و اوضاع آن دوره را فکر کنیم که آیا

قویترین و تواناترین پهلوانان و مردان دنیا می توانست این کار را بکند؟ و بر فرض محال اگر کسی پیدا می شد که خود را فدای راه حق و حقانیت کند، مگر به او مهلت می دادند که به مقصود و مرام خود برسد؟

آیا نشنیده‌ای یا نخوانده‌ای که عبدالله بن عقیف عضدی، آن نابینای بصیر که یک چشم او در جنگ جمل و دیگری در صفین از بین رفته و نابینا شده بود، اما خدا ده چشم در دل او باز کرد و جهاد با دست را از او برداشت، گرچه با زبانش کار ده شمشیر کرد، تا در این راه نیز جام شهادت نوشید. عبدالله هنگامی که خطبه ابن زیاد ملعون را از بالای منبر کوفه شنید که پس از کشتن حضرت حسین علیه السلام می گفت: «ستایش خدای را سزااست که امیرالمؤمنین (امیرالفاسقین!) یزید و یارانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو را هلاک گردانید».

غیرت عبدالله بجوش آمد و به حمایت حق برخاست و در این کار خطیر و ترسناک خود را فدا کرد. و جانش را از دست داد. برپا خواست و خطبه او را برید و گفت: دروغگو پسر دروغگو تو هستی و پدرت هست. و آنکه ترا مأموریت داده است. ای دشمن خدا! ... فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را می کشید و در منابر مسلمانان حرفها می زنی؟

ابن زیاد خشمگین شد و پرسید: کیست حرف می زند؟ عبدالله جواب داد: منم! ... ای دشمن خدا! آیا فرزندان و ذریه پاک پیامبر را که خدا پلیدی را از آنان برداشته می کشی، و گمان می کنی مسلمان هستی؟ آه. کجایند اولاد مهاجر و انصار تا انتقام کشتگان را از تو ملعون بن ملعون بگیرند؟ در این وقت غضب ابن زیاد بیشتر شد چنانکه رگهای

گردنش ورم کرد، و گفت: او را پیش من بیاورید! جلادان برپا خاستند که او را بگیرند، اما اشراف قبایل نگذاشتند و او را نجات دادند و به منزلش بردند. دریغا که از دست این ظالم، برای همیشه رهایی نیافت و بالأخره احضارش کردند و گردنش را با آزار و شکنجه بسیار زدند و بدنش را در ریگزار یا خرابه‌ای بدار آویختند. و ابن زیاد به این کار موفق نشد مگر پس از جنگهای زیاد و تحریک و تفرقه انداختن میان قبایل.

آری، در آن وقت جز عبدالله عفیف رضوان الله علیه، کسی به ابن زیاد اعتراض نکرد گرچه زیدبن ارقم نیز زمانی که سر حضرت حسین علیه السلام را در پیش ابن زیاد دید که با چوب دستی خود می‌زند گفت: چوبت را از این دو لب بردار، قسم به خدا دیده‌ام که رسول خدا آنها را می‌بوسید، سپس زیدبن ارقم گریه کرد.

ابن زیاد خبیث به او گفت: آیا به این فتحی که خدا نصیب امیر کرده است گریه می‌کنی؟ اگر تو مرد پیر و خرفت و بی عقل نبودی سرت را بر باد می‌دادم.

زید، در این حال بیرون آمده و با صدای بلند می‌گفت: ای مردم! بنده و غلام، اکنون پادشاه شده، ای جماعت عرب! شما بعد از این در شمار بندگان خواهید بود، زیرا پسر دختر رسول خدا را کشتید و ابن مرجانه را بر خود امیر کردید.

جز از این دو نفر مرد بزرگ و با همت، کسی دیگر را که به ابن زیاد اعتراض کند اطلاع ندارم، گرچه این دو اعتراض در دو مورد و در آن زمان تعصب و ترس بسیار با ارزش بود، اما چه تأثیری داشت و چه اثری

در آن موقع کرد؟ آیا غیر از کلماتی که از دهان برآمد و در هوا پخش شد و فراموش گردید نتیجه‌ای داد؟ و آیا به ایجاد انقلاب و شورش بر ضد بنی‌امیه و آزادی مردم و جوشش افکار و شعله‌ور ساختن آتش عصیان، برای خونخواهی کفایت کرد؟ ... نه .. هرگز ... بلکه کار به کوشش و فداکاری و اقدام بیشتر احتیاج داشت، آری کار، به مبارزه و پافشاری زیاد و ادامه خطبه‌های آتشین و سخنان مهیج و شمردن بدی‌ها و گناهان و انتقاد عملیات این دولت ستمکار و حکومت غدار نیازمند بود، زیرا تنها بدین وسیله، می‌توان در مردم روح شورش و قیام بوجود آورد، تا ظلم و ظالم ریشه‌کن شود و ریشه جور و ستم و استبداد از بیخ و بُن بریده و قطع گردد.

مجلس ابن زیاد

اکنون ای ناقد! به من بگو کدام مردان آن دوره می‌توانستند بر ضد این جور و ستم قیام کنند؟ آیا نتیجه این گفتنی‌ها جز این بود که اگر یک مرد انقلابی در آن زمان حرفی می‌زد، فوری او را می‌گرفتند و می‌کشتند و در زیر حرارت آفتاب به دار می‌زدند؟ آیا ابن‌زیاد ملعون حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام را با آن همه بیماری و اسارتش «با اینکه در قانون عرب، اسیر کشته نمی‌شود» به جهت جزئی جواب، به کشتن امر نکرد؟

هنگامی که از مجادله و مباحثه علیا مخدره زینب سلام‌الله علیها عاجز شد و از میدان معارضه با آن زن شیردل با ذلت و خواری به در رفت، به امام زین‌العابدین علیه السلام رو نهاد، و پرسید: این جوان کیست...؟ گفتند: علی بن الحسین علیه السلام است... گفت: آیا علی در کربلا کشته نشد؟.. امام فرمود:

برادری داشتم علی نام، مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: خدا او را کشت. امام فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» ابن زیاد گفت: ای پسر! هنوز به رد جواب من جرأت دارید؟... بگیری دش و گردنش را بزنی!

در این حال زینب ع امام را در بر گرفت و به ابن زیاد گفت: آیا آن همه خونها که از ما ریختی تو را کفایت نکرد؟.. هرگاه عزم کشتن او را دارید مرا هم با او بکشید. آن ستمگر طاغی گفت: عجباً به رحم و خویشی! قسم به خدا گمان می‌کنم می‌خواهد پیش از برادرزاده‌اش بمیرد؟.. رهایش کنید!.. و این رهایی نه از جهت رحم و دلسوزی بود، بلکه دید که ناخوشی و اسیری و زخم زنجیر کار امام را یکسره کرده و احتیاج به کشتن او نیست.

آری! امام، بیمار بود و سالم و زنده ماندن او از خارق العاده و به خلاف مجاری اسباب بشمار می‌رود و خواست خدا و قضای او این بود که امام زنده بماند، گرچه ظاهراً زینب ع در نگهداری او سبب بود، اما باطناً خواست خدا او را نگه داشت.

وجه پنجم: شاید حضرت امام حسین ع می‌دانست که بیماری پسرش او را از مرگ یا کشتن رها نسازد و دشمنان به بیماری او رحم نکنند و بکشند، لذا خواهر گرامی‌اش علیامخدره زینب ع را برای دفاع و اظهار حق لازم می‌دانست و از این جهت او و سایر اهل حرم را با خود برد.

منظور ما از اطاله کلام در این مقام، برای این است که پیش خواننده کیفیت حال معلوم گردد. که عموماً زبان‌ها بسته شده و لرز و ترس بر دلها افتاده بود، چنانکه با مختصر حرفی گردنها زده می‌شد و خون‌ها به هدر

می‌رفت، در این حال چه کسی می‌توانست این امانت حق و صدق را به جایش رساند و حق را یاری و باطل را محو کند؟

آری! آزاد مردان وحی و رسالت و شیرزنان حریت به بهترین وجه و کاملترین شکل به این وظیفه قیام کردند، و این بار سنگین را که پهلوانان نیرومند از برداشتن آن ناتوان و قهرمانان شیرصفت از حمل آن عاجز بودند برداشتند و به منزل رسانیدند.

حضرت حسین علیه السلام می‌دانست که او و جمیع یاران و خانواده‌اش کشته می‌شوند و مردی زنده نمی‌ماند که شدت بدی این جنایت بزرگ را برای عموم مردم گمراه کشف کند. و اگر این قسمت مهم مهمل بماند کشته شدن او بیهوده خواهد شد. و غرض و غایت از این فداکاری به هدر خواهد رفت. لذا از بردن این مخدرات و پرده‌نشینان عفت چاره نداشت تا این مقصود عالی و شرعی را تکمیل کند. و می‌دانست که بنی‌امیه هرچه هم در کشتن قوانین و ارتکاب حرام و اعتنا نکردن به عادات و رسوم عرب و شرایع اسلامی بی‌پروا باشند، اما از کشتن زنان عاجزند و نتوانند زن مصیبت‌زده‌ای را که برای خاموش کردن آتش درونی و تسکین دادن آلام خود حرفی زده، بکشند. و روز عاشورا گرچه بنی‌امیه عده‌ای از زنان را مانند اطفال نیز کشتند، اما زمان جنگ اختصاصاتی دارد که در سایر مواقع نمی‌توان به آن عمل کرد.

آری، ابن‌زیاد هرچه هم طغیان می‌کرد و بی‌شرمی و بی‌احتیاطی نشان می‌داد، نمی‌توانست و قدرت نداشت و محال بود در موقع صلح و آرامش زنی را که اسلحه‌ای جز دلِ دردناک و زبان پاک ندارد بکشد. نه!

هرگز! ابن زیاد این جرأت و جسارت را نداشت و نمی توانست شیرزنی مانند علیا مخدره زینب کبری علیها السلام را بکشد. حتی قادر نبود دست ناپاکش را به نیت زدن، به سوی او دراز کند، چنانکه می دانیم هنگامی که زینب علیها السلام با جواب دندان شکن، دهان او را شکست و خرد کرد و روی سیاهش را سیاه تر گردانید و با سیلی این نفرین و تحکم «تُكَلِّتُكَ أُمَّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ»: (مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه) صورت او را کبود نمود، دنیا در نظر بی بصیرت او سیاه گردید. به طوری که همه حاضرین مجلس متوجه بغض و خفگی وی شدند.

حتی ابن زیاد به قدری خود را باخت که دیوانه وار خواست بکاری خلاف عادت عرب نیز دست زده و علیا مخدره زینب کبری علیها السلام را بزند. اما «عمرو بن حریث» که از بزرگترین پیشوایان سپاهی ابن سعد بود و امیر پیاده نظام بشمار می رفت و در جنگ صفین نیز از خواص حضرت امیر علیه السلام بود به ابن زیاد اعتراض کرد و دلیل آورد که زینب کبری علیها السلام زن است! و ابن زیاد ناچار شد زدن حضرت زینب را ندیده انگارد، ولی نفس پلیدش او را واداشت که به علیا حضرت خانم شماتت کند، جلال و جبروت سلطنت و سیطره اش را به او نشان دهد. حتی به خانم بی حرمتی روا داشت و پرسید: این که خود را از اغیار پوشیده است کیست؟ گفته شد: زینب دختر علی علیه السلام است.

شماتت کنان به خانم گفت: دیدی که خدا با برادرت حسین علیه السلام و خانواده متکبرش چه کرد؟ زینب با یک دل محکم و ثابت که از یقین و ایمان زره پوشیده بود با تحقیر و توهین به مال و سلطنتش پاسخ داد:

«مادرت در عزایت بنشینند!.. ندیدم از طرف خدا مگر زیبایی و خوشی. زیرا برادرم و یارانش قومی بودند که خدا بر ایشان سعادت را مقدر کرده بود، قیام و مبارزه کردند و به آرامگاه و آسایشگاه ابدی خود رفتند. و چه زود است که خدای بزرگ تو را نیز با آنها در یک جا جمع کند، محاکمه و محاجه شروع شود، آنگاه خواهی دید که پیروز چه کسی خواهد بود. و اکنون آن زمان را ببندیش که فتح و پیروزی با که خواهد بود؟ و ذلت و خواری نصیب چه کسی خواهد بود؟»

صورت زشت ابن زیاد با سیلی و تازیانه این جواب بقدری سیاه و دردمند شد که راهی برای انتقام و تشفی خاطر نیافت جز اینکه با فحش و دشنام خود را رسوای خاص و عام کرد و چنین گفت: ستایش خدای را که مردان شما را کشت و رسوا نمود و اخبار شما را تکذیب کرد!

خانم بی ترس و بی پروا جواب داد: «فاسق، رسوا گردد و فاجر دروغ گوید، و او جز ما است، حضرت حسین علیه السلام و یارانش ظهر عاشورا روی اسبان نجیب خود با شمشیرهای بُرنده و سفید و نیزه‌های درخشان و برق مانند، با یک دل آهنین و پابرجا ایستاده در حالی که با بهترین و فاخرترین لباسهای عزت ملبس و با تاج شرف و فخر متوج بودند. هیچیک از ایشان شهید نمی شد مگر اینکه چند نفر از دشمنان را به خاک مذلت و رسوایی می افکند. همه شادان و خندان بودند. زیرا می دانستند که پس از مدت کمی در منزلهای بهشت و در بالاترین قصرهای آن جا خواهند گرفت. این بود جایگاه حسین علیه السلام و یارانش در روز عاشورا...»

اما زینب دختر علی علیه السلام و مخدرات خانواده اش در مجلس ابن زیاد در

زنجیر اسارت مقید بودند، پیش چشمان آنان جز دشمن شماتت‌کننده و جز قاتل کسی نبود. حامی نداشتند، یتیمان و کنیزگان و خدمتکاران دور و برش بودند. فکر این اوضاع دلها را آب و جگرها را کباب و عقلمها را حیران می‌کند.

آری اندیشه این داستان، پرده هوش را می‌گشود و خردها را خرد و زبانها را لال می‌کند و زرنگ‌ترین مردم در این موقع نمی‌تواند کلمه‌ای حرف زند. آیا ترس داری بگویی موقعیت علیا حضرت زینب کبری علیها السلام با این وصف در پیش ابن زیاد بزرگتر و خطرناکتر از جایگاه حسین علیه السلام و یارانش در روز عاشورا پیش ابن سعد بود؟ بلی!.. بگو و مترس. من گفته تو را ثابت خواهم کرد.

آیا در این ساعت وحشتناک شنیده‌ای که زبان حضرت زینب پیش دشمن شماتتگر گرفته شود یا دلش از ترس بلرزه درآید؟ یا ذره‌ای خواری و مسکنت و تواضع از خود نشان دهد؟ یا از ایراد خطبه‌های بلیغ ناتوان شود؟ آن هم خطبه‌هایی که تواناترین خطبا با دل آرام و قلبی خرسند و خاطر جمع و فارغ، از آوردن و گفتن آن عاجز است ...

بلی!... هرگاه یکی از خطبه‌های حضرت زینب را خطیبی ماهر پس از چند روز و شب مطالعه و تمرین در جای امن و آرامش بیاورد حتما آن را یکی از آیات بلاغت و اعجاز فصاحت و رمز قدرت و توانایی گوینده‌اش حساب کنند. و حال آنکه زینب کبری آن خطبه‌های غرا و معجزه‌آسا را میان جمع مردان و بدهتا و بدون زحمت فکر، بیان فرموده است. آن هم چنانکه دانستی جایی که در مثل گویند: «میان دست و پنجه شیر غضبناک».

در برابر زینب کبری علیه السلام

باری، همین که ابن زیاد ملعون علیا حضرت را چنان سخت و صلب و شجاع و مبارز دید و دانست که ترس به دل فولادین او راه ندارد و از هیچ شماتتی نهراسد و از میدان نرود، ترسید که یک دفعه مردم را به ضد او برانگیزد، و او را رسوای عالم و عالمیان سازد، و پرده نخوت و سلطنت او را چنان بدرد که با صد بار رفو مرمت نپذیرد، و از اوج عزت به قعر جهنم واژگون اندازد، ناچار شد که سر ذلت و خواری در پیشگاه جلالت علیا حضرت زینب علیه السلام خم کند و آتش خشم خود را با آب حلم فرو نشاند. زبان نحس و نجسش را به مدح علیا منخرده برگشود و گفت: به جان و عمرم قسم که این خانم بی اندازه فصیح و بلیغ و شجاع و سخن آراست!.. اما پدرش از وی شجاع تر و دلیرتر بود.

من می گویم: نه، ای پسر مرجانه!... این خانم تنها شجاع نیست، بلکه نمونه و مثل اعلای صبر و بردباری و رمز غلبه حق بر باطل است. او با زبان برنده تر از شمشیر و دل محکم تر از فولاد می خواهد اساس سلطنت مکر و حيله و دروغ و تزویر را از روی زمین برکند و به روی آن، شالوده حکومت انصاف و عدالت را برقرار سازد...

ای پسر مرجانه!.. این زن شیردل دختر رادمرد خطیبی است که فصاحت و شجاعت را به مردم آموخت.. این زینب کبری دختر بتول زهرا است، نه مانند مرجانه و سمیه بی آبرو و رسوا! که پرچمهای فسق و تردامنی در جاهلیت بالای پشت بام آنها می لرزید و آبروی برباد رفته آنها را دوباره

بیاد می‌داد. این زینب دختر طاهره عذرا است، نه مانند هند بی‌شرم و حیا!... ای خواننده گرامی! زینهار گمان کنی که شجاعت زینب سلام‌الله علیها یکی دو مرتبه بود، بلکه هرگاه که کارش به دشواری می‌رسید و غم و اندوه بیشتر می‌گردید و تماشاچیان ازدحام می‌کردند و انبوه و زیاد می‌شدند (در موقع ورود به کوفه و خروج از آن و در قصر و دارالاماره و مجلس ابن‌زیاد) خانم با یک دل فولادین مجادله می‌کرد، و دلایلی برای اثبات حقانیت خود می‌آورد و خطبه می‌خواند و مردم را به حیرت وامی‌داشت.

خطبه‌هایی می‌خواند که از یک نفر خطیب فصیح و نابغه، نظیر آنها دیده نشده و چنان با وقار و متانت خطبه انشا می‌کرد که گویی ذره‌ای خوف و هراس و ناراحتی در دل او نیست. و حال آنکه اسیر بود و به کوفه طوری اسیر آمد که دل سنگ به حال او از رقت آب می‌شد و خود اهل کوفه با آن همه شقاوت به حال او گریه می‌کردند.

اکنون وقت آن است که وضع و حال بیمار کربلا را نیز در نظر مجسم کنیم در حالی که بیماری لاغر و ناتوانش کرده بود، خطاب به مردم فرمود: مردان شما ما را می‌کشند و زنانان بر ما گریه می‌کنند، میان ما و شما قیامت حکمیت و داوری با خدا است.

در نتیجه این نطق‌های مؤثر و دلسوز بود که مردان و زنان باهم گریه کردند. سپس امام فرمود: آیا به خاطر ما گریه می‌کنید؟.. نوحه‌سرایی می‌کنید؟ پس چه کسانی بودند که مردان ما را کشتند!

باز هم نطق زینب کبری علیه السلام، شیر زن کربلا

بشرین حزیم الاسدی گوید: که به زینب دختر علی نگاه کردم، زن عقیقه‌ای فصیح‌تر و شیواتر از آن ندیدم. گویا از زبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام حرف می‌زد. هنگامی که به مردم اشاره کرد که خاموش و ساکت باشید! نفسها برگشت و زنگها از صدا افتاد! بعد گفت:

حمد و ستایش خدا را و رحمت بر پدرم محمد صلی الله علیه و آله و فرزندش باد. اما بعد، ای اهل کوفه! ای اهل حيله و مکر! آیا گریه می‌کنید؟ هنوز اشک چشمها خشک نشده و صداها ساکت و خاموش نگردیده است. مثل شما مثل زنی است که رشته خود را تاب داده پس از تاب خوردن و محکم شدن دوباره باز کند.

تا اینکه فرمود: آیا گریه و ندبه می‌کنید؟.. آری!.. قسم به خدا زیاد گریه کنید و کم بخندید، زیرا این ننگ و عار برای شما بس است؟ وای بر شما! آیا می‌دانید که جگر رسول خدا را پاره کرده‌اید و بانوان او را میان مردم گردانیده‌اید و خون او را ریخته‌اید؟ آیا تعجب می‌کنید که آسمان خون ببارد؟ بدانید که عذاب آخرت دردناکتر و خوارکننده‌تر است. در آنجا کسی به شما یاری نخواهد کرد. اینها کودکان و اطفالند که دستهایشان را با طناب بهم بسته‌اند و پیش یزید می‌برند. و یزید از نشئه انس و طرب تحریک شده است، و آرزو می‌کند که پیران و بزرگان و کشتگان بدر مانند عتبه، شبیه و ولید حاضر بودند و می‌دیدند که چگونه یزید انتقام آنها را گرفت و گذشته از اینکه مردان را به عوض آنها کشت، زنان را نیز اسیر کرد.

این صدای یزید پلید است که می‌گوید: لیتَ أشیاخی بیدر شهیدوا. و

آن خانم که برپا ایستاده علیا حضرت زینب کبری علیها السلام است. گویی خطبه می خواند!...

گوش بده چه می گوید؟ خدایا آن خانم، آیا از ازدحام و انبوه جمعیت و همهمه مردم و هیبت سلطنت نمی ترسد؟
 وه، چقدر شجاع و پردل است! گویی ذره ای ترس و لرز در دل او آفریده نشده است.

خطبه را گوش کن که چه اندازه فصیح است. بلی، همین خطبه ها بود که کمر و ستون فقرات دستگاه سلطنت یزید پلید را شکست و خرد کرد. و از شمشیر بُرنده پهلوانان بر او کارگرتر افتاد، و او را از یک تکه کهنه زنان و از ریزه های ناخن، پست تر و بی ارزش تر و رسواتر کرد.

نطق شیرزن کربلا در مجلس یزید

زینب علیها السلام برپا ایستاد و چنین فرمود: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ﴾ (روم/۱۰) «سپس سرانجام کسانی که اعمال زشت مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند».

ای یزید پلید! آیا گمان کردی که چون افطار زمین و آفاق آسمانها را گرفتی و ما را مانند اسیران پیش خود آوردی از این رو ما را نزد خدا خوار و خود را عزیز گردانیدی؟ و این توانایی و چیرگی تو بر ما از جهت منزلت و قرب تو به خدا است؟ حاشا... بینی خود را پر باد و غرور کردی. شانه ها را بالا انداختی چون روزگار بر وفق مراد خود یافتی شاد و مسرور

و مست و مخمور شدی و ملک و سلطنت ما را به قهر گرفتی. ای یزید، آرام [آرام باش] قدری بپا [مراقب خود باش] آیا سخن خدا را فراموش کردی که می فرماید: ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (آل عمران/۱۷۸) «تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب خوارکننده ای است».

«ای پسر آزاد شده! ای غلام زاده! آیا از عدالت است که زنان و فرزندان و کنیزان خود را پشت پرده نگهداری و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله را از پس پرده عصمت و خُدُرَات بیرون آری؟ و از جایی به جایی اسیر بری و بی پرده میان مردم بگذاری؟

بلی!.. از پسر کسی که جگر بزرگان و پاکان را به دندان جویده و گوشتش از خون شهیدان مایه و قوت گرفته است امثال این کارها عجیب نیست. آیا گمان کردی که به پرده نشین کردن خانواده خود و کنیزانت و اسیر نمودن دختران پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را خوار کردی و آرزوی تو برآورده خواهد شد که می گویی «لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا» و آنها جواب خواهند داد.

حاشا، زود باشد که تو نیز به آنها ملحق شوی و جزای اعمال بد خود

را ببینی؟

ای یزید! کاش لال می شدی و نمی گفتی آنهاپی را که گفتی، و شل می شدی و نمی کردی آنهاپی را که کردی. برای محاکمه تو، خدا و جد بزرگوarm محمد صلی الله علیه و آله کافی است. و به زودی تو و یاران تو پاداش جنایات

و ستمهای خود را خواهید دید».

اکنون ای خواننده گرامی! از شما می‌پرسم از روی انصاف و حقیقت به من بگو، آیا بزرگترین نقاشان جهان و زبردست‌ترین بازیگران دنیا می‌توانند کاریکاتور و حال یزید پلید مغرور و متکبر و غفلت و شادی او را از فتح و پیروزی بهتر از این تصویر و مجسم کند؟ چه کسی می‌تواند دشمن را با دلیل و منطق و برهان سرکوب و ذلیل و خوار کند، و در آن حال با بیانی رسا و کلماتی شیوا و جمله‌هایی در حد اعلای فصاحت به مردم تبلیغ کند؟...

و به این هم قانع نشده و بخواهد در حضور جمع و پیش مردم، بدی و خواری باطل و عزت و شرف حق را بی‌پروا ثابت کند؟ و از هیچ قدرت و سلطنت نترسد؟ و از این حد نیز بگذرد و بخواهد پستی منزلت و بی‌ارزشی مقدار و بدی کار و ناپاکی گوهر و تبار دشمن را روبرو به مردم بشناساند؟ و خود را بالاتر نشان دهد و بگوید که از گفتگو با تو عار دارم؟ زیرا تو پست‌تر از آنی که طرف گفتگوی من شوی و قدر و ارزش تو پیش من بسیار کم و کوچک است و سرکوبی و مذمت تو بسیار بزرگ و با ارزش. اما افسوس چشم‌ها با اشک آلوده شد و سینه‌ها با آه سوزنده و گرم همراه. و عجب این است که حزب نجیب‌خدای رحمن، با دست آزاد شده شیطان کشته شود. سپس خواست که صبر و اراده و متانت و استقامت خود را بشناساند، فرمود: «خوبی و بدی کارها در آخر معلوم گردد و شرف و خواری در آینده دانسته شود و مردم همیشه به عاقبت کار توجه دارند» و برای اینکه شرافت پدر و مادر خود را برساند، فرمود:

«کشته شدن و شهادت بر پدران من غیر از شرافت و افتخار نتیجه نداد، و بر دشمنان ما جز عار و ننگ بار نیاورد».

ای یزیدِ پلید!... هرچه توانی حيله کن و هرچه دانی کوشش نما. قسم به خدا! هرگز نام ما از دلها محو و از یادها فراموش نشود و به اصطلاح ما: هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبیت است در جریده عالم دوام ما ای یزید! عار و ننگ کارهایت از دامن آلوده تو و روزگار، سترده نشود، زیرا فکر تو جز دروغ و حيله نیست. و از ایام عزت و نخوت تو بیش از چند روز نمانده است. جمعیت تو به زودی پراکنده شود، آنگاه ببینی روزی را که منادی ندا کند: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾. نفرین و لعنت خدا بر ستمگران. و سپاس خدا را که اول ما را با سعادت و آخر ما را با رحمت و شهادت قرین ساخته. «وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

این بود قسمتی از خطبه‌ای که بهترین نمونه بلاغت و فصاحت و معجزه‌ای از معجزات بیان است؛ و آیا باور نداری که هر سطر و جمله آن از هزاران زخم دردناک بر یزید سخت‌تر و جان فرساتر بود؟

شک داری که همین خطبه و نظایرش ضربت کوبنده‌ای بود که به سلطنت یزید و معاویه وارد شد؟

و باز تردید داری که مقام علیا حضرت زینب و ام‌کلثوم و فاطمه صغری و رباب و سکینه در کوفه و شام و جاهای دیگر هرگاه از مقام حامیان آنان در روز عاشورا بالاتر نباشد پائین‌تر نیست؟...

و باز قبول نداری که هرگاه حضرت حسین علیه السلام در خانه پیش فرزندان

خود کشته می‌شد و مقصد و مرام او را این آزادگان و شیرزنان دنبال نمی‌کردند خونش هدر می‌رفت و نتیجه غایی بدست نمی‌آمد و کسی هم انتقامش را نمی‌گرفت؟ و کشته شدن او عینا مانند کشته شدن عبدالله بن زبیر و برادرش مصعب و دیگران می‌شد که یادشان بکلی از خاطرها فراموش شده و مرامشان بی‌اثر مانده است.

آری، برای هر هوشمند عارفی پوشیده نیست که علت بزرگ انقلاب و تحریک ملتها و شوراندن مردم برضد یزید همانا این خطبه‌های سحرآمیز بود که در اعماق دل شنوندگان نفوذ می‌کرد، و عاطفه و حس انسانیت آنها را برمی‌انگیخت. هرگاه از واقعه فجیع کربلا و کارهای بعد آن باخبر شدی تصدیق خواهی کرد که افکار مردم را به زیان بنی سفیان آماده نکرد و تخت و دستگاه سلطنت یزید را در اندک مدتی واژگون ساخت مگر کسی که این خطبه‌های بلیغ را انشاء کرد.

نتیجه اسارت و خطبه‌های پس از واقعه کربلا

بعد از واقعه کربلا شورشها برضد یزید پلید پی‌درپی به وقوع پیوست تا اینکه یزید به درک رفت. و جمعیت توبه‌کنندگان «توابین» تشکیل نیافت و مختار علیه‌الرحمه برای گرفتن خون شهیدان قیام نکرد مگر در سایه این خطبه‌های زینب و خواهرانش، زیرا حضرت حسین علیه‌السلام می‌دانست که به این عمل خطرناک اقدام نکند مگر این شیرزنان. این بود که بر خود واجب دانست آنها را با خود ببرد. اما نه تنها برای اظهار مظلومیت، بلکه از نقطه نظر سیاسی و فکر عمیق، و این عمل برای

تکمیل مقصود و رسیدن به نهایت مرام و آرزو که عبارت از واژگون کردن دولت یزید و خاتمه دادن به اوج قدرت او بود لازم دیده می شد. زیرا در دوره یزید، دین معنی اصلی خود را از دست داده و عبارت شده بود از: میمون بازی و سگ بازی، می گساری، شراب خواری، فسق و فجور، ساز و طنبور. و نزدیک بود که بوی دین محمد صلی الله علیه و آله را، این گردبادهای بی اعتنائی و بی دینی، بکلی از جهان ببرد.

خدا به این شیرزنان و آزادگان و قهرمانان جزای خیر دهد، و بر هر مسلمان که حس اسلامیت دارد واجب است که از اعمال آنان و حضرت حسین علیه السلام قدردانی کند. و جا دارد که خواهران مسلمان به وجود این بانوان شجاع و ناطق و شیردل بر دیگران افتخار کنند.

بنا بر مقدمات مذکور ثابت شد کارهایی از خانمها ساخته است که از مردان، نظیر آنها بر نیاید، گرچه تمام جدیت و کوشش خود را بکار برند. زیرا کارهای زنان در دل دولتها و کشورها و آزادی اندیشه ها و انقلاب افکار تأثیر بزرگ و بسزائی دارد.

و این رمزی از رموز دولت امام و نکته ای از نکات سیاست حسینی بود. هرگاه از علم امامت حضرت حسین علیه السلام قطع نظر کنیم، این قدر باید قبول داشته باشیم که او هم بشر بود و می خواست مانند دیگران حق خود را بگیرد و از یزید انتقام بکشد و او را از بالای تخت سلطنت به تخته مرگ و ذلت فرود آورد، و از قصر بلند و عالی به گودال قبر بیندازد، و از آقایی به غلامی برگرداند. و می خواست به دولت و قدرت پدر و پسر خاتمه دهد، و برای یزید پلید در اداره مملکت بهره و نصیبی نگذارد.

حضرت حسین علیه السلام با تدابیر فلسفی و سیاست دقیق و قربانیها و فداکاریها توانست بنیان و ارکان سلطنتی را که معاویه در مدت بیست سال محکم کرده بود ظرف چند روز از بیخ برکند و بر سر پدر و پسر کوبد. کوشش معاویه درباره یزید پلید جز عار و ننگ و خواری و لعنت دائمی فایده نداد، حتی خود نیز در نتیجه این عمل نمونه اعلا‌ی مکر و حيله و ستم و جور و رمز هر پستی و دشمن هر فضیلت به شمار می‌رفت. و همه اینها در سایه سیاست حضرت حسین علیه السلام و فداکاری و جانبازی او در راه حق و اهل بیتش که ضرب‌المثل هر رحمت و نعمت و برکت شدند، حقا چه اشخاص بزرگ بودند و چه بزرگواریها از خود نشان دادند.

و پس از این گفتگو درباره از خودگذشتگی حضرت حسین علیه السلام باز نکاتی بسیار و رموز بی‌شمار و اسرار زیاد ماند که مجال نوشتن نشد.

پایان سیاست الحسینیه

مؤلف: عصر تاسوعا تکلیف یک سره شد و امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود اطلاع داد که فردا به شهادت می‌رسند، و آنان را آزاد گذاشت که از تاریکی شب استفاده کنند و بروند، ولی چرا امر نکرد بروند؟ چرا اجازه داد بمانند؟ بلکه آنان را تشویق به شهادت فرمود. چرا نفرمود اهل بیتش بروند؟

پاسخ روشن است، زیرا شهادت اصحاب و حضور و اسارت اهل بیت آن حضرت، به قیام مقدس امام علیه السلام شکوه و جلال و عظمت بخشید، اگر اینها ضمیمه نشده بود، شهادت امام علیه السلام اهمیت لازم را پیدا نمی‌کرد. خلاصه بایستی سیدالشهدا علیه السلام از آب ممنوع شود، علی اصغر برای

جرعه آبی شهید گردد، قاسم و عبدالله و سایر شهدا با وضع دلخراشی به شهادت برسند، لازم است زینب باشد و کنار قتلگاه، دشمن را بگیراند، اطفال مورد هجوم دشمن قرار گیرند، و صحنه‌های دلخراش به وجود آید، باید صبر و استقامت زنان و کودکان هنگام اسارت نمایان گردد، و خطبه‌هایشان مردم کوفه و شام را بگیراند، همچنین می‌بایست رقیه باشد و در خرابه شام جان دهد و صدها حادثه دیگر به وجود آید تا حسین علیه السلام مصباح الهدی و سفینه النجاة ابدی و همگانی شود، گویندگان و شعرا و مرثیه‌سرایان، میدان سخن داشته و مردم با جوش و خروش گرد هم آیند و هدف مقدس امام علیه السلام را به ثمر برسانند.

آری، برنامه امام حساب شده بود، همان گونه که برای ساکت کردن برخی کوته‌نظران فرمود: «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا» صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين.

* * *

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت
 اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت
 بر فراز نی سر قرآن ناطق را چو دید
 باعمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت
 خطبه غرّا بیان فرمود در کاخ یزید
 کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
 شام غرق عیش و عشرت بود هنگام ورود
 وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

مرقد مطهر حضرت رقیه در شام

در منتخب التواریخ (ص ۳۸۳) است که: سید ابراهیم دمشقی سه دختر داشت، دختران او سه شب پی در پی خواب دیدند که حضرت رقیه فرمود: به پدرتان بگویید قبر مرا آب گرفته است آن را تعمیر کنید.

شب چهارم خود سید آن حضرت را در خواب دید که به او عتاب کرد، چرا قبر مرا تعمیر نمی‌کنید؟ سید به اتفاق چند نفر مرد صالح خاک قبر را کنار زدند، دیدند در لحد آب جمع شده است، بدن شریف را که در پارچه‌ای پیچیده بود درآوردند و سه روز روی دست نگهداشتند، و قبر را تعمیر و آماده نمودند و جسد مطهر را در قبر گذاشتند.

هنگامی که سید جسد مطهر را در قبر گذاشت دعا کرد و از خدا خواست به برکت حضرت رقیه فرزند پسری به او عطا کند، و خداوند سبحان به احترام دختر مظلومه، رنج‌دیده شهیده سیدالشهدا علیه السلام پسری به سید عطا فرمود، و این کرامت از آن مخدیره شایع و موجب توجه بیشتر مردم گردید.

ما جام جهان نمای ذاتیم ما مظهر جمله صفاتیم
گو مرده بیا که ما حیاتیم گو تشنه بیا که ما فراتیم

اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام، صغیر و کبیر، دختر و پسر ندارند و خداوند به احترامشان حاجات را برآورده می‌کند.

افرادی که شام رفته‌اند توجه مردم حتی اهل سنت را به آن بزرگوار دیده‌اند، دعا و توسل و عبادات خالصانه زائران آن حضرت را در حرم مطهرش مشاهده کرده و مقام و منزلت رفیع و مجلّش را ملاحظه کرده‌اند، از سویی آثار یزید و معاویه را با بیست سال حکومت و کاخ نشینی و سلطنت شنیده و دیده‌اند، و لعن و نفرین و نفرت از آنان را ملاحظه کرده و می‌کنند و همین است

حقیقت: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (شعرا / ۲۲۷)؛ «و به زودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشت شان (سرانجام و پایان کارشان) کجا است». این سرنوشت ذلت بار در همین دنیا آشکار می گردد، و آن عزت و جلال نیز در همین دنیا دیده می شود. به دیوار حرم مقدّس حضرت رقیه این اشعار نوشته است:

زائرین قبر من، این شام عبرتخانه است
 مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است
 دختری بودم سه ساله اسیر قوم دون
 مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است
 بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید
 فخر می کرد او که مستم در کفم پیمانه است
 داشت او کاخی مجلل دستگاهی بسا شکوه
 خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است
 داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت
 همچو مرغی کو بسا محروم آب و دانه است
 تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و جد
 این تکبر ظالمان را عادت روزانه است
 محو شد آثار او پاینده شد آثار من
 ذلت او، عزت من، هر دو جاویدانه است

بخش پنجم

مداح و مرثیه خوان لایق

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ الْإِنْسَانَ وَيَمْدَحُنَا وَيَرِثُنَا.»

حمد خدا را که در میان مردم، کسانی را قرار داده که به سوی ما می آیند و ما

را مدح می کنند و برای ما مرثیه می خوانند.^۱

* * *

همه می دانیم که حسین علیه السلام در راه حق و در راه مبارزه با باطل کشته شد. ائمه علیهم السلام خواستند مکتب حسین علیه السلام در دنیا جاوید بماند. شهادت او به صورت یک مکتب عالی، مکتب مبارزه حق با باطل برای همیشه باقی بماند. خواستند قیام مقدّس آن حضرت به صورت یک مشعل فروزان، دنیا را روشن و زنده کند. قیام حسین علیه السلام ندای حق دوستی و حق طلبی بود، ندای حریت و آزادی بود، ندای مبارزه با ظلم و ستم بود. ائمه علیهم السلام خواستند این ندا به وسیله مرثیه خوانان لایق و شاعران با کفایت به گوش

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۱۰۵، ص ۴۶۸، ذیل ح ۷.

جهانیان برسد. در زمان خودشان افرادی را تربیت کردند به نام مرثیه خوان، تأکید کردند، تشویق نمودند، جایزه دادند، وعده‌های اخروی دادند و در نتیجه چه شعرابی به وجود آوردند، چه افراد لایقی تحویل جامعه اسلامی دادند. دعبل خزاعی پیدا شد؛ کمیت اسدی به وجود آمد. این دو نفر مرثیه خوان بودند. اما نه مثل بعضی از مرثیه‌خوانهای زمان ما. اشعار دعبل را مطالعه کنید. مرثیه‌های کمیت را ببینید. اشعار ابن الرومی و ابوفراس را بخوانید که همه عربی است.

آری این مرثیه خوان‌ها با اشعار خود مکتب حسین علیه السلام را نشان می‌دادند. کمیت اسدی با اشعارش از یک سپاه مجهز برای بنی‌الامیه بیشتر ضرر داشت. این مرد برای پول مرثیه نمی‌خواند، بلکه برای خدا، برای زنده نگه داشتن هدف و مکتب حسین علیه السلام شعر می‌خواند. دنیا را تکان می‌داد. دستگاه ظلم و استبداد را متزلزل می‌ساخت.

عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام تحت تأثیر اشعار کمیت قرار گرفت. یک مزرعه داشت، سند آن را به کمیت داد؛ کمیت گفت محال است قبول کنم. من مرثیه خوان سیدالشهدا هستم. برای خدا شعر خواندم. بالاخره با اصرار تمام سند را به او داد. پس از مدتی سند را آورد و گفت: من از شما تقاضایی دارم، آیا پذیرفته است؟ عبدالله گفت: البته که پذیرفته است، بفرما. همین که از او قول گرفت که خواهش او را بپذیرد، سند را تحویل داد. باز بنی‌هاشم برایش پول جمع کرده فرستادند، قبول نکرد ولی این مرد به خاطر اشعارش چه رنج‌ها کشید. چه روزگارها بدید و سرانجام در خانه یوسف بن عمرو ثقفی حاکم کوفه هشت نفر بر سرش ریختند و با

شمشیر به بدنش زدند و در زیر ضربه شمشیرها به یاد اهل بیت پیامبر ﷺ بود و آخرین سخنش این بود: اللهم آل محمد اللهم آل محمد، و به درجه شهادت رسید.

دعبل شاعر دیگر می‌گفت: من پنجاه سال است که دار خود را روی دوش گرفته، به این سو و آن سو می‌روم.

به هر حال، اینان مرثیه خوانانی بودند که ائمه علیهم‌السلام تربیت کرده و آنان مرثیه خواندند، حماسه‌ها آفریدند و از بنی‌الامیه و بنی‌العباس انتقاد کردند و سرانجام آنها را مفتضح و رسوا نموده و نابودشان ساختند.

شما شنیده‌اید که متوکل دستور داد قبر امام حسین علیه‌السلام را خراب کنند، زوار را منع نمایند، نام حسین علیه‌السلام را نبرند و شاید هم فکر کنید که متوکل با امام حسین علیه‌السلام خصومت شخصی داشته است، در صورتی که چنین نبوده، بلکه آن روز نام حسین علیه‌السلام در اثر توصیه و تأکید ائمه علیهم‌السلام به عزاداری و در اثر به وجود آمدن مثل کمیت‌ها و دعبل‌ها پدر متوکل را درمی‌آورد.

متوکل دید با وجود نام حسین علیه‌السلام و این مرثیه‌خوان‌ها دیگر نمی‌تواند متوکل باشد. می‌دید حسین شهید و از دنیا رفته، از خود حسین زنده بیشتر برایش مزاحمت دارد. لذا در صدد میراندن نام حسین علیه‌السلام برآمد. اما آن توصیه‌ها نگذاشت حسین علیه‌السلام بمیرد، نامش بمیرد، مراسم بمیرد، مکتبش بمیرد.

حسین علیه‌السلام را به صورت شعر و مرثیه زنده نگهداشتند. خلاصه مرثیه‌های زمان ائمه علیهم‌السلام تا وقتی که از تعلیمات ائمه علیهم‌السلام پیروی

می‌کردند نقش مؤثر و فوق‌العاده‌ای داشت.

بد نیست در اینجا یکی از مرثیه‌خوانان آن زمان را بشناسیم و چگونگی زندگی او را بدانیم و در ضمن گوشه‌ای از تاریخ را هم متذکر شویم.

داستان سدیف و سفاح و بنی‌امیه

در تاریخ آمده است که چون عبدالله سفاح، اول خلیفه عباسی به خلافت رسید، از راه حيله بنای دوستی با بنی‌امیه نهاد و به آنها احسان‌ها می‌کرد. روزی از روزها مجلسش آراسته و عده زیادی از بنی‌امیه در مجلس حاضر بودند. غلام سفاح وارد شد و گفت: ای خلیفه، شخص سخنور و فصیحی با لباس ژولیده و گردآلود می‌خواهد با شما ملاقات کند. سفاح گفت: این مرد دوست قدیمی ما سدیف است، اجازه بده وارد شود. بنی‌امیه همین که نام سدیف را شنیدند بیمناک شدند و تعجب کردند که چگونه زنده است. چون در زمان بنی‌امیه و دوران خلافتشان روزی در موسم حج در مسجد الحرام همین سدیف با صدای بلند مدح بنی‌هاشم و مذمت بنی‌امیه می‌نمود. بنی‌امیه او را زدند و به قدری اذیت کردند که گمان بردند کشته شد. لذا او را در گودی انداختند و رفتند. زن خیرخواهی، سدیف را برداشت و معالجه کرد و سدیف از ترس بنی‌امیه در بیابان‌ها و دره‌ها منزل گرفته و همیشه مخفی بود.

سدیف وارد مجلس سفاح شد. سفاح از او احترام کرد و به او خلعت بخشید. بنی‌امیه از این پیش آمد مضطرب و ناراحت شدند.

سدیف در خلوت با سفاح ملاقات کرد و گفت: چه شده که اینگونه با

بنی امیه گرم گرفته‌ای؟

سفاح گفت: این دوستی حيله‌ای است که بعد معلوم می‌شود. سفاح روزی از روزها به غلامان خود دستور داد جشن مفصلی سر پا کنند و گفت: می‌خواهم خلعت عمومی بدهم. تمام بنی امیه را دعوت کردند و لشکریان را دستور داد مسلح باشند و در پس پرده مهیای کشتار شوند و تمام بنی امیه را به قتل برسانند. مجلس آراسته شد. بنی امیه همه بر کرسی‌های مخصوص به خود قرار گرفتند. سفاح به غلامش دستور داد که نام یک یک از بزرگان را ببرد تا بیایند و خلعت خود را بگیرند.

غلام شروع به بنی هاشم کرد که اشرف طوائف هستند و با صدای بلند گفت: کجاست عبیده بن الحارث بن عبدالمطلب بیاید و خلعت خود را بگیرد.

سدیف با صدای بلند گفت: ای خلیفه، ابو عبیده در جنگ بدر به دست شبیه که از طائفه بنی امیه است کشته شد. سفاح گفت نام او را از دفتر قلم بزن و نام دیگری را بخوان.

غلام گفت: حمزه بن عبدالمطلب کجا است بیاید خلعت خود را بگیرد! سدید گفت: در جنگ بدر وحشی به دستور هند جگرخوار حمزه را کشت و هند جگر او را بیرون آورد و در دهان گذاشت تا بجود و از این جهت او را آكلة الاکباد گویند. سپس انگشتان او را قطع کرد و به ریسمان کشید و به گردن آویخت.

سفاح گفت: نمی‌دانستم، نام او را هم قلم بزن و دیگری را بخوان.

غلام ندا در داد: عقیل بن ابی طالب کجاست؟ بیاید جایزه خود را بگیرد. سدیف با صدای بلند جواب داد که وقتی عقیل از شام به مدینه می‌رفت، همین طایفه او را در بین راه کشتند. سفاح گفت: نمی‌دانستم، دیگری را بخوان.

غلام صدا زد که مسلم بن عقیل کجا است؟ بیاید خلعت خویش را بگیرد! سدیف ندا در داد که همین طایفه بنی امیه که اینجا نشسته‌اند مسلم را در کوفه کشتند و بدنش را از بالای دارالاماره به زیر انداختند و ریسمان به پایش بستند و در بازارها کشیدند.

سفاح گفت: از او بگذر و نام دیگری را بخوان.

غلام صدا زد که شخص اول اسلام علی بن ابی طالب کجاست، بیاید خلعت خود را بگیرد! سدیف گفت: ابن ملجم آن حضرت را شهید کرد و معاویه شادی‌ها نمود و شام را چراغانی کرد.

سفاح گفت: از او بگذر و دیگری را بخوان.

غلام گفت: حسن بن علی آن سبط اکبر کجا است، بیاید خلعت خویش را بگیرد! سدیف گفت: معاویه زهری فرستاد و جعده ملعونه همسر آن حضرت، به وعده‌های دروغین معاویه او را مسموم کرد.

سفاح گفت: از او هم بگذر و نام دیگران را ببر.

غلام گفت: کجاست حسین بن علی، سید جوانان اهل بهشت، بیاید و

خلعت خود را بگیرد!

سدیف گفت: آه آه، از حسین نپرس که همین طایفه به دستور یزید در کربلا کنار فرات آن حضرت را با لب تشنه کشتند. اصحاب و یاران و

جوانانش را شهید کردند، سر او را بالای نیزه با اهل بیتش به کوفه و شام بردند و یزید شادی‌ها کرد.

سفاح گفت: آه آه، من نمی‌دانستم از حسین هم بگذر و دیگران را بخوان.

غلام گفت: کجاست عباس بن علی بن ابی طالب بیاید خلعت خود را بگیرد!

سدیف گفت: همین طایفه او را در زمین کربلا با لب تشنه شهید کردند. سفاح گفت: از او نیز بگذر.

غلام ندا داد: کجاست زید بن علی بن الحسین بیاید جایزه خود را بگیرد.

سدیف گفت: به دستور هشام بن عبدالملک او را کشتند و بدنش را به دار آویختند و به قدری بالای دار ماند که پرنده‌ها در شکم او آشیانه درست کردند و پس از چند سال استخوانهای او را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند و پس از او فرزندش یحیی را نیز کشتند.

سفاح گفت: دیگری را صدا بزن.

غلام گفت: ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس کجاست، بیاید جایزه خود را بگیرد.

سدیف هیچ نگفت و سکوت کرده، سر به زیر انداخت.

سفاح صدا زد: ای سدیف، حالات موالی و دوستان خود را گفتم و اکنون که نوبت به حال برادر من رسید سکوت نمودی؟ تو را قسم می‌دهم به خدا که سرگذشت او را نیز بیان کن.

سدیف گفت: خجالت می‌کشم ولیکن چون قسم دادی می‌گویم. مروان که از این طایفه است او را گرفت و سرش را در انبانی از پوست گاو نمود و پس از رسوایی‌ها که به سر او آورد آنقدر به او تازیانه زد تا جان سپرد.

در این هنگامه که خون سفاح به جوش آمده بود و تمام بنی‌الامیه که نشسته بودند سخت مضطرب شده، هر لحظه احساس خطر می‌کردند. یکی از آنها به نام یزید بن عبدالملک از میان جمعیت فریاد زد که: ای سدیف! وای بر تو! با اینگونه عبارات می‌خواهی خلیفه را بر ما غضبناک کنی؟

سدیف گفت: آری، مقصود من همین است و بس.

سفاح صدا به گریه بلند کرد و اشعاری بدین مضمون انشاد کرد.

بنی‌امیه گمان کردند که بنی‌هاشم از ایشان راضی می‌شوند.

با اینکه حسین علیه السلام و زید را کشتند، گمان دروغ بردند، و پس از آن صیحه زد و صدا به گریه بلند کرد و کلاه از سر برگرفت و به تخت خود کوبید و ندا در داد: **يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَا لَثَارَاتِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ.** یعنی ای خونخواهان حسین علیه السلام، ای خونخواهان فرزندان عبدالمطلب.

همین که لشکریانش چنین شنیدند طبق قرارداد قبلی، از پشت پرده در مجلس ریختند و با شمشیرهای کشیده به بنی‌امیه حمله کردند و تمام آنان را از دم شمشیر گذراندند و اطراف قصر را محاصره کرده حتی یک نفر از آنان جان در نبردند. خون عمارت را فرا گرفته اجساد آنها روی هم انباشته شد. بعد سفاح بلافاصله دستور داد سفره آوردند و روی اجساد

نیمه جان آنان فرش انداخته و با سدیف و عده‌ای از بنی هاشم مشغول غذا خوردن شدند. تا آخر.^۱

آری این سدیف به جرم اینکه در شأن و مقام بنی هاشم شعر می‌گفت و مردم را از فجایع بنی امیه آگاه می‌ساخت سالهای سال در کوه‌ها و بیابان‌ها زندگی کرد تا وقتی شنید که سفاح سر کار آمده، خوشنود شد و روح تازه‌ای در کالبدش دمیده شد و در مجلس سفاح نیز اشعار عجیبی انشاد کرد.

خلاصه اینکه مرثیه خوان اگر خواست به آن ثواب‌های موعود برسد باید با نیتی خالص هدف مقدس حسینی عَلَيْهِ السَّلَام را در لباس اشعار صحیح در برابر جمعیت مجسم کند و منظور ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام همین بود و انتظارشان از شیعه همین است.

مداح دیگر این خاندان را بشناسید

ابن حجر سنی در صواعق محرقه^۲ نقل کرده که سالی هشام بن عبدالملک در زمان خلافت پدرش به حج رفت، در حالی که طواف می‌کرد، خواست دست به حجرالاسود بکشد، اما از بس جمعیت زیاد بود نتوانست و با اینکه وی پسر خلیفه بود، مردم به او اعتنا نکرده برایش راه باز نکردند، دستور داد منبری برای او نصب کردند و بر منبر نشست و اطرافیان او و عده‌ای از اهل شام دور او نشسته بودند، در این هنگام

۱. تاریخ ابی مخنف، ج ۷، ص ۲۲۳ و مجمع البلدان، ج ۲، ص ۳۳۵. (داستان مزبور مفصل بود، خلاصه کردم).
 ۲. صواعق، ص ۱۲۳، ط مصر.

حضرت سیدالساّجدين، امام زين العابدين علیه السلام وارد شد، در حالی که لباس احرام پوشیده بود و صورتش از زیبایی می درخشید و در پیشانی مبارکش اثر سجده نمایان بود، و شروع به طواف فرمود، همین که مقابل حجر الأسود رسید، مردم به ملاحظه هیبت و جلالت و عظمت آن حضرت، از اطراف حجر الاسود کنار رفتند تا امام سجاد علیه السلام حجرالاسود را بوسید، هشام که این منظره را تماشا می کرد در غیظ و غضب شد، مردی از اهل شام چون این عزت و عظمت را مشاهده کرد، از هشام سؤال کرد که این شخص کیست که مردم به این مرتبه از او هیبت می برند و برایش احترام قائلند؟

هشام برای این که اهل شام آن جناب را نشناسند، گفت: او را نمی شناسم، فرزدق شاعر که در آن جا حاضر بود، گفت: اگر هشام او را نمی شناسد، من آن حضرت را خوب می شناسم؛

گفت من می شناسمش نیکو زو چه پرسى به سوى من کن رو

آن مرد شامی گفت: او کیست؟ فرزدق گفت:

هذا الذى تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحل والحرم

این مرد کسی است که سنگریزه های مکه جای پای او را می شناسد، خانه خدا کعبه و بیابانها از حلّ و حرم او را می شناسند.

هذا ابن خیر عباد الله كلهم هذا التقي التقي الطاهر العلم

این فرزند بهترین همه بندگان خدا است، این همان مرد پرهیزکار و پاکیزه و پاکی است که پرچم و نشانه (خدا در روی زمین) است.

إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَسَائِلُهَا إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهَى الْكَرْمُ
هرگاه قریش او را دیدار کنند گوینده ایشان گوید: به جوان مردی‌ها
و بزرگواری‌های این مرد، کرم و جوان مردی پایان پذیرد.

يَكَادُ يُمَسِّكُهَا عِرْفَانَ رَاحَتِهِ رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ
هنگامی که برای دست کشیدن و بوسیدن حجرالاسود می‌آید
نزدیک است رکن حطیم (حطیم آن قسمت از دیوار میان
حجرالاسود و درب کعبه است) به خاطر شناخت و معرفت نسبت
به آن حضرت، دست آن جناب را نگهدارد.

وَ لَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هَذَا بِضَائِرِهِ الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ
ای هشام! اینکه گفתי او را نمی‌شناسم و منکر شدی، به او لطمه
نمی‌زند، زیرا عرب و عجم آن حضرت را می‌شناسند.

هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا
اگر آن جناب را نمی‌شناسی، او پسر فاطمه عليها السلام است و جدش خاتم
انبیا است.

مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ فِي كُلِّ بَرٍّ وَمَخْتَوْمٌ بِهِ الْكَلِمُ
بعد از ذکر خدا، ذکر اینها بر هر ذکری مقدم است، و در هر نیکی اول
و آخر، اینها هستند.

مَا قَالَ لَأَقِطُ إِلَّا فِي تَشْهَدِهِ لَوْلَا التَّشْهَدُ كَانَتْ لَأُتَى نَعَمٌ...
هرگز «نه» نگفت؛ مگر در شهادتش به توحید و نبوت (یعنی اَشْهَدُ

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) که اگر شهادتش (به توحید و نبوت) نبود «نه» آن بزرگوار «آری» بود (و هرگز دست رد به سینه کسی نزد).

ابن حجر می گوید: همین که فرزددق این اشعار را خواند هشام غضب کرد و مقرری فرزددق را قطع نمود و گفت: چرا مثل این اشعار را درباره ما نگفتی؟

فرزددق گفت: جدی مثل جد علی بن الحسین علیه السلام و پدری مثل پدر او و مادری مثل مادر او بیاور تا مثل همین اشعار را درباره تو بگویم. هشام فرزددق را زندانی کرد.

امام سجاده علیه السلام دوازده هزار درهم برای فرزددق فرستاد و پیام داد که اگر بیش از این داشتم می فرستادم.

فرزددق پول ها را برگرداند و گفت: من برای خدا شما را مدح و معرفی کردم نه برای عطا و بخشش، حضرت سجاده علیه السلام مجدداً پول را برگرداند و پیام داد که ما چیزی را که هبه کردیم، پس نمی گیریم.^۱

مؤلف: این نیز یکی از مداحان اهل بیت بود و آنگونه که دیدید در برابر دشمن سرسخت آن خاندان، با آن اشعار بسیار جالب و حساس، امام را ستود و دشمن آن حضرت را مفتضح و رسوا نمود و گفت: برای خدا مدحش کردم، یعنی قصدم لله بود.

حاجی نوری و مرثیه خوان‌های نالایق

مرحوم حاجی نوری اعلی‌الله مقام استاد حاج شیخ عباس قمی رحمته‌الله در کتاب لؤلؤ و مرجان که راجع به مرثیه خوانی و مرثیه خوانان است و در خصوص مرثیه نوشته است دو موضوع را شرط اول مرثیه خوانی ذکر کرده: اول خلوص نیت، دوم راستی و راستگویی. و در اطراف این دو مطلب بحث می‌کند و می‌فرماید:

یکی از علمای بزرگ هند به من نامه‌ای نوشت و از وضع مرثیه خوانی در هند شکایت کرد که مرثیه خوانان اینجا زیاد دروغ می‌گویند و از من خواسته که کتابی در این باره بنویسم شاید جلو دروغ‌ها گرفته شود، لکن این عالم هندی گمان کرده است که فقط در هند مرثیه خوان‌ها دروغ می‌گویند و در ایران و سایر بلاد اسلامی همه مرثیه خوانان راست‌گو و مرثیه‌های صحیح تحویل می‌دهند. دیگر نمی‌داند که مرکز پخش روضه دروغ اینجاست. (بعد می‌فرماید:) و این تقصیر علما است که جلوگیری نمی‌کنند. تقصیر اهل علم است که مراقب نیستند، اگر اهل علم از این دروغ‌ها جلوگیری می‌کردند کار به این خرابی نمی‌رسید و مرثیه خوانان به این درجه بی‌باک و متجری نمی‌شدند و مذهب حقه امامیه و اهلش به این درجه مورد مسخره قرار نمی‌گرفتند و این مجالس شریفه به این اندازه بی‌رونق و بی‌برکت نمی‌شد.

پایان کلام حاجی نوری رحمته‌الله.

مؤلف: بعضی گمان می‌کنند که منظور و هدف تنها گریاندن است، لذا تمام فکرشان این است که مردم را بگریانند ولو با دروغ‌های شاخ‌دار، و با تهمت و حرفهای خلاف شأن ائمه علیهم السلام. در صورتی که این فکر غلط و خطای محض است و اگر بنا بود که هدف تنها گریاندن باشد دیگر نیازی به مرثیه خواندن و اسم حسین علیه السلام بردن نبود، می‌گفتند مردم را بگریانید ولو به وسیله آلات ساز و نواز.^۱

ای اشک ماتمت به رخ ملت آبرو

وی از طفیل خون تو اسلام سرخ رو

اسلام زنده کردی و خود کشته گشته‌ای

وی یافته ز فیض تو دین نبی علو



۱. معروف است که روزی سیف الدوله با گروهی از رجال و درباریان نشست به ناگاه ابو نصر فارابی با لباس محلی مخصوصی به طور ناشناس وارد مجلس شد و در صدر مجلس برای خود جا باز کرد و بلافاصله از کیسه خود چند عدد نی بیرون آورد و آنها را مرتب کرد و شروع به نواختن و دمیدن در آنها نمود و تمام حاضرین را خندانند. بعد ترتیب نی‌ها را عوض کرد و طوری نی زد که تمام حاضرین گریان شدند، سپس ترتیب نی‌ها را عوض کرد و به گونه‌ای نواخت که همه حاضران و حتی دربانان خوابشان برد و همینکه خواب رفتند از مجلس خارج شد و دربانان هم از رفتن او آگاه نشدند.

خلاصه اگر صرف گریاندن و اشک ریختن اثر داشت با آلات ساز و نواز هم به خوبی ممکن بود مردم را گریانند. پس معلوم می‌شود که هدف چیز دیگری است و آن اجرا و ثوابها در صورتی است که انسان به قصد قربت و برای خدا مرثیه بخواند و آنگونه که ائمه علیهم السلام خواسته‌اند مشی نماید.

بخش ششم

برخی اشعار و مرثی

سلام ما سلام ما به خاک کربلای تو

سلام ما سلام ما به صحن و بارگاه تو

سلام ما سلام ما به زینب و سکینهات

سلام ما سلام ما به تلّ زینبیهات

سلام ما سلام ما به همّت و به صبر تو

سلام ما سلام ما به زائران قبر تو

سلام ما سلام ما به اکبر و به اصغرت

سلام ما سلام ما به نازنین برادرت

سلام ما سلام ما به آه جان گداز تو

سلام ما سلام ما به آخرین نماز تو

سلام ما سلام ما به جسم پاره پارهات

سلام ما سلام ما به ناله‌های خواهرت

سلام ما سلام ما به جسم پاک و اظہرت

الهی سنگرم آماده کن، جنگیدنش با من
 تو توفیق شهادت ده، به میدان رفتنش با من
 بهای خون من باشد شفاعت از گنه کاران
 عنایت کن تو این منصب، بخون غلطیدنش با من
 جوانان را به میدان شهادت رهبری باید
 تو اکبر را مهیا کن، کفن پوشاندنش با من
 دو گل از مجتبی باقی است ای محبوب بی همتا
 پذیرا شو تو از او، زحمت گل چیدنش با من
 علم کردم قد مردی که قد قامت، علم گردد
 علم را دست عباسم بده کوییدنش با من
 بشوق دیدن شش ماهه ای، شش ماهه می گوید
 که ای تیر سه شعبه گریه کن، خندیدنش با من
 چو زینب این سخنها را شنید از پور زهرا گفت
 اگر خنجر ببرد حنجرت، بوسیدنش با من



طَوْبِي لِأَرْضِ حَلِّ فِي أَكْنَافِهَا
 جَسَدُ الْحُسَيْنِ فَطَابَ ذَاكَ الْمَوْضِعُ
 قَدْ قُدِّسَتْ أَرْضُ الطُّفُوفِ وَ بَوْرِكَتْ
 لَمَّا اعْتَدَى لَكَ فِي تَرَاهَا مَضْجَعُ
 لَكَ تُرْبَةٌ فِيهَا الشَّفَاءُ، وَ قُبَّةٌ
 فِيهَا الدُّعَاءُ إِلَى الْمُهَيَّمِنِ يُرْفَعُ



ندا آمد که دریای محبت در تلاطم‌ها است
 بگفتا کشتی بی بادبان را لنگری دارم
 ندا آمد که صیاد قضا را صید در کار است
 بگفتا قاسم و عباس و عون و جعفری دارم
 ندا آمد که نیکوتر از این‌ها صید می‌خواهد
 بگفتا هیچ‌ده ساله علی اکبری دارم
 ندا آمد که شمشیر از تو دارد چشم انعامی
 بگفتا بار الها بهر خنجر حنجری دارم
 ندا آمد غل و زنجیر دشمن را چه خواهی کرد
 بگفتا عابد بیمار زار لاغری دارم
 ندا آمد که سیلی صورت گل برگ می‌خواهد
 بگفتا چون سکینه یک پریشان دختری دارم
 ندا آمد چه داری مایه بازار محنت را
 بگفتا بارالهی همچو زینب یک مهینه خواهری دارم
 ندا آمد که در ویرانه باشد جای ناموست
 بگفتا نیست باکم چون که گنج محشری دارم



آن ابوالفضل که خوانند مه انجمنش

ای فدای نفس قدسی او جان منش

آیت صولت و شرمندگی و عزّ و وقار
 روشن از چهره تابنده وجه حسنش
 به جوان مردی و سقایی و پرچم داری
 جامه‌ای دوخته خیاط ازل بر بدنش
 به سخن لب چو گل باغ و لایت بگشود
 خم فلک گشت که تا بوسه زند بر دهنش
 آن چنان تاخت به میدان شهادت که فلک
 آفرین گفت بر آن بازوی لشکر شکنش
 خواست دستش چو رسد زود به دامان وصال
 شد جدا زودتر از سایر اعضاز تنش



آمد به خیمه‌گاه و وداع حرم نمود
 در اهل بیت شور قیامت به پا نمود
 این را نشانند در بر و بر رخ فشانند اشک
 آن را گذاشت بر دل و از دل کشید آه
 بر کودکان نمود به حسرت همی نگاه
 وز خیمه‌گاه، گشت روان سوی حرب‌گاه
 او سوی رزم‌گاه شد و در قفای او
 فریاد وا اخاه شد و بانگ وا آباه



لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش
 که تا برون نکند خصم بد منش ز تنش
 لباس کهنه چه حاجت که زیر سمّ ستور
 تنی نماند که پوشند جامه یا کفش
 نه جسم یوسف زهرا چنان لگد کوب است
 کزو توان به پدر بُرد بوی پیرهنش

□ ■ □

که آساید دمی از زخم پیکار	به مرکز باز شد سلطان ابرار
به پیشانی وجه الله احسن	فلک سنگی فکند از دست دشمن
شکست آیینه ایزد نما را	چو زد از کینه آن سنگ جفا را
چو در روز اُحد روی محمّد	که گلگون گشت روی عشق سرمد
که خون از چهره بزاید به ناگاه	به دامان کرامت خواست آن شاه
نمایان شد ز زیر چرخ جوشن	دلی روشن تر از خورشید روشن
گرفت اندر دل شه جای تا پر	یکی الماس وش تیری ز لشکر
به رو افتاد و می گفت اندر آن دم	به شکر وصل فخر نسل آدم
و اَيْتَمَّتْ الْعِيَالُ لِكَيْ اَرَاكَ	ترکت الخلق طرّاً فی هواکا
لَمَّا حَنَّ الْفُؤَادُ اِلَى سِوَاكَ	ولو قطعتنی فی الحب ارباً

□ ■ □

شب یازدهم محرم

اگر صبح قیامت را شبی هست، آن شب است امشب
 طیبب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب
 برادر جان یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن
 که زینب بی تو چون در ذکر یارب یارب است امشب
 جهان پر انقلاب و من غریب، این دشت پر وحشت
 تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تب است امشب
 سرت مهمان خولی و تنت با ساریان همدم
 مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب
 صبا از من به زهرا گو بیا شام غریبان بین
 که گریان دیده دشمن، به حال زینب است امشب



خیمه‌ها می‌سوزد و شمع شب تارم شده
 در شب بی‌یماریم آتش پرستارم شده
 پیش از این سقای ما بودی علمدار حسین
 امشب امّا جای او، آتش علمدارم شده
 بس که اشک آمد به چشمم خواب شب را راه نیست
 درد آتش از چه در چشمان خونبارم شده



ای بانوی بهشت بیا حال ما ببین ما را به صد هزار بلا مبتلا ببین
 بنگر به حال زار جوانان هاشمی مردانشان شهید و زنان در عزابین

در زیارت ناحیه مقدسه است که:

وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا إِلَى خِيَامِكَ قاصِدًا مُحَمِّمًا (مُهْمِمًا) بَاكِيًا،
فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًا، وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا، بَرَزْنَ مِنْ
الْخُدُورِ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ، عَلَى الْخُدُودِ لِاطِمَاتٍ، السُّجُوهَ سَافِرَاتٍ، وَ
بِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مُدَلَّلَاتٍ وَإِلَى مَضْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ.

وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ، مُوَلِّغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ، قَابِضٌ عَلَى
شَيْبَتِكَ بِيَدِهِ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهْنَدِهِ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاسِكَ، وَخَفَيْتَ أَنْفَاسِكَ،
وَ رَفَعَ عَلَى الْقَنَاةِ رَأْسَكَ، وَ سَبَى أَهْلَكَ كَالْعَبِيدِ، وَ صَفَّدُوا فِي الْحَدِيدِ،
فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ، يُسَاقُونَ فِي الْبِرَارِ
وَ الْفُلُوتِ، أَيَدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ...

(بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۲).



زینب دختر امیرالمؤمنین ع با جد بزرگوار خود ص چنین درددل

می کند:

« يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مَرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ،
مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، مَخْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ، بِأَبِي
مَنْ أَصْحَى عَسْكَرُهُ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا، بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُزْتَجَى، وَلَا
جَرِيحٌ فَيُدَاوَى، وَبَنَاتِكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى.»



پس با زبان پر گله آن بضعه بتول
 رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
 این کشته فتاده به هامون حسین توست
 وین صید دست و پازده در خون حسین توست
 این ماهی فتاده به دریای خون که هست
 زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست



پس روی در بقیع و به زهرا خطاب کرد
 مرغ هوا و ماهی دریا کباب کرد
 کای مونس شکسته دلان حال ما ببین
 ما را غریب و بی کس و بی اقربا ببین
 اولاد خویش را که شفیعان محشرند
 در ورطه عقوبت اهل دغا ببین



خاموش محتشم که دل سنگ آب شد
 بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
 خاموش محتشم که از این شعر جانگداز
 مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد



بازگشت زینب علیها السلام به مدینه

برخیز حال زینب خونین جگر بپرس
 از دختر ستم زده حال پسر بپرس
 با کشتگان به دست بلاگر نبوده‌ای
 من بوده‌ام حکایتشان سر به سر بپرس
 از ماجرای کوفه و از سرگذشت شام
 یک قصه ناشنیده حدیث دگر بپرس
 از کودکان از سفر کوفه و دمشق
 پیمودن منازل و رنج سفر بپرس
 دارد سکینه از تن صد پاره‌اش خبر
 حال گل شکفته ز مرغ سحر بپرس
 از چشم اشکبار و دل بیقرار ما
 کردیم چون به سوی شهیدان گذر بپرس
 بال و پر ز سنگ حوادث به هم شکست
 برخیز حال طایر بشکسته پر بپرس



ای شه آزاده حسین شهید	مثل قیام تو دگر کس ندید
دین بود ارزنده ز آثار تو	عقل بود زنده ز پیکار تو
عدل و فضیلت شرف و افتخار	از تو بود در همه جا یادگار
خون تو بخشید به قرآن حیات	داد قیام تو جهان را نجات
رفت سرت بر سر نی لیک سر	خم نمودی به بر زور و زر

ننگ مذلت نمودی قبول
 کرب و بلای تو یکی گلشن است
 هر طرفش تازه گلی غرق خون
 آید از آن گلشن خوش رنگ آب
 خیزد از آن نفحه فرزادگی
 آید از آن باغ، نسیم و فسا
 کرب و بلا مکتب آزادگی است
 رسم شده این سخن آن جا بخون
 خیز بر افراد ستمگر به جوش
 خیز بینداز به ره، سیل خون
 خیز چو مردان مجاهد بکوش
 خیره شد از کار تو چشم عقول
 چشم دل از دیدن آن روشن است
 گشته بشر را به خدا رهنمون
 نغمه سر باختن و انقلاب
 رائجه همت و مردانگی
 عالم جان را همه بخشد صفا
 مکتب جانبازی و دلدادگی است
 کی بشر افسرده مباش و زبون
 رعد شو و سخت برآور خروش
 کاخ ستم را بنما واژگون
 چند کشی ذلت و مانعی خموش



درس آزادی به دنیا داد، رفتار حسین علیه السلام

بذر همت در جهان افشاند، افکار حسین علیه السلام

جان خود را در ره صدق و صفا از دست داد

زین سبب تا حشر باشد گرم، بازار حسین علیه السلام

با قیام خویش بر اهل جهان معلوم کرد

تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین علیه السلام

حق و باطل را به خون خویش کرد از هم جدا

آری آری تا ابد بر جاست آثار حسین علیه السلام

زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌ها
 باشد این گفتار شیرین و گهربار حسین علیه السلام
 گر نداری دین به عالم، لااقل آزاده باش
 این کلام نغز می‌باشد، ز گفتار حسین علیه السلام
 مرگ با عزّت ز عیش در مذلت بهتر است
 نغمه‌ای می‌باشد از لعل دُرر بار حسین علیه السلام
 نی ریاست، نی دو رنگی، نی دغل در کار بود
 بهر ترویج حقیقت بود پیکار حسین علیه السلام
 جان و مال و یاورانش شد فدای راه حق
 رادمردان را بود سرمشق رفتار حسین علیه السلام
 داد درس یاری و جانبازی و مردانگی
 بر همه اهل جهان، عباس سردار حسین علیه السلام



محتشم کاشانی رحمته الله فرموده است:

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدند
 اول صلا به سلسله انبیا زدند
 نوبت بر اولیا چو رسید آسمان طپید
 زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
 آن در که جبرئیل امین بود خادمش
 اهل ستم به پهلوی خیر النساء زدند

پس اخگری ز آتش الماس ریزها
 افروختند و بر حسن مجتبی زدند
 وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان
 بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
 پس ضربتی کز آن جگر مصطفی شکافت
 بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
 اهل حرم دریده گریبان گشاده مو
 فریاد بر در حرم کبریا زدند



کشتی شکست خورده طوفان کربلا
 در خاک و خون طپیده به میدان کربلا
 گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست
 خون می‌چکید از سر ایوان کربلا
 نگرفته دست دهر کلابی به غیر اشک
 ز آن گل که شد شکفته به بستان کربلا
 از آب هم مضایقه کردند کوفیان
 خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
 بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید
 خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
 ز آن تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد
 فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشگر اعدا نکرده شرم

کردند رو به خیمه سلطان کربلا

□ ■ □

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار

موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه

ابری ببارش آمد و بگریست زار زار

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن

گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار

عرش آنچنان به لرزه در آمد که چرخ پیر

افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود

شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل

گشتند بی عماری و محمل شتر سوار

تا آنکه سر زد این عمل از امت نبی

روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار

وانگه ز کوفه خیل حرم رو به شام کرد

نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

□ ■ □

در حربگاه چون ره آن کاروان فتاد

شور و نشور و واهمه را در گمان افتد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند
 هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
 هر جا که بود آهویی از دشت پاکشید
 هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
 شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت
 چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
 هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
 بر زخمهای کاری تیر و سنان فتاد
 ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان
 بر پیکر شریف امام زمان فتاد
 بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او
 سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد



جودی خراسانی:

خواهر برو به خیمه که جانم برآمده
 عمرم تمام گشته اجل بر سر آمده
 خواهر برو به خیمه که از بهر کشتنم
 شمر لعین گرفته به کف خنجر آمده
 خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من
 کامم دگر ز فیض شهادت بر آمده
 خواهر برو که حالت جان دادنم رسید
 زین تیر و نیزه‌ای که بر این پیکر آمده

خواهر برو که کار حسینت تمام شد
 خواهر برو که صبح امید تو شام شد
 خواهر برو که طایر روحم ز سر شده
 بس نوک نیزه بر جگرم کارگر شده
 خواهر برو مدار دگر انتظار من
 خواهر برو که نوک سنان ساخت کار من



مگر به کرب و بلا آب قیمت جان بود
 که از عطش به فلک ناله یتیمان بود
 کفن دریغ مگر بود بهر شاه شهید
 که تا سه روز تنش روی خاک عریان بود
 به زیر سایه چتر زر ابن سعد لعین
 عزیز فاطمه در آفتاب سوزان بود
 ز کینه فرقه بی آبرو زدند آتش
 سرادقی که در او جبرئیل دربان بود
 گلوی جمله تر از آب خوشگوار فرات
 به حلق خشک علی اصغر آب پیکان بود



چرا از هم‌رهان دوش ای سر خونین جدا بودی؟
 چرا پر خاک و پر خاکستری دیشب کجا بودی؟
 که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر؟
 مگر درد تو را اینگونه دارویی دوا بودی؟

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی؟
 بریدی از چه با ما، روزی آخر آشنا بودی؟
 گرفتار جفای شمر ما بودیم دیشب را
 تو در دست که ای سر، تا سحرگه مبتلا بودی؟
 ترا چون بود سر در کوفه تن در کربلا جانا؟
 دل ما سوی کوفه چشم ما در کربلا بودی
 یکی گوید تو را جا بود در کنج تنور ای سر
 یکی گوید به زیر طشت پنهان از جفا بودی
 نه در خورد تو بود ای گنج شایان کنج مطبخها
 تو آخر روزی ای سر زینت عرش خدا بودی



نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت
 نه شاه تشنه لبان بر جدال طاقت داشت
 هوا ز جور مخالف چو قیرگون گردید
 عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
 بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد
 اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد



شمیم جانفزای کوی بابم	مرا اندر مشام جان در آید
گمانم کربلا شد عمه نزدیک	که بوی مشک ناب و عنبر آید
به گوشم عمه از گهواره گور	در این صحرا صدای اصغر آید
مهار ناقه را یک دم نگهدار	که استقبال زنها اکبر آید

ولی ای عمه دارم التماسی قبول خاطر زارت گر آید
 که چون اندر سر قبر شهیدان تو را از گریه کام دل بر آید
 در این صحرا مکن منزل که ترسم دوباره شمر دون با خنجر آید



ای شهیدی که لب تشنه بریدند سرت
 لاله سان سوخت ز داغ علی اکبر جگرت
 تشنه لب هیچ مسلمان نکشد کافر را
 تو چه کردی که لب تشنه بریدند سرت
 تشنه و بی کس و دل خسته و بی یار و غریب
 نه طیبی به کنار و نه انیسی به برت
 بر لب خشک تو آبی پسر سعد نریخت
 با وجودی که بدی ساقی کوثر پدرت
 نامه تشنه لبان را ببر ای باد صبا
 به سر تربت زهرا اگر افتد گذرت
 بگو ای بانوی جنت سری از غرفه برآر
 غرقه در لجه خون بین تن شمس و قمرت
 روزی آخر خبری از دل بیمار بپرس
 مگر از حالت بیمار نباشد خبرت



زینب چو دید پیکر آن شه بروی خاک
 از دل کشید ناله به صد درد سوزناک

کای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن
 احوال ما بین و سپس خواب ناز کن
 ای وارث سریر امامت به پای خیز
 بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
 طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر
 دستی به دستگیری ایشان دراز کن
 برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
 ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
 یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس
 بار دگر روانه به سوی حجاز کن



فلک با عترت خیر البشر لختی مدارا کن
 مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهرا کن
 فلک آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش
 دو کودک از میان گم شد بگرد ای چرخ و پیدا کن
 به صحرا ام کلثوم است و زینب هر دو در گردش
 تو هم با این دو خاتون جستجو در کوه و صحرا کن
 اگر پیدا نگشتند این دو طفل نازنین امشب
 مهبیای عقوبت خویش را از بهر فردا کن
 گمانم آنکه با زاری به زیر خار جان دادند
 تو گلهای نبوت را به زیر خار پیدا کن

یکتا گهری ز صدر زین افتاده آویزهٔ عرش بر زمین افتاده
افسوس که در واقعهٔ کربُ بلا از خاتم انبیا نگین افتاده



روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «حسین از من است و من از حسینم، خدا دوستِ حسین را دوست دارد»؛ «حُسَيْنُ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا»^۱.

حسین بن علی کو نور عین مصطفی بودی
سرور سینهٔ بی‌کینهٔ خیرالنسا بودی
چو جدّ و باب و مادر آن جهانِ دانش و بینش
وجودش باعث ایجادِ کلّ ماسوی بودی
فغان و آه از آن روزی که آن سلطان کم لشکر
به دشت کربلا غمگین ز جور اشقیبا بودی
به حنجرش خنجرش بنهاد چون شمر از پی کُشتن
هنوزش لعل لب مشغول بر ذکر خدا بودی
شدهش خاک زمین کربلای پر بلا بستر
شهی کز پرّ جبریل امینش متکا بودی
قرین اشک و آه از جور و ظلم لشکر اعدا
به دشت نینوایش اهل بیت بینوا بودی
جناب سید سجاد از خوف بداندیشان
تن زار و رخ زردش بسان کهریا بودی

خرم دلی که منبع انهار کوثر است
 کوثر کجا ز دیده پر اشک بهتر است
 نام حسین و کرب بلا هر دو دل ربا است
 نام علی اکبر از آن دل رباتر است
 رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید
 دیدم که مرقد شهدا مشک و عنبر است
 هر یک مزار و مرقدشان چارگوشه داشت
 شش گوشه یک مزار، در آن هفت کشور است
 پرسیدم از کسی سببش را به گریه گفت
 پایین پای قبر حسین قبر اکبر است
 پایین پای قبر علی اکبر جوان
 هفتاد و یک شهید چو خورشید انور است
 بر دست راست قبر یکی پیر جلوه گر
 زان گوشه رواق که نزدیک در است
 پرسیدم از مخادم آن کین مزار کیست؟
 گفتا حبيب نور دو چشم مظاهر است
 رفتم به خیمه گاه، شنیدم به گوش دل
 دیدم صدای زینب مظلوم اظهر است
 رفتم به سوی خیمه بیمار کربلا
 دیدم که با دو صد غم و افغان برابر است

نزدیک نهر علقمه دیدم یکی شهید
گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است
گفتا خموش باش که عباس با وفا
منظور او ادب به جناب برادر است

□ ■ □

هاله‌ای بر چهره از نور خدا دارد حسین
جلوه هر پنج تن آل عبا دارد حسین
آشنای عشق را بی آشنا خواندن خطا است

در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین

□ ■ □

بوی بهشت می‌وزد از کربلای تو ای صد هزار جان‌گرامی فدای تو

□ ■ □

ای خرگه عزای تو این طارم کبود
لبریز خون ز داغ تو پیمانۀ وجود
تنها نه خاکیان به عزای تو اشک ریز

ماتم سراسرست بهر تو از غیب تا شهود

□ ■ □

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست

مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین

می برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم

بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین

بس که محملها رود منزل به منزل با شتاب

کس نمی داند عروسی یا عزا دارد حسین

□ ■ □

کس نکند ناله و اظهار درد

شاه چرا گفت که پشتم شکست

کف زن و شادی کن و در ولوله

جسم علم دار تو شد غرق خون

گوی به زینب که اسیری رسید

گو به سکینه که دگر آب نیست

این همه دانند که روز نبرد

چون به سر نعل برادر رسید

دید که لشکر همه در هلهله

یعنی که شاها علمت سرنگون

گفت فلک روز حقیری رسید

در شب آینده دگر خواب نیست

□ ■ □

به آه و ناله ام یاری نمایید

شده آهم به جانم آتش افروز

شنیدم بوده سقای حسینم

حسینش تشنه بود، از آب لب بست

ز دست اشقیبا دستش قلم شد

مرا امّ البنین دیگر نخوانید

بنالم بهر عباسم شب و روز

به دشت کربلا آن مه جبینم

به دریا پا نهاد و تشنه برگشت

ز نخلستان چو بر سوی حرم شد

□ ■ □

لب شیرین و چوب تلخ سخت است

مزن ظالم که زینب پای تخت است

□ ■ □

انّ فی الجنة نهراً من لبن
 گل نو رسته من رو تو به خواب
 لعلی و حسین و حسن
 حیف از جسم تو و زخم سنان
 اصغر خسته من رو تو به خواب
 دست و پابسته من رو تو به خواب
 گل و گل دسته من رو تو به خواب
 گل پژمرده من رو تو به خواب

خواب رو، خواب که بابت شده مات

اصغر خسته من رو تو به خواب



لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی

کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی



گفت آیا قوم، روح پیکرم این است

آن همه اصغر بُدند و اکبرم این است

حجت کبرای روز محشرم این است

ثانی حیدر علی اصغرم این است

اینکه بدین کودکی گناه ندارد

یا که سر رزم این سپاه ندارد

آب دهید آنکه را پناه ندارد

گو که بس افسرده است و آه ندارد

ناگه از آن قوم از سعادت محروم

حرمه اش تیر کین فکند به حلقوم

رد شد و سر زد به قلب احمد مرسل



قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست
 با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست
 راستی شور قیامت ز قیامت خبری است
 بنگرد دیده کج بین اگر از منظر راست
 زنده در قبر دل ما وطن اصلی تو است
 جان مایی و تو را قبر حقیقت دل ما است
 دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
 آری آن جلوه که فانی نشود نور خدا است
 نه بقا کرد ستمگر نه بجا ماند ستم
 ظالم از دست شد و پایه مظلوم بجا است
 ما فقیریم و گدا بر سر کوی تو ولی
 پادشاه است فقیری که در این کوچه گدا است
 تو در اول سر و جان باختی اندر ره دوست
 تا بدانند خلائق که فنا شرط بقا است
 رفت بر عرشه نی چون سرت ای عرش خدا
 کرسی و لوح و قلم بهر عزای تو بپا است



شه فرود آمد به دشت کربلا

شه فرود آمد به دشت کربلا پس بگفت با آن زمین پر بلا
 ای زمین ای تربت عنبر سرشت ای به رتبت برتر از خاک بهشت

ای زمین از عرش اعلا برتری
 بعد از این خاک تو باشد مدفنم
 خرمی کن ای زمین شاهد رسید
 سوی تو از مکه تازان آمدم
 آمدم تا در تو جان فانی کنم
 این من و این اکبر و این اصغرم
 حالیا برگو مرا مدفن کجاست
 راست برگو ای زمین اندر کجا
 گو به من قبر علی اکبر کجاست
 در کجا جسم مرا عریان کنند
 در کجا شمر از قفا بُرد سرم
 چون مقام زاده پیغمبری
 تا قیامت در تو باشد مسکنم
 فخر کن بر آسمان ماهت رسید
 خود نه تنها با جوانان آمدم
 در تو هفتاد و دو قربانی کنم
 قاسم و عباس و عون و جعفرم
 مدفن قربانیان من کجاست
 دست عباسم شود از تن جدا
 قتلگاه قاسم مضطر کجاست
 پای مالم از سم اسبان کنند
 ساربان اندر کجا آید برم



ارمغان حسین علیه السلام

الهی بهر قربانی به درگاهت سر آوردم
 نه تنها سر برایت، بلکه از سر بهتر آوردم
 پی ابقاء قد قامت، به ظهر روز عاشورا
 برای گفتن الله اکبر، اکبر آوردم
 علی را در غدیر خم، نبی بگرفت روی دست
 ولی من روی دست خود علی اصغر آوردم

علی انگشتر خود را به سائل داد امّا من
 برای ساربان انگشت با انگشتر آوردم
 پی آزادی نسل جوان از بند استعمار
 برادر زاده‌ای چون قاسم فرّخ فر آوردم
 برای کُشتن دونان به دشت کربلا یا ربّ
 چو عبّاس همایون فرّ، امیر لشکر آوردم
 برای آنکه قرآنت نگردد پایمال خصم
 برای سُمّ مرکب‌ها خدایا پیکر آوردم
 برای آنکه همدردی کنم با مادرم زهرا
 برای خوردن سیلی سه ساله دختر آوردم
 اگر با کُشتن من دین تو جاوید می‌گردد
 برای خنجر شمر ستمگر حنجر آوردم
 به پاس حرمت بوسیدن لبهای پیغمبر
 لبانی تشنه یا رب بهر چوب خیزر آوردم



که بردی دل از خلق عالم همه	الا ای جگر گوشه فاطمه
قبولم نما گرچه آلوده‌ام	من از کودکی عاشقت بوده‌ام
اگر چه بدم، میهمان توأم	من از ریزه خواران خون توأم
به پهلوی بشکسته مادرت	مبادا برانی مرا از درت



زینب آمد بر سر قبر حسین

گفت با آن پاره تن، با شور و شین	زینب آمد بر سر قبر حسین
اَلسَّلَامُ ای نور چشم مصطفی	اَلسَّلَامُ ای کشته راه خدا
اَلسَّلَامُ ای کشته دور از وطن	اَلسَّلَامُ ای شاه بی غسل و کفن
اَلسَّلَامُ ای کشتی بحر نجات	اَلسَّلَامُ ای تشنه آب فرات
خواهرت از شام ویران آمده	بهر تو امروز مهمان آمده
دستگیر فرقه کافر شدم	چون تورفتی بی کس و یاور شدم
خیمه ما را به آتش سوختند	آتش کین کوفیان افروختند
گرچه ما دیدیم ظلم بی حساب	اَلغَرَضُ از کوفه تا شام خراب
کز سر دیوار و از بالای بام	لیک دارم شکوه‌ها از اهل شام
زاده سفیان یزید بی ادب	آه از آن ساعت که از روی غضب
چوب می زد بر لب و دندان تو	در حضور خواهر گریان تو

حضرت قاسم

عمو فدای تو گردم بدار دست از جنگ
 مکن مقاتله شاهای دمی نمای درنگ
 تو جنگ می کنی و جان برفت ز اعضايم
 شکست زیر سم اسب استخوانهايم
 بیا بیا که رسیده است وقت مردن من
 بیا بیا که بود وقت جان سپردن من

من ز سر تا پا حنابندان شدم آنچه اندر وهم ناید آن شدم

زینب کبری علیه السلام

در بلاغت چون علی و در صبوری چون حسن
در شهامت چون حسین و در حیا چون مادر است
از کمال علم و تقوی شد عقیده نام او
همچو زهرا از همه زنهای عالم برتر است



ستم ندیده کسی در جهان مقابل زینب
نسوخت هیچ دلی در زمانه چون دل زینب
نگشت شاد دلش از غم زمانه زمانی
ز آب غم بسرشتند گوئیا دل زینب
نه آب بود نه نانی نه شمعی و نه چراغی
چو گشت کنج خرابه مقام و منزل زینب
چگونه شرح غمش را کسی تواند گفت
که جز خدای نباشد کس آگه از دل زینب
میان لشگر اعدا به راه شام نبودی
به غیر معجر نیلی به چهره حایل زینب
به دور ناقه او کوفیان به عشرت و شادی
سر حسین به سنان پیش روی محمل زینب



ای زمین کربلا قنداقه اصغر چه شد؟
 نخل سرو قامت عباس آب آور چه شد؟
 ای زمین کربلا برگو شبیه مصطفی
 آن تن صد پاره اندر خاک و خون اکبر چه شد؟
 ای زمین کربلا کو یوسف گم گشته‌ام
 آنکه داغش زد مرا بر جان و دل اخگر چه شد؟
 ای زمین کربلا نَبُود مرا صبر و قرار
 از حسینم ده خبر آن کشته‌ی خنجر چه شد؟
 ای زمین کربلا دیدم تنش عریان ولی
 گو سلیمان مرا انگشت و انگشتر چه شد؟



پس از تو جان برادر چه رنج‌ها که کشیدم
 چه شهرها که نگشتم چه کوچه‌ها که ندیدم
 به سخت جانی خود اینقدر نبود گمانم
 که بی تو زنده ز دشت بلا به شام رسیدم
 برون نمود در آن دم چو شمر پیرهنت را
 به تن ز پنجه‌ی غم جامه هر زمان بدریدم
 میان کوچه و بازار شام پای برهنه
 سر از خجالت نامحرمان به جیب کشیدم
 شدم چو وارد بزم یزید بازوی بسته
 هزار مرتبه مرگ خود از خدا طلبیدم

بازگشت زینب علیها السلام به کربلا

در برگرفت قبر برادر چو جان خویش

بر رخ فشانند اشک غم از دیدگان خویش

گفتا ز شام قافله‌ی بیکسان رسید

بردار سر ز خاک و ببین خواهران خویش

از گریه کن خموش برادر سکینه را

بی مهر بینمت ز چه بر دختران خویش

□ ■ □

آتش به آشیانه مرغی نمی‌زنند گیرم که خیمه، خیمه آل عبا نبود

□ ■ □

چو مرغ پر شکسته ز آشیان پریدند

به روی خار مغیلان ز بیم جان دویدند

جفا ز کعب نی و تازیانه و سیلی

بجان خویش از آن قوم بی حیا بخریدند

بغیر دشمن خونخوار اندر آن صحرا

کسی به یاری خود اندر آن دیار ندیدند

بگرد زینب مظلومه کودکان یکسر

چو هاله گرد قمر صف زدند و صیحه کشیدند

□ ■ □

سوی خرگه سپه، غارتگر آمد	چو کار شاه و لشگر بر سر آمد
به یغما رفت میراث نبوت	به دست آن گروه بی مروت
فتاد اندر کف آن قوم گمراه	هر آن چیزی که بُد در خرگه شاه
که سوزانید دودش مهر و مه را	زدند آتش هم آخر خیمه گه را
نمودی دست و پای خویشان گم	بتول دومین شد در تلاطم
دل از آن غصه اش دریای خون شد	گهی در خیمه و گاهی برون شد
که تصویرش زده آتش به جانم	من از تحریر این غم ناتوانم
وگر غم اندکی بودی چه بودی	اگر دردم یکی بودی چه بودی



اصحاب امام حسین علیه السلام

همدم و همراه و همراز حسین	ای هواخواهانِ جان بازِ حسین
جسمتان برخاک و جانتان بر سماک	مرحبا جانهای پاک و جسم پاک
بهر آن شمع‌ی که حق افروخته	مرحبا پروانگان سوخته
داد یزدانستان ز دیدار حسین	مزد آن صبر و وفا در نشأتین
آبتان بخشد ز کوثر بوتراب	تشنه لب دادید جان در پای آب
جان فدای یارشان و کارشان	آنچنان رفتند پیش یارشان
معنی انا الیه راجعون	گر ندانستی بدان ای ذوفنون



عابس بن ابی شیبیب شاکری

یکی از اصحاب با وفای حضرت سیدالشهدا علیه السلام، عابس (بیض الله وجهه) است. این بزرگوار از ارادتمندان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. او مردی شجاع، عابد و نماز شب خوان و از بزرگان قبیله «همدان» است، روز عاشورا چون قدم به میدان نهاد، احدی جرأت نکرد برابر او آید، شمشیر به دست به سوی لشکر عمر سعد رفت و فریاد زد: «أَلَا رَجُلٌ، أَلَا رَجُلٌ؟»؛ «مردی نیست که به میدان آید؟ عمر سعد خطاب به لشکرش فریاد زد: وای بر شما، عابس را سنگباران کنید، از اطراف، آن جناب را سنگ زدند، آن بزرگ مرد چون چنان دید، زره از تن و خود از سر دور انداخت و به زبان حال گفت:

وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم، سراسر جان شوم
آنچه غیر از شورش و دیوانگی است اندر این ره روی در بیگانگی است
آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی، پابندی است

جوشن ز بر گرفت که «ماهیم» نه «ماهیم»

مغفر ز سر فکند که «بازم» نیم «خروس»

راوی گوید او را دیدم که بیش از دویست تن از لشکر را عقب می‌راند

و سرانجام گرداگردش را گرفتند و شهیدش کردند. سلام الله علیه.^۱

تجدید چاپ با اصلاحات و اضافات

محرم الحرام ۱۴۳۹ / پاییز ۱۳۹۶

۱. نفس المهموم، مدح اصحاب امام حسین علیه السلام.

فهرست مطالب

- پیش‌گفتار ۳
- گریه بر امام حسین علیه السلام در نماز ۶
- اشکال تراشیهها و پاسخ ۶

بخش اول

فلسفه قیام و شهادت سیدالشهدا علیه السلام

- بذل مال و جان در راه سیدالشهداء علیهم السلام ۱۶
- روزی مثل روز امام حسین علیه السلام نیست ۱۷
- گریه بر امام حسین علیه السلام عبادت است ۱۸
- عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام وظیفه همه مسلمانان است ۱۹
- شرایط قبولی گریه و عزاداری را رعایت کنیم ۲۹
- عزاداری و ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام در کلمات معصومین علیهم السلام ۳۱
- روز اول ماه محرم ۳۳

- ۳۵ ایام محرم و مجلس عزاداری نزد امام رضا علیه السلام
- ۳۷ پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت حسین علیه السلام خبر داد
- ۳۸ اندوه پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ولادت حسین علیه السلام
- ۳۹ گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر سیدالشهدا علیه السلام
- ۴۲ پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندش ابراهیم را فدای حسین علیه السلام کرد
- ۴۳ آزمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در باره سه چیز
- ۴۴ گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مصائب اهل بیت علیهم السلام
- ۴۵ پیامبر صلی الله علیه و آله خاک کربلا را به ام سلمه داد
- ۴۶ امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلا نماز خواند و گریه کرد
- ۴۸ روز قیامت، هر چشمی گریان است مگر...
- ۴۸ گریه پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار
- ۴۸ حرارتی که، هرگز سرد نمی شود
- ۴۹ خواب هند و گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۵۰ صیحه حضرت زهرا علیه السلام در صحرای محشر
- ۵۱ فاطمه زهرا علیه السلام و پیراهن و سر حسین علیه السلام
- ۵۲ شفاعت حضرت زهرا علیه السلام برای گریه کننده بر حسین علیه السلام
- ۵۳ گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بر سیدالشهدا علیه السلام
- ۵۴ روز قیامت هر چشمی گریان است جز...
- ۵۵ گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بر عطش سیدالشهدا علیه السلام
- ۵۶ امام حسین علیه السلام برای گریه کنندگانش طلب آمرزش می کند
- ۵۷ گریه امام سجاد علیه السلام بر پدرش حسین علیه السلام

- فرشتگان، جنیان، پرندگان و آسمان‌ها بر سیدالشهدا علیه السلام گریه می‌کنند . ۵۸
- پاداش گریه بر حسین علیه السلام ۵۹
- امام سجّاد علیه السلام و گریه و روضه آن حضرت هنگام بازگشت به مدینه ۵۹
- امام سجّاد علیه السلام تا زنده بود گریه کرد ۶۱
- خداوند عوض کشته شدن حسین علیه السلام به او چه داد؟ ۶۲
- گریه و عزا در روز عاشورا ۶۲
- مجلس عزا در خانه امام صادق علیه السلام ۶۳
- گریه امام صادق علیه السلام ۶۴
- مرثیه خوانی و گریه امام صادق علیه السلام ۶۴
- هیچ زنی از بنی‌هاشم خضاب نکرد تا... ۶۵
- دعای امام صادق علیه السلام برای زائران و گریه‌کنندگان ۶۶
- گریه فرشتگان بر امام حسین علیه السلام ۶۹
- حضور فرشتگان در مجلس عزا ۷۰
- مجلس عزا و بیان احادیث ائمه علیهم السلام ۷۱
- اگر از رفتن به کربلا معذوری، در خانه خود برای حسین علیه السلام گریه کنید .. ۷۱
- امام صادق علیه السلام و مرثیه خوانی ۷۳
- امام صادق علیه السلام و روزه روز عاشورا ۷۴
- حسین علیه السلام ثار الله است ۷۵
- هرگاه آب نوشیدید حسین علیه السلام را یاد کنید ۷۶
- فضیلت و ثواب گریه بر سیدالشهدا علیه السلام ۷۶
- حضرت امام رضا علیه السلام و مصیبت روز عاشورا ۷۸

- ترک کار در روز عاشورا ۸۰
- صلوات خدا بر گریه کننده بر حسین علیه السلام ۸۱
- امام زمان و عزاداری و گریه بر حسین علیه السلام ۸۱
- روضه خوانی جبرئیل و گریه حضرت آدم ۸۲
- گریه ابراهیم خلیل علیه السلام بر امام حسین علیه السلام ۸۴
- گریه حضرت زکریا علیه السلام بر امام حسین علیه السلام ۸۵
- گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مسلم بن عقیل ۸۸

بخش دوم

شهادت سیدالشهداء علیه السلام و گریه بر آن حضرت در روایات اهل سنت

- شهادت سیدالشهداء علیه السلام در روایات اهل سنت ۹۲
- شبهه و پاسخ ۱۰۷
- اما روایات ۱۱۱
- نتیجه ۱۱۴

بخش سوم

تأکید فراوان بر عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام برای چیست؟

- تأکید فراوان بر عزاداری و گریه بر امام حسین علیه السلام ۱۱۷
- پرسش و پاسخ در باره گریه بر امام حسین علیه السلام ۱۲۰

۱۲۵	آداب عزاداری
۱۳۲	پرهیز از ربا
۱۳۴	چرا خدا یزید را آفرید؟
۱۳۵	چرا شیطان آفریده شد؟

بخش چهارم

سیاست حسینی

۱۳۹	چرا سیدالشهدا <small>علیه السلام</small> خانواده اش را همراه برد؟
۱۴۷	در طی راه چه گذشت؟
۱۵۴	مجلس ابن زیاد
۱۶۰	در برابر زینب کبری <small>علیها السلام</small>
۱۶۲	باز هم نطق زینب کبری <small>علیها السلام</small> ، شیر زن کربلا
۱۶۴	نطق شیرزن کربلا در مجلس یزید
۱۶۸	نتیجه اسارت و خطبه های پس از واقعه کربلا
۱۷۰	مرقد حضرت رقیه در شام

بخش پنجم

مداح و مرثیه خوان لایق

۱۷۳	مداح و مرثیه خوان لایق
۱۷۶	داستان سدیف و سفاح و بنی امیه
۱۸۱	مداح دیگر این خاندان را بشناسید
۱۸۵	حاجی نوری و مرثیه خوان های نالایق

بخش ششم

برخی اشعار و مرثی

- ۱۸۷ برخی اشعار و مرثی
- ۱۹۲ شب یازدهم محرم
- ۲۱۰ شه فرود آمد به دشت کربلا
- ۲۱۱ ارمغان حسین علیه السلام
- ۲۱۳ زینب آمد بر سر قبر حسین
- ۲۱۳ حضرت قاسم
- ۲۱۴ زینب کبری علیه السلام و اربعین
- ۲۱۷ اصحاب امام حسین علیه السلام
- ۲۱۸ عابس بن ابی شیب شاکری



امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود:

خداوند تبارک و تعالی به سوی زمین نظر کرد و ما را
برگزید، و برای ما (نیز) پیروانی برگزید که ما را یاری
می‌کنند، برای شادی ما شاد می‌شوند و برای اندوه ما
غمگین، مال و جان خویش را در راه ما نثار می‌کنند،
آنان از ما هستند و به سوی ما می‌آیند.



بهارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴ و ج ۴۴، ص ۲۸۷



انتشارات آیین دانش

مرکز پخش: قم/بولوار شهید دل آذر/کوچه شماره ۲ / پلاک ۱۴
تلفن: ۰۲۵-۳۶۶۱۶۱۲۶ و ۰۲۵-۳۷۲۲۶۱۶۱